UNIVERSAL
LIBRARY

وزارت معارف
سلسله : ۶۳



ریاست دار التألیف
تواریخ : ۵

تاریخ عمومی

برای صنف اوّل مکاتب رُشدیّه و دار المعلّمین

مطابق پروغرام رسمی

تحریر

هاشم شائق

و تصویب ع، ج فیض محمد خان وزیر معارف

در مطبع مفید عام

لاهور طبع شد

طبع دوم

۱۳۰۵ ش

۲۰۰۰

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

تاریخ

تاریخ : فنی است که حادثه های فردی و اجتماعی گزشته را تدقیق نموده همه مجادله های زندگانی بشر، تأثیر و نتیجهٔ او را نشان میدهد .

از دور های وحشت ، تا بدویت و مدنیت ، همه را یک بیک محاکمه و مقایسه کرده خوبی و بدی اطوار قوم ها را شرح میکند . از گذشتگان و حیات آنها عبرت می آموزاند . رفاه و سعادت ، یا فلاکت و نقصان امروزه را تشخیص میدهد .

اشخاصیکه کارهای دولت و حکومت و یا حیات عائله و جمعیت را اداره میکنند؛ نسبت بسائر مردم از تاریخ، بسیار تر فائده مند میشوند.

تاریخ: هرگاه از احوال عمومی بشر- از جمعیت ها، حکومتها، دولت ها بحث کند؛ ((تاریخ عمومی)) می شود. اگر حالات خصوصی یک جمعیت، یک حکومت، یک دولت و یا یک قطعهٔ اراضی را بیان کند: آنوقت ((تاریخ خصوصی)) نام میگیرد. (مثل تاریخ اسلام و تاریخ افغانستان) مورخین تاریخ را از همین سه چیزها اخذ می کنند.

۱ – آثار مضبوطه: مثل کتب مقدس: چه در دین اسلام و چه در سائر دین ها.

۲ – آثار منقوله: حکایات و روایاتیکه از زبانِ آبا و اجداد شنیده شده.

۳ – آثار عتیقه: بنا ها، کتابه ها، ظروفات و اشیائیکه انسانها ساخته و استعمال نموده گزشته و گذاشته اند.

تاریخ با بسیار علم ها مناسبت داشته و از آنها معاونت می بیند . مثلاً : جغرافیا ، طبقات الارض ، علم لسان ، علم اقوام ، روحیات ، عهود و مقاولات و تقاویم ..

مورخین زمانه ها را بدو قسم تقسیم کرده اند : زمانه های پیش از تاریخ و زمانه های بعد از تاریخ .

دورِ اوّل عبارت ، پیش از ایجاد خط است و دُوم بعد از حدوثِ خط (پتربت خط را پنجهزار و پنجصد سال قبلیرین اعاشه کرده)

انسانها در زمانه های قبل التاریخ سه دورهٔ حیات گذرانیده اند که هر دوره را نسبت باسباب و آلاتیکه ساخته استعمال کرده اند نام برده میشود .

۱ــ دور سنگ : درین دَور مردم آلت و سلاحی که برای جمع آوری اسباب معیشت خود استعمال میکردند از سنگ میساختند مثل تبر ، کارد که بواسطهٔ آنها رفع احتیاج میشد ؛ کشت و درو نمیدانستند ، خانه و سامان نداشتند .

از پوستِ حیوانات نیز دارای لباس نبودند، زیرا آلات و اسبابِ شان کامل نبود و درمیانِ مغارهای کوه ها و تنها عریان اقامت نموده با شکار معیشت میکردند. آهسته آهسته بعضی حیوانات اهلی را بخود آموختند. در آخرِ این دور کشت درو را درک نموده تعیش کردند. با وجود ذالک در بالای تالابهای آب از ترس حیواناتِ درنده چوب و شاخ را گذاشته خانه های بزرگ و قریه ها بوجود آورده عمر بسر مے بردند. (بقیهٔ اشیا و خانه های ایشان از شصت هفتاد سال قبل برین کشف شده) این دور اخیر را دورِ سنگ جلا دار میگویند.

۲ — دور طونج: یعنی خلیطهٔ مس و قلعی. (مفرق)

اوّل معدنیکه انسانها شناختند سلاح و آلاتِ خود را ازان ساختند مس بود، بعد ازان قلعی.

چونکه مس نسبت بسائر معادن از کان خالص تر می بر آید در سردی و گرمی خم و راست کردنِ او آسان

تر است . ولی زود شکسته و افسرده می شود . وقتیکه رصاص را در بافتند . مخلوط کرده استعمال نمودند .

خلاصه کارد ، چکش ، اره ، سوزن را برای کار ؛ دست برنجن (چوړۍ - کړه) گوشواره که از صدف ، استخوان و دندان فیل بود برای زینت ؛ شمشیر دو دمه ، تبر ، نیزه و سائره را برای سلاح اختیار کردند .

بافندگی را درین دور بدست آوردند ، و خانه های خود را قسماً از بالای تالابها بخشکی کشیدند . (در مصر دور طونج پیش از پنجهزار و پنجصد سال قبل‌البعثه شروع شده) .

۳ــــ دور آهن : انسانها بسبب احتیاج و تکامل دماغ دیگر معدن یعنی آهن که اسباب صنعت ، ثروت و سامان است پیدا کردند اما نسل بشر بعد از خیلی فلاکت و وحشت بدین دور رسیده ، آلات و اسلحه که از طونج اعمال می کرد ، پس ازین معدن ساخت ؛ بسبب اذابه و اعمال آهن خیلی صنعت ، ثروت جمع کرد ؛ رقابت ها ، اختراص ها ، بی امنیتی ها

ظهور کرد . چونکه از یک طرف بزراعت و از طرف دیگر بمعادن دسترس شد ؛ اسباب ، مال و ذخائر جمع آورد ؛ مجبور مبادله و محافظه گردیده بازار تجارت و مجادله گرم شد لیکن ساحهٔ جولان صناعت و خرید و فروخت وسیع گشته ؛ قوت ، تحکم و طمع روی کار آمد ؛ همچنانکه تشکیل عائله ، قبائل ، قوم ، ملت ، حکومت ، دولت گردید ؛ همچنین احضار وسائط رفاه ، سعادت و جاه نموده قریه ها ، قصبه ها ، شهرها بوجود آوردند ، خلاصه مدنیت از همین روز کار حکومت از همین دور سر شد ، نفوس تزائد و تنوع کرد بواسطهٔ سیر و سفر ؛ اقامت و مسکن های مختلف اختلافات الوان و اشکال فرق لسان و مرام و اصول معیشت بحصول پیوست .

اینک همین وقائع و اسباب را که مطابق محیط ، عرق درجات مختلف وارد کسیکه تتبّع و تدقیق کرده صحیح را از سقیم فرق داده منقول را بمعقول و مشهود بسازد مورّخ است .

جنس ها : علمای اقوام و لسان مجموعهٔ انسانی را (که امروز ها به ۲۹ عرق و جنس منقسم و با هشتصد زبان متکلم است و تقریباً تعدادش به یک ملیارد و شش صد ملیون بالغ شده و به یک صد و شصت ملیون کیلومتر اراضی متصرف گردیده) از حیثیت رنگ ، پوست و خطوط وجهیه بچهار عرق تفریق کرده اند :

۱ـ سفید پوست ها : جلد شان سفید سر مائل به درازی ، لب و بینی باریک ، موی و محاسن سیاه ، نرم و بسیار است .

۲ـ زرد پوست ها : رنگ جلد زردینه ، استخوان وجه بلند ، چشم ها خورد و کشیده ؛ موئها درشت ، راست ؛ ریش کم ، سر کوتاه است .

۳ـ سیاه جلد ها : رنگ سیاه ؛ لب ها سطبر ؛ بینی ها پست و هموار ، مویها مجعد ، سرها دراز است .

۴ـ سرخ جلد ها : پوست ها مس رنگ ؛ مویها کوتاه ؛ خطوط

وجهیه مثل زرد پوست ها ست .

امّا از حیثیت شباهت و اصل زبان باقوام آتیه که یکی سامی : مصریها بابلی و آثوریها ، فنیکه ، عبرانی ، و عربها ..
دوم : ترک ها ، تاتارها ، موغول ها ، ماجارها ، فینها و هیتت ها .
سوم : آریانی یا هند ، اروپائی که هندوها ، ایرانی ها ، افغانی ها ، رومائی ها ، جرمنی ها ، اسلاو ها است .

اینک بعد از حس عائله و خانواده و تکامل لسان ، خط و مرام (افکار و حس) اوّلاً بواسطهٔ محافظهٔ وجود ، و ترقی صنعت و ثروت حکومت ها تشکیل دادند . بروز افزونی مدنیت و تکامل بشر محیط و اقلیم یعنی آب و هوا و عوارض طبیعیه و قابلیات عرقی و جنسی یعنی انکشافات دماغی و روحی نیز معاونت کرد .

بر جمعیت و تمدن ایشان افزود و قوانین اجتماعیه هسیاسیه و علمیه ایشان را تا باین درجه رسانید که شرف عقل خود را بر سائر حیوان و طبیعت اثبات کرده حاکمیت و موجودیت

خود را متصرف شدند .

مبداء زمانه های تاریخ :

برای ارائه کردن وقائع تاریخی و هر ملت و قوم یک حادثهٔ بزرگی را مبداء انتخاب کرده حادثات را نسبت بقبل یا بعد او تعیین مینمایند .

بنی اسرائیل مبداء تاریخ را برای خود از خلقت عالم و یونانی ها از اولیمپیاد و (۲۷۱۹ سال پیش ازین روز)

و عیسوی ها از ولادت عیسیٰ (امروز ۱۹۲۲ است)

و ما مسلمانان هجرت حضرت خاتم النبیین ص (امروز ۱۳۴۲ قمری است) بوقوع هر حادثهٔ تاریخی در کار های دنیا راس تاریخ می شناسیم .

قرون تاریخی :

مورخین قرون تاریخی را بچهار دَور تقسیم می کنند، ما نیز درین کتاب همین اصول را قبول میکنیم ..

قرون اولی : یعنی ازمنهٔ بعد از تاریخ ۱۰۰ ۳۵ سال

قبل از میلاد عیسی) بتعبیر دیگر از روز ایجاد خط تا ابتدای
هاجرت عمومیه (مطابق ۶۲۵ میلادی است) دوام میکند.
قرون وسطی : ازان تاریخ تا فتح اسلامبول که (۱۴۵۳
میلادی است) امتداد دارد.
قرون اخیره یا جدیده : ازان وقت تا انقلاب کبیر بشری
در فرانسه بظهور (یعنی ۱۲۸۹) رسیده.
و عصر اخیر که از انقلاب فرانسوی تا امروز و بعد دوام
کرده و خواهد کرد. و هر قرن یا عصر در لسان تاریخ
یکصد سال را گویند.

مصر، نیل، اهالی

مصر؛ وادی است بزرگ که در گوشهٔ شمال، شرق افریقا واقع شده سرحد اتصال آسیا و آفریقا است از آبشار «سیبون» اعتباراً ۸۰۰ فرسخ طول و ۸ الی ۲۰ فرسخ عرض دارد. از شرق به بحرِ احمر و «قانال سویس» و از شمال به بحرِ سفید منتهی و از طرف های دیگر بدشت لیبی و صحرائی کبیر پیوسته. این وادی حاصل خیز را نیل بعمل آورده وگرنه باد های تند موسم جنوبی از میانِ خشکی از هر دو ساحل، بالای سر یک قطعهٔ ریگ و خاکباد تشکیل میکند؛ رونق نباتات و حیوانات حتیٰ انسانها را می برد.

لیکن لطافت و ملائمتِ این کشور بواسطهٔ نیل است که در حق مصر عمرو بن العاص آن وقت گفته:

«گاه دریای خاکباد، گاه بحر محیط گوارا و گاه باغ پُر از گُل ها ست»

خلاصه اگر نیل نمی شد؛ از دو طرف کوه هاے بلند

« عرب » و « لیبی » یا بیابان خشک ، یا محیط ریگ می ساخت .

آن وقت نه سکونت ممکن بود نه زراعت ؛ این است که مصریان بفیض این نهر از همه پیشتر بمدنیت قدم گذاشته اند .

نیل :

نیل ؛ نهریست برکت خیز که از صحرای کبیر بعد از بسیار آبشارها داخل مصر میشود و مصر را تشکیل می دهد . منبعش دریاچهٔ « ویقتوریا » و « البه رینانزا » است . از جنوب خط استوا بر آمده از بسیار شاخها که « دلتا » میگویند ؛ به بحر سفید مثلث و از منصب میگردد ؛ طولش (۶۴۰۰) کیلومتره بوده مخصوصاً از قریب شهر قاهره بوسعت و شاخ های خود می افزاید . زیراکه درین حوالی "تنگ گیری کوه ها گم شده می رود . کوه ها مجرای او را در جائیکه "تنگ در آغوش کرده « مصر علیا » و کشاده گذاشته « مصر سفلی » و متوسط

داشته در «مصر وسطی» میگویند .

نیل در موسم تابستان مطابق ماه های گرم مملکت ما آنجیر زیادی آورده هر طرف را پُر از سبزه و نباتات میکند، مثلِ گندم ، جَو ، ارزن ، نخود ، باقلا ، خاصتاً انگور و خُرما . .

چُونکه بعد از فیضان ، یک طبقهٔ خاک سرخ و حاصل می گذارد . آنوقت برای کشت ، براندان (قلبه کردن) و تربیت کردن زمین حاجت نیست ، روز های عید و شادی مصریان همین ایّام است .

نیل درین روز ها ، بواسطهٔ باران های موسم خط استوا، در یک ثانیه ۱۳۰۰۰۰ متره مکعب آب جاری میکند .

امّا این شاد کامی بشرطیکه فیضان از پنج گز بالا یا پایان نشود . در صورتیکه از پنج گز زیاده شد، سیل های خانه بر انداز تشکیل کرده کشت زار ها را زیرِ گل می ماند، و آبهای گنده جمع میکند . خستگی ها تولید می نماید .

اگر از پنج گز پایان رفت خشک سالی و قحط می آرد .
باد های تُند بقوّت گرد باد افزوده باین قطعه رنگِ دشت و
بیابان میدهد، وگرنه حاصلاتِ مصرها وجود اینکه پانزده یک
اراضی قابلِ زرع است ، خیلی مهم بود، (مسافهٔ اصل مصر
۵۵۰۰۰ کیلومتره مربّع است) امّا درخت خیلی نادر، ازحیوانات
گاو گوسفند، بز، تاز خیلی زیاد بُود . تمساح که حالا مثلش
کم شده میرود از جملهٔ حیوانات دریائی و مخصوص این ملک
بود .

اهالی

اهالی مصر قدیم بیشتر گرچه سامی اند . لیکن از بسیار قومهای
سودان ـ حبشستان و عمالقهٔ عربستان مخلوط اند .

چهره و سیمای شان تناسب ، طبیعتِ شان ملائم و صبور
فعال ، مطیع ، مُتوکل؛ پابند دین و عائله ، احترام کارزن،
پدر و مادر بودند .

در اوّل ها بحال عشیرت زندگانی میکردند ؛ ولی بزراعت

اشتغال می ورزیدند، روزیکه نیل را دیدند کشت و زرع را آموختند. گروه گروه یکجا شده باسم «نوم» حکومتهاے کوچک کوچک تشکیل دادند و بالآخره همه یکجا شده بامپراطوری بزرگ یعنی فرعون اتحاد کردند.

بسیار ساده و کم تکلیف عمر بسر می بردند. در های خانهٔ شان بداخل حویلی کشاده دیوار های شان از خشتِ خام باکاه آمیخته سقفِ خانه ها از شاخ و برگ خرما امّا در جای های بلند انشا میکردند.

لباس های مردان تا زانو، زنهارا نسبت بمردان درازتر؛ پاپوش از چرم بانگشت و پاشنه مربوط «مثل چپلی» بوده

مصریان وقتیکه قدم بحیاتِ اجتماعی زدند، شهرها و قصبه ها بوجود آوردند، اوّلاً سفلی بعد ازان علیا نام دو حکومت تشکیل کردند؛ مرکز حکومت علیا در جنوب که یکصد دروازه داشت (تب) بود و مرکز ادارهٔ حکومت سفلی (شمال) «منفیس» امّا گاه حکومتِ منفیس قوی و تب باو تابع و

گاه بر عکس بود . و شهر های مشهور ایشان در مصر وسطی نیس ، هرموپولیس و هراکله پولیس و در مصر سفلی «سائیس» و «بلوزه» بود .

جمعیّت مصریها در اول «منس» و باقی منفیس که فرزند خدا و حکمدار اوّل دنیا می شمردند ، میان آنها فرعون لقب داشت . در مصر ازین فرعون ها قریباً ۲۶ سلاله که از هر سلاله بسیار حکمدار ها آمده است حکومت کرده اند . ده سلاله در منفیس و ده دیگر در تب تا ظهور سلاله بیست و ششم که در «سایس» بود حکومت کرده بسبب تصرّف حبشستانی ها و حکمدار های روحانی در اختلال و پریشانی غرق بود چه ۴۰۰ سال هقسوس ها (حکومت های شبان) که از طرفِ سویس آمده تصرّف و تاراج کردند همچنین در زیر ادارهٔ حکومت ناپاتا (حبشستان) در آمده متصرّف شده بهجوم آثوریها گرفتار گردیدند . تکثر و اقامت بنی اسرائیل در زمان هقسوس ها و حضرت یوسف

علیه السّلام نیز بخدمت آنها بوده .

خلاصه مصریها سه دوره حکومت دارند. حکومتِ منفیس که متحد و تب که بیشتر حکومت مصر، گفته میشود. سوم حکومت سایس که مختلط بود . مصر بالآخره در ۵۲۵ قبل میلادی از طرف ایرانیها کیکاووس تماماً ضبط شد. تا ظهور اسکندر کبیر بدست آنها بوده بعد ازان زیر ادارهٔ او گذشت (قبل المیلاد ۳۵۰) بعد ازان تا اسلامیت بدست خلفای او و امپراطوری شرق دوام کرد .

دین

مصریان در عصر خود از دین دار ترین قوم های دنیا بودند. لیکن در خدا پرستی خیلی چیز های غریب تصوّر میکردند. با وجود آنکه موحّد بودند معبود های کوچک، بزرگ و اموات تخیّل می نمودند . برین وجه سه نوع معبود داشتند بعقیدهٔ خود شان در هر شهر معبود جُدا گانه آنهم متعدّد بود. ولی اینها را بمرکز مثل خود شان تابع میدانستند ، این

معبودها بشکل انسان، بخوردن و آشامیدن و زندگانی محتاج
ولی از انسان مکمل تر و قوی تر بود. گاهی معبودها در جسم
حیوانات و نباتات مخصوص بودی و چنین حیوان و نبات را
تقدیس و تکریم میکردند مثل «فتاه» نام معبود که جائگاهش
وجود آپیس بود (گاو نشانه دار که پیشانی و چهار پایش
سفید و شکمش سیاه بود) این معبود را در شهر منفیس
تقدیس می نمودند؛ گربه و تملباح نیز از حیوان هاے
مقدس بود معبودها بعضاً سرش حیوان و بدن مثل انسان
و بعضاً بر عکس بودند، بعضی معبودها زن و فرزند نیز
داشتند. مثل «اوزیرلس» که «اوزیس» زن و همشیرهٔ او
«هوروس» فرزند او بود. اوزیریس را کنایه از شمس،
اوزیس را کنایه از قمر و هوروس را کنایه از آفتاب طالع
میدانستند. در پای تخت و مرکز معبودهای بزرگ می
بودند. که همه معبود های محلی ـ همچنانکه حکومتهاے محلی
تابع حکومت مرکزی میباشند اینچنین ـ تابع معبود مرکزی

بود . از آنجا که معبود ها را میان کشتی های آب آسمان در گردش می پنداشتند در زمین نیز عبادتخانه های مزین و بزرگ بنا می کردند . معبد های « لو قصور » تب قارتاق از مشاهیر معبد های مصریان است .

برای اموات نیز معبودها تصوّر می نمودند . اوزیریس که کنایه از شمس بود علمدار بزرگ معبود های مُردگان خوانده میشد . خاصةً معبود های که بدرجهٔ اوّل میدانستند همین سه بود امّا در هر شهر اسمش تغییر می یافت باعتقاد ایشان « روح یا شریک » جسم لطیفی است که با جسد یکجا می باشد ؛ بعد از خرابی تمام بدن می پرد و بنا بران بدن را پاک و پایدار داشت تا از رفافت او متنفّر نشود و کاری باید کرد که بدن تماماً افسرده نگردد ؛ در جایهای پست و نمناک نباشد . جای اقامت خوب داشته باشد . از خوردنی و اشیای لازمه و خوشبوئی پیشش گذاشته شود ؛ و از فکر و اندیشهٔ او (روح ، اموات) نباید دُور

شد و حرمتِ او را همیشه در خاطر داشت . بدیر ماندن و محفوظ بودن قبرها و وجود خیلی اعتنا میکردند، اهرام ها یعنی مزارهای فرعون ها بهمین سبب بزرگ، مستحکم ساخته میشد .

این است که وجود اموات را مومیائی میکردند، یعنی با بعضی اجزای کیمیوی مثل آب سوده بدن را از دماغ و احشا خالی کرده تقریباً در ظرف دو ماه مومیائی و قدید میساختند و بدین وسیله وجود سالها و عصرهای دراز خشکیده باقی می ماند .

صنعتِ مومیاگری در عهد ایشان خیلی رواج و اعتبار داشت ، هرکس میتِ خود را باوستاد مخصوص او برده «مومیائی» می ساخت ، وقتیکه وجود مومیائی را در مزار (خانه شریک) می نهادند همراه او از هر نوع لوازم و خوردنی میگذاشتند میز، چوکی ، رخت خواب ، صندوق ، پیراهن ، لباس ، اسباب مشط و سائره نیز همراه بود؛ از آنجاکه بحساب ، میزان ، جنّت ، جهنم معتقد بودند از کردهای خود مسئول و محاکمه می

شدند همچنانکه پیش از وفات .

بنا بران در قبر کتابی پیش او میداشتند تا که در حضور معبود مدافعه بکند . کتاب بیشتر بهمین مآل نوشته میشد .

« هیچگاه حیله نکردم ؛ بزنهای شیبه اذیت نرساندم ؛ کارهای ممنوع نکردم ؛ بیکار عمر نگذرانیدم ؛ مست نشدم ؛ کسی را در کارِ شر تشویق ننمودم ؛ بزیردستانِ خود بد رفتاری نورزیدم ؛ از معبد نان نگرفتم ؛ ذخیره و روغنِ اموات را نه دُزدیدم ؛ در میزان حبوبات خیانت نکردم ؛ در قلب خود حسد را راه ندادم ؛ حیوانهای مقدّس را نه راندم ؛ ماهی های قدسی را شکار نکردم ؛ در حق پادشاه و پدر خود سخن هاے نا سزا نگفتم ؛ پاکم ..

گرسنگان را نان ، تشنگان را آب ، عریانها را لباس دادم ؛ بدیدن محارم جسارت نورزیدم ؛ برای معبود ها قربان و برای مُردگان طعام ها هدیه نمودم .. »

جمعیّت، اخلاق، عادات

جمعیّت

مصریان از حیث حقوق و امتیازات بچند صنف منقسم بودند و این صنف ها ارشاً دوام میکرد راهب، عسکر تاجر زارع عمله صنفهای اوّل و دوم صاحب حرمت بودند دیگر یک صنف کاتب که اهلِ علم و اداره شمرده میشود نیز نفوذ داشتند.

کاتب ها بیشتر در کار مالیات تفتیش ادارات، و صنعت خانه ها تسلیح و جمع عسکر مأموریت داشتند. اهل خط و سواد و حساب بودند.

لیکن صنف دیگر که شبانها کوچیها و اجنبیها می گفتند حقیر بودند. همچنین کسانیکه بنظافت رعایت نداشتند مثل آهنگر، دلاک، سنگ تراش، نقّاش، چرم دوز..

راهب ها (کاهن و علما) مثل حکمداران محترم بودند. زیرا راهب ها بمشابهٔ قائمقام و مشاور حکمدار بودند، تفسیر دین،

قوانین بدستِ ایشان بود گویا مخصوص خود زبانی نیز داشتند .

ایشان در بالای دولت و ملّت خیلی نفوذ و اعتبار داشتند، علم را پنهان می داشتند و مال جمع میکردند .
بیشتر مأموران ملکی دولت از همین صنف علما و راهب بودند .

لسان رسمی ، ادبیات ، معارف در زیر نفوذ ایشان و کاتب ها بود ، دیگر طبقه ازین شرف محروم بودند .

در مصر از زمین های مزروع راهب ها محصول و خراج گرفته نمی شد ، علاوه بر تنخواه شان احسانات و تعیینات (جیره) مقرّر بود .

بعد ازین صنف عسکر محترم و صاحبِ نفوذ بود ، برای اینها نیز مثل روحانیون ثلث اراضی مزروعه و تعیینات ، مخصوص شده بود ، تعداد ایشان قریباً به نیم ملیان میرسید (چهار صد سال قبل از میلاد) ازینها یکهزار نفر دائماً در

اطراف فرعون ها می بودند و دیگر شان متفرّق بیشتر عسکر پیاده نیزه و تبر دار نیزه و خنجر ناک بودند. سعادت شان تأمین شده در وقت جنگ و لزوم از ترس ضبط اموال حاضر می بودند؛ زره، مغفر و سپر استعمال مینمودند بالآخره گادی جنگ.

اگرچه حقوق و امتیازات هر صنف و شخص معیّن بود، لیکن عسکر و راهب بر سر دیگران حکم می راندند. تجّار و زراع در نزد اهالی پسندیده بود.

تاجرها در دکانهای کوچک نشسته شیشه، مجوهرات و قماش ها می فروختند، نظافت و بافندگی از ایجاد مصریها ست گفته شود سزا ست.

از اشخاص (اهالی) بی ملک و مال محصول و خراج می گرفتند و ایشان را بکارهای شاقه میداشتند و در خارج شهر اقامت گاه میدادند.

اخلاق، عادات

مصریان دهقان، باداره ماهر و صنعت کار بودند، صلح و انتظام را دوست میداشتند سدها جدول های بزرگ بعمل می آوردند.

دنیا فانی و روح را باقی می دانستند. نیل، شمس نیز عالی و ابدی بود برای یاد آوری مرگ در ضیافت های بزرگ عمومی پیش از طعام یک تابوت مصنّع آورده از دور سفره و سفره داران دور میدادند و بعد ازان بطعام شروع میکردند، بنا بران تمثال نیل، فرعون و آفتاب را پرستش میکردند خاصۀ فرعون ها را. چه فرعونها همه عریضه والی ها، شکایات مردم را بالذات شنیده خوانده امر جواب میدادند و راهب ها می نوشتند، بعد از ادای وظیفۀ حکمدار غسل کرده بمعبد می رفت و قربان میکرد، کاهنها دعاے عدالت و دوام آنها را می نمودند. حکمدار از ادارۀ ملک مسئول نبود، ملک را وکیل ها، والی ها اداره میکردند.

در مرکز برای محکمه ها یک مجلس عالی بود که همه محاکم را انتخاب و تصدیق میکرد. قانون های محاکم مصر خیلی معتبر و درست است.

قسم دروغ جنایت بود جزایش اعدام. بسبب استنکاف شهادت راست و افترا و جاسوسی، قطع لسان می کردند. هرکس از واردات و مصارفِ خود هر سال به خبر دادن مجبور بود، خلاف یا کتمان میکرد؛ اعدام میشد. صنفِ عسکر تنها تکدیر و توبیخ میدهد. لیکن جزای عسکر درصورتیکه بامر ضابطان اطاعت نکند یا از عسکری فرار نماید یا در وظیفهٔ خود قصور ورزد مثل جزای قتل که برای صنفهای دیگر کشتن است، اعدام بود. قلب زن و فاعل مُهر و امضای ساخته را دست می بریدند. سزای زانی قطع آلت تناسل و زانیه بریدن بینی؛ خلاصه چیزیکه بیشتر امروز اخلاقاً در نظر ما منفور است پیش آنها نیز چنین بود. تعددِ زوجات رنج نبود امّا زن کشاده میگشت و صاحب حقوق بود.

بعلم دوست بودند و بخارج نفرت داشتند. سر می تراشیدند، ریش نیز..

آبدات (رسم، مجسمه، اهرام، سنگهای ایستاده و سائره)

مصریان بسیار آبدات (آثار باقیه) گذاشته اند. هیه روغلیف (حروفات مقدس) اهرام، معابد، سرای های فوق التراب و تحت الارض، سنگ های ایستاده، رسمهای وقائع، هیکل های بزرگ و خورد دریاچه (موریس)

از علوم ریاضیه اساس های هندسی و از طبیعیه طب و بعضی احکام اداری و عدلی.

اولاً: هیه روغلیف بشکل رسم و معماری شروع شده که خطوط قدیم بنی آدم گفته میشود وقتیکه ها الفبای خود را ازان استخراج کرده اند. هیه روغلیف اشکالی است که کنایه از انسان، حیوان، نبات، اشیا، آفتاب، حواس، حسیات، علم و سائره بوده؛ برای افادهٔ هر یک ازین

معنی ها یک شکل که قریب و مناسب آن باشد قبول کردند، آهسته آهسته اختصار و تغییر داده (هیه راتیک) اشارات هجا و ازان مختصر تر (ده موتیک) اشارات حروف احداث کردند که تحریراتِ آنها بواسطهٔ دو خطوط ثانی می شد. اوّل را روی هیکل و دیوارها و سنگهای ایستاده (او به لیک) ترسیم میکردند.

خلاصه حروفات مقدّس در زمانِ سلالهٔ سوم که در منفیس حکومت میکردند احداث شده.

اهرام : عبارت است از مزارهای فرعون ها که ابدیّت و عظمت حکمدار و معبود شان را دلیل است.

حکمدار ها برای بقای نام و محافظه و دوام جسد که شریک روح است تأسیس کرده اند حال امروز که سه هرم برای این مقصد تقریباً پنجهزار سال عمر دارد، عظمت و متانت خود را محافظه میکند. یکی ازان که در اصل ۱۴۴ متره ارتفاع داشته حال ۱۳۷ مترهٔ آن روی

خاک موجود است میانِ این هرم ها راه و خانه های بسیار موجود است ؛ از مالزمهٔ یک هرم دیواریکه ۶ قدم ارتفاع و هزار قدم طول داشته باشد بوجود آورده میشود و دو نیم ملیون متره مکعب سنگ دارد . در زمان سلاله چهارم بوجود آمده .

معبدها: معبدها دو قسم بودند یکی روی زمین دیگر زیر زمین هر دو نیز بیک ترتیب ساخته می شد . از نقطهٔ نظر جسامت و احتشام بعد از آنها معبد تصوّر کرده نمی شود .

در شهر تب (بوقصور) و (قار ناق) که باقیات صنعت معماری و دین داری مصریان است ؛ همچنین در (فیله) و (ایپسامبول) معبدهای زیر زمین (ولابرنیست) که عالی ترین معابد دنیا بوده در زمان حکمداران سلاله های مصر علیا بنا شده .

سنگ های ایستاده (او به لیسک ها)

برای یادگاری مظفّریات جنگ ها سنگ های یکپاره بوده

هر طرف با حروفات مقدس که وقائع دلاوری و سعادت و اقبال دور خود را بیان کند ترسیم می نمودند، یکی ازان امروز در اسلامبول نقل گردیده مضمون حروفات او تقریباً همین است:

«طوتموزیس (از حکمدار های سلالهٔ هژدهم است) فاتح، محب آفتاب تاجدار و هوروس مقتدر حدود مملکت خود را تا الجزیره توسیع داده این سنگ را برای تذکار پدر خود آمون را (معبود و تمثال شمس بنهاده) از بحرِ سفید گزشته تا فرات در پیش عساکر خود ایستاده فتح کرده باز آمد و در جنگهای بزرگ اشتراک نمود همه محیط ها و مملکت ها را زیر حکم خود آورد. در سال سی ام سلطنت خود این سنگ را نشانید..»

هیکل ها که بزرگ شان را پیش روی درب معبد و کوچک شان را در داخل معبد بسیار بصورت ظریف وضع میکردند نیز با عظمت و صنعت بود. اینچنین (ابو الهول) که تمثال ذکا و قوت حکمدار شمرده میشد برای ابقاے

نام حکمدار ساخته میگذاشتند ؛ یکی ازان در جیزه پیش اهرام
است ۲۰ متره بلندی و ۳۰ متره درازی دارد و از یکپاره
سنگ ، بسیار ماهرانه تراشیده اند . سه قسم هیکل که یکی
بزرگ ، دیگر برای تزئینات و سوم نیم مجسمه که عائد
بمیت است دیدنش در قلب انسان عظمت و علویت
صنعت القا میکند . مجسمه ها را ایستاده و نشسته میساختند
ولی اعضائش باهم چسپیده ؛ ممنون نام مجسمهٔ که از مشهور
ترین آنها است چنانچه مجسمهٔ کاتب که حال در موزیم
پاریس (لودر) موجود است همچنین در موزیم استامبول
و لندن آثار باقیهٔ ایشان بسیار است .

رسم را از جملهٔ تفرعات آثار معماری میدانستند بنابران
از هیه روغلیف سرکرده تا رسم های ظریف یا مهیب که
برای وقائع روزمره روی دیوار و سنگ ها کنده . کشیده ،
دمیده میساختند . بعد ازان از بالای او رنگ تند میدادند ؛
امّا در اوائل از قاعدهٔ تناظر محروم بود آهسته آهسته

اصلاح و ظرافت پیدا کرد .

خلاصه مصریان .بواسطۀ نیل زراعت ، دین داری ، معماری ، اداره ، عدالت ، صنعت و انتظام را ملهم شدند هندسه ، طب ، جدول ، سد سازی را آموختند . بافندگی ، نظافت ، عظمت بنا از خاصۀ ایشان .بود .

وقتِ احتیاج استفاده یا بجهت دفع مضرتِ آب ، سدها می کشیدند ، جهت این دریاچۀ موریس را که در زمانِ حکمداران سلالۀ چهارم کنده شده یادگار گذاشتند . در عهد سلاله های آخره یفنیکه ها از راه آب سیاحت دور افریقا کنانیدند .

امروز .بواسطۀ آثاریکه از ایشان مانده است همه تفرعات تاریخ مصر کشف شده وسائط مدنیت خود را بیادگار و تذکار نام و نشان خلف خود گذاشته اند معلوم شده . خاصتاً در (۱۸۲۲) میلادی خط مصری را از فرانسویها .بعد از ورود .بونا بارت شامپوللون نام عالمی .بخواندن موفق شده سنگی که همراه خط .یونانی باهیه روغلیف و هیه راتیک نوشته

شده بود بمعاونت یکدیگر خوانده شده .

آهسته آهسته از علمای فرانسه و انگلیز بسیار ذوات تدقیق کرده الف بای آنها را دریافتند . و مصر قدیم را احیای نام و مدنیت کردند .

کلدانستان و آثوریه

کلدانستان و آثوریه عبارت است از میان نهر فرات و دجله این دو نهر از کوهستان ارمنستان بنعان می کند بعد از خیلی مسافه یکجا شده شط العرب را تشکیل داده در ساحل بصره که امروز تقریباً چهل فرسخ از طولش کاسته است منصب میگردد . زراعت ، صنعت و مدنیت این مملکت را همین نهر بعالم شناسانیده امّا حرب و حاکمیت را کوهستان بالای این قطعه .

جنوب این مملکت در تابستان گرم و در زمستان بواسطهٔ بادهای تند شمال - شرق سرد است ؛ و شمال ازین

شدید تر اراضی در اصل برکت خیز امّا محتاج به نهر و جدول های آب ؛ کلدانیها این نکته ها را درک کرده بسیار سدها و جدول ها بعمل آورده و بین النهرین بتعبیر دیگر الجزیره را سکنای ملیونها نفوس نموده اند ؛ غیر از خرما درخت کم ولی گندم درین حوالی باندک زحمت مثل گیاه رسته بدست می در آید . گویند دران عصر یک به چهار صد گرفته شد انبار و مدار معیشت اسیای غربی را تشکیل داده

نظر بروایت تورات و آثوریها که از اولاد سام و کلدانیها از احفاد حام اند ؛ طبیعةً جدا ، ولی بسیار باهم شبیهند ؛ همین قدر فرق دیده میشود که آثورستان را (که امروز بنام کردستان شهرت دارد) محیط و اقلیم کوهستان است اهالی را جنگجو ، سخت دل و غمکار کرده لیکن کلدانیها را آب و هوای مملکت که (صحرا و هموار بود) صحرای سنجار نام دارد خیلی نرم ، صلح پرور ، مشغول زراعت و صنعت بتعبیر دیگر حامی مدنیت ساخته ..

مع مافیه در کارهای مدنیه و اجتماعیه از همدیگر فرق نداشتند گاهی کلدانستان بآثوریه و گاهی برعکس حاکم و غالب می آمد، شهرها و حکومتهای بزرگ تشکیل می نمودند؛ هریک شهر و مملکتِ خود را در آوان اقبال مرکز ثروت و صنعت و مرجع مدنیت و تجارت میکرده اند .

نفوس خلق هر قدر تزائد و طبیعتِ شان هرچه فعال میشد؛ بطرف بالا می رفتند . اطراف دجله زمین زراعت خیز نه بود لیکن از همسائگان بزور می گرفتند . بنا بران بجدال و حرب مجبور می شدند باین وسیله اسباب حرب و ضرب میساختند برعکس اهالی پایان ..

در شهرها نیز علامتِ جنگ و جدال و یا صلح و سکون مشهور بیشد ؛ چنانچه امروز ساحل دجله و فرات پُر از باقیهٔ آنها است ؛ در اوائل جولانگاه شان کلدانستان وشهر مشهور آنها (سیرته للا) بوده در اوقات اخیره مجسمه (غوده آ) نام حکمدار در ینجا کشف شده است . خیلی مدنی و ساکن بوده اند

حکومت بهمان اندازه عالمگیر نبوده . لیکن تجارت و صنعت شان تا سواحل بحر سفید سرایت کرده داستان و روایات ایشان زبانزد خاص و عام شده افسانهٔ طوفان دران میان است .

وقتیکه بابل مرکز شد، حکومت خیلی شان و شرف پیدا کرد، اوّلین کسیکه ۱۹۲۳ سال قبل از میلاد (۲۸۲۱) مادهٔ قانونی ساخته از حکمداران این عهد (حامور ابی) که بآثار مدنی ممتاز بود . دشت کلدانستان را صحرای منبت ساخت جدول ها بندها مثل شبکه بوجود آورد . امّا کلدانیها که در آثور نام شهر نقل حکومت و سطوت کردند، خیلی احتشام دولت زیاد شد اگرچه درین دَور موافق اصول حرب می نمودند . لیکن یغما و تاراج از حد میگذشت پس ازان بواسطهٔ اعتلا و شوکت (نینوا) اثوریه باوج کمال رسید . گویا این شهر که اوّل از طرف آثور ابن سام تاسیس شده بود (نینوس) نام حکمدار خیلی توسیع و تزئین کرد . و چنانچه نمرود ابن کوش شهر بابل را بنا کرده . بخت النصر بوسعت و زینت او اهتمام

فوق العاده ابراز فرمود همه فتوحات آثوریه در همین دور
است . سوریه ، ارمنستان ، سواحل بحر خزر و همچنین مصر در
حوضهٔ اطاعت او در آمد . سارغون ، سناخریب ، آثور بانا پال
با شوکت و فتوحات و آثار درین دور تمیز ورزیدند .
وقتیکه نینوا در سال (۶۲۶ قبل میلاد) بواسطهٔ اتفاق
کلدانیها (بآمدها) سقوط کرد ؛ شوکت بابل دو بالا شد . شهر
آن قدر زینت و وسعت پیدا کرد که یکصد دروازه از برنج
را حاوی بوده سوریکه ۴۵ کیلومتره طول ۹۵ متره ارتفاع
۲۵ متره عرض داشت دارای ۱۲۵ برج بود ؛ همه با خشت
و چونه کار کرده دو طرف ساحل شهر پخته کاری بود ، و
با یک پل سنگین با عظمت مربوط بود . بخت النصر همه را
ناطولی ، سوریه ، فلسطین را باین شهر بسته بود . اطراف شهر
پُر از باغ و گل بُود . کوچه ها همه [illegible] با خط مستقیم بمرکز
شهر که قصر حکمدار در آنجا (۱۴) هیکتار وسعت داشت
منتهی می شد . از عجائب سبعهٔ عالم باغی که در بالای کوه

مصنوعی و باغهای منتظم و مستحکم در پهلوی قصر ساخته شده بود بسیار نظر فریب بود هشت معبد بزرگ که هر کدام هفت آشیان داشت اهرام وار مشهود میگردید؛ و هر آشیان بنام یک ستاره موسوم بود . شهر پُر از خلق سوریه، عربستان، ارمنستان ، مصر، تدّ، ایران و سائره بود؛ نمونهٔ عموم بشر بصفت اسیر، زائر و تاجر در اینجا موجود بودند . همچنین نینوا ، گویند این شهر نیز دارای سوریکه (۹۵) کیلومتره طول و (۳۰) متره ارتفاع داشت، بوده به جولانگاه سه گادی که تقریباً (۲۰) متره عرض دارد مؤسس بود بالاحصار (۵۰۰) برج که هر یک متجاوز از (۶۰) متره بلندی داشت ساخته اگرچه (۳۵۰۰) سال قبل المیلاد بنا شده لیکن در عهد نینوس بهمین احتشام و زینت واصل گردیده ؛ بابل در زمان سلالهٔ هجدهم تابع مصر شد ولی نینوائیها مصریان را مغلوب کرده شام ، سامریه را ضبط کردند و خلفای سارغون از بابل مصر را فتح نمودند؛ باز در زمان حکومت سایس اگرچه

مغلوب شدند ولی حکومت بابل بالآخره مصر را در (قارغامش) که پای تخت قدیم (هتیت ها) بود چنان پریشان و مغلوب کرد که مصر یکبار دیگر نظر به آسیا نموده نتوانست (۶۰٤ قبل المیلاد)

خلاصه نینوا و بابل ثانی در تاریخ آثور و کلدان یاد از منفیس و تب میدهد که گاهی نینوا غالب و بابل مغلوب و گاهی بر عکس بوده بالآخره در (۵۳۸) قبل میلادی آثوریه و کلدانستان زیر ادارهٔ ایران در آمده حکومت وسلطنت خود را پدرود گفته آثار باقیهٔ خود را برای خلفِ خود که بنی بشر است بیادگار گذاشتند. بعد از ظهور اسکندر همراه ایران جزء ممالک اسکندر گردید حتی بابل مقر اسکندر شده اگرچه بخلف اسکندر ماند. لیکن تا زمان شوکتِ اسلامیه باز بایران انتقال نموده..

طبیعت و مدنیّت آثور و کلدانیها

(دین ، آبدات ، خطوط ، علوم)

چنانچه در بالا گفته شد که آثور و کلدانی از همدیگر نسبت بمحیط طبیعی خود بعضی فرق ها نشان میدهند . معلوم است که همه آثار بشر محصول تربیه یعنی تأثیر محیط و اقلیم (تطابق معیشت ، لباس ، خوراک و اقامت ، کیفیت اختلاط اخلاق بمحیط است) و تطابق بآن است . بنا بران وضعیّت جغرافی و طبیعی این دو مملکت یعنی آثورستان کوهسار بلند و پست و کلدانستان زمین هموار در زیر سمای صاف است . دائماً مرکز ثقلت حرب و جدال نینوا و مرکز صنعت و مدنیّت بابل بود حکومت نیز در نینوا بیشتر دوام میکرد . یعنی نینوا در سیاست ، بابل در مدنیّت تمیّز داشت .

آثوریها فعّال ، سخت دل ، قهرمان و خونریز بودند. مدار معیشت خود را بزور و جدال بدست می آوردند. عزم شان

متین و اراده قوی بُود. کلدانیها بسته بر عکس آنها بودند؛ آرام، کاری، صلح پرور، محبّ علم و مدنیّت، مشغول زراعت صنعت و تجارت؛ آثوریها تنومند، چشم، بینی و لب بزرگ و کلفت بود. موهایشان دراز، ریش مجعد، لباس شان مثل عبای امروزهٔ ایران؛ امّا کوتاه گاهی دراز نیز می پوشیدند. کناره هایش حاشیه دار و طرّه ناک؛ کرتهٔ پشمی نیز در بر می کردند. وقت صلح نعلین در پا، هنگام حرب پوٹ استعمال می نمودند. کلاه شان دراز نوک دار بود. بابلیها بزینت مبتلا موها شانه زده لباس های ظریف در بر و چوب دست بدست گرفته ببازار و تفرّج گاه میرفتند مجوهرات و خوشبوئی و مشط کار میفرمودند. روی میز و چوکی می نشستند. با پنجه و قاشوق طعام می خوردند. تعدّد زوجات درمیان ایشان جاری بود؛ مخصوصاً در بابل دختر های لائق و بالغ را در بازار و کوچهٔ مخصوص مے آوردند خُوش شکل ها فروخته می شد؛ بدشکل ها را بآن

مبلغ که بدست آورده بودند بشوهر می دادند .

خانه ها سه - چهار مرتبه بوده ، بام هموار و گوشه ها برج دار قبه (گنبد) داشت . همه از خشت پخته و خام ساخته می شد . پنجره (کلکین) نداشت ، روشنی را از درها میگرفت درهای قصر حکمدار نسبتاً ازینها کلان و زمین با مرمرها مفروش بود . مزار کلدان و آثور مثل تنور زمینی بود . خارجی ها و بی تربیه ها بیدین ، لائق هر گونه جفا و اذا شمرده میشدند . معبود شان حاکم تمام دنیا دانسته میشد . حکمدار وکیل معبود و خادم ملت . حرب را خود اداره میکرد . شهوی ، حیوانی طبع بودند . در صورتیکه حرب نباشد بشکار که حاضری بحرب می دانستند مشغول بود . بعد از جنگ داخلی یا خارجی در سرای خود مشغول ضیافت و یا بتأسیس بند و جدول آب و شهر جدید یا باصلاح و تعدیل شهر قدیم بود . در اصول اداره تقسیمات ملکیه داشتند ؛ ولایات را والی ها (ساتراق ها) اداره میکردند . مأمور عدلیه ، حربیه جدا بود . پیش والی

دفتر دار یعنی مأمور مالیه نیز بود . مصارف حکمدار و معیّتِ او در سفر بذمۂ اہالی آنجا بود .

مبارزه ہا جدال ہا در سر بہار سر میشد . حکمدار در باب عمارات مملکت و ساخت معبد . بشرطیکه غلبه اہتمام می کرد و جیبۂ خود نمیدانست . امّا سر استخدام می شد سیارت ہفتاد ساله بنی اسرائیل از ہمین است . فیلو یعنی کشتی ہاے جنگ داشته در رود خانۂ فرات و دجله تا خلیج بصره سیر و سفر میکرد .

اہالی وقت جنگ ہمه بعسکر میرفتند و مالِ غنائم میان عسکر و حکمدار تقسیم میگردید . از اہالی مسلّح ، فرقه ہای منتظم تشکیل میدادند . پطلو نہای شان ببدن چسپیده . لباس ہای شان از چرم معمول بود . خاصتہً به ہجوم ناگہانی و شبخون و بمحاصرۂ شہر و ضبط ملک ماہر بودند . برای حمله و تیرباران نردبان و مناره ہای سیار در قرب شہر محصور می نہادند به نقب و سنگر نیز اوستاد بودند . فرقۂ مخصوص داشتند

سواره نیزه دار تیر انداز بود از عسکر سواری خیلی استفاده میکردند . اسپ ها چالاک و تنومند بود . در بارهٔ محاصره و استعمال سواری یکتا بودند ، و این حال خصوصیت ایشان بود . پیاده تیر انداز ، نیزه دار بود . خنجر خورد بکمر ، موزه در پا نیز بودند . هر نفر بهمراه خود مثل مشک یکظرف آب داشت که وقت ضرورت پُر از هوا کرده مثل کدوی آب شناوری می نمودند . مغفر و سپر استعمال میکردند . بالای گاوی نیز با صفهای منتظم جنگ میتوانستند خط مدافعه ، قرارگاه ، جبه خانه و لوازم خانهٔ دشمن را ماهرانه زیر و زبر میکردند . حتی کشت ، درخت ، ملک ، مال مقابل را ..

خلاصه دشمن پیش هجوم ایشان یا زبون شده روی تسلیم می آورد یا با دیگری اتّفاق کرده مدافعه می نمود . بعد از فتح در ادارهٔ داخلی مملکت مداخله نمیکردند ، به خراج و جزیه می بستند . برین وجه در وقت ضعف ایشان

اختلال و علم استقلال بالا میشد ، تاراج و یغما طبیعتِ عسکری
شان بود بعضاً اسیرها را بصورت بسیار خونین و جانشکاف
تلف میکردند . و باین رفتار خود افتخار می نمودند .
چنانچه لب ، بینی و گوش او را می بریدند . چشمش را
کافته ریش و ناخنش را می کندند . زنده در گور یا در میخ
میکردند ؛ می کشتند ، کلهٔ مناره می ساختند . اشیای ذی
قیمت طلا ، نقره مال چهار پارا با اُسرا . بمملکت خود میآوردند
و بکار سخت استخدام میکردند و اذیت می دادند . با اینهمه
خونریزی و تاراج تجارت ترقی کرده بود . چه اشیای غنیمت
بعد از هر جنگ شهرها را پُر میکرد . آهن ، چوب هاے
قیمت دار ، رنگ سرخ سنگ های گران بها ، قوماش ها ،
دندان فیل ، عطریات شیشه و آثار صنعت در بازار آثور
همیشه موجود بود . سلاح و لوحه های معدنی مصنع بعمل می
آوردند . کاروانها باطراف برای تجارت روان می کردند .
از هر طرف اناطولی امروزه . بمبادله اموال تجارت جلب میکردند
تجارتِ شان زبانزدِ خاص و عامِ عصر خود بود ،

خاصهٔ شهر بابل شاه بانوی شهرهای عصر شان شده، مرکز علم، صنعت و تجارت گردیده بود. زراعت موافق فن ترقی میکرد. برای کشت و مضرّت آبخیز، بندها و جدول ها بعمل می آوردند. حکمدار درین باره خیلی می کوشید و افتخار میکرد. خلاصه آثوریها آنقدر که خونریز بودند آثار مدنی نیز گذاشتند، حالا صحرای عراق پُر از جدول و آثار باقیهٔ ایشان است که بقدر کشفیات استفاده میشود.

دین :

آثوری، و کلدانی پرستش به قوای طبیعیهٔ سماوی می نمودند، از آنجمله سیارات سبع گویا معاون و محلّ اقامت معبودها بود ازینها خوف میکردند همچنین از قوت ها، تأثیر جنّ می ترسیدند، بتعبیر دیگر دین عبارت از خوف بود. در هر شهر معبود دیگر ولی بمرکز تابع بود. معبود بزرگ و مشهور بعل (ب ع ل) و بعد ازان شمس و قمر و سائره بود. گویا معبود ها کسی که پرستش کند مهربانی و نافرمانی کند غضب میکردند. این حال در

وقت حرب و جدال معلوم میشد. بد را بمغلوبیت و نیک را بغلبهٔ مکافات و مجازات میدادند. (شمس) آفتاب که سر معبودها و معبود ضیا شمرده میشد (زین) قمر معبود ملیته و تمثال پری؛ (اترغال) مریخ معبود شیر و جدال؛ (نه بو) عطارد معبود علوم و فنون؛ (مردوق) مشتری معبود بابل و قوت؛ (آستارته) زهره معبودهٔ نینوا و معبودهٔ حرب و عشق و سائره بوده. برای معبود بعل و ملیته در بابل و نینوا معبدهاے بزرگ بود. بروج اثنا عشر نیز مستشار های معبودها بودند. معبود طوفان و سما و سائره نیز تصوّر میکردند. ستاره ها از اسرار کائنات خبر داشتند. سعد و نحس مقدراتِ حیات بشر بتأثیر نجوم می شد. از روز ولادت تا وفات تعیّن کار انسان را ز خوب و بد آنها میکردند. کاهن ها همیشه همین را تلقین داشتند (در زبان شرع ما مذهب ایشانرا مذهب صائبین میگویند) کیفیّت عبادت: همه اهالی در روز مخصوص بمعبد جمع آمده خوشبویها و بخورها می کردند و عبادت می نمودند.

قربان می ساختند مخصوصاً اطفال شیر خواره را که بسیار قربان معتبر بود .

حکمداران بعد از حرب برای معبودها هدیه و قربانها میکرد . چنانچه وقت حرب از معبودها مشائعت میگرفت، باز پس استقبال میکرد . جن ها نیز ترجمان معبود و حامی انسان بودند، مرض ها جن های بد بودند که بانسان ضرر می رسانیدند، دفع و جلب اینها بواسطهٔ کاهن ها می شد . طلسم، طومار، نسخه آب دم انداخته برای این مقصد بخرج می دادند . دفع بدی و خستگی می شد . از ترصدات اجرام سماوی کاهن ها بواسطهٔ جن ها خبرهای مفید و یا مضر میدادند، گاهی مجسمهٔ معبودهائیکه بدنے مثل انسان و سری مثل حیوان مخصوصاً گاو داشته باشد می ساختند گاهی بر عکس ..

پیش درب قصر میگذاشتند حامی و محافظ بود . عقیدهٔ تأثیر جن و نجوم حالا درمیان اقوام شرق و غرب بقدر جهالت جاری است ..

معبدها هفت آشیانه و هر طبقه و مرتبه باسم یک ستاره و برنگ آن ملوّن بود از پایان به بالا خورد شده میرفت. در بالای هفتمین قبّه و خانهٔ مخصوصی برای معبود با اشیای ذی قیمت طلا و نقره مزیّن بود؛ خانهٔ قربان و بخور جداگانه بود. رنگ ها از پایان سفید، سیاه، ارغوانی، آسمانی، گلابی، سیمابی و طلائی شده بلند می شد.

معبدها تا یکصد متره ارتفاع داشت چنانچه سور ۲۵ متره ارتفاع و اطرافش با خندق محاط و شهر مستطیل الشکل بود.

حکمدارها بعد از غلبه حتماً معبد بنا میکردند همچنانکه قصر خود و سور اطراف شهر تأسیس می نمودند.

دیوارهای خارجی از خشت پخته و داخلی از خشت خام میساختند. لیکن بگلکاری (زینت سازی) بسیار مهارت داشتند رسمها و نیم صورت ها در روی دیوار روشن و برنگ تند و تیز نمودار میشد. در بلندی معبد خانه مخصوص راهب (کاهن) موجود بود تا رصدات نجوم میکرد و از آنها خبر میداد.

این است که از ترصد ستارگان حرکت و دوران آنها بحساب و اندازهٔ که وسعت نظر شان میرسید کشف و استخراج میکردند، صفای سما و کشادگی افق ترویج و معاونت میکرد. علم نجوم، هیئت و حساب را ملهم می شدند.

آثوریها در حیات نیز هر چیز را سنجیده حساب و اندازه کرده اقدام باو میکردند.

رسمها، مجسمه ها همه موافق تقلید تام انسان، حیوان یا مناظر طبیعت بود. امید جنت و خوف جهنم نداشتند. در صنائع و مشاغل نیز حیات و محسوسات را تعقیب میکردند. در صنعت قالی، شمشیر، چینی (پورسیلن) به بافته و ساختگی دستی خیلی ماهر بودند. کار خشت پخته و خام و مینائی را بسیار بخوبی اعمال میکردند. خشت قصر حکمدار بنشان او قالب زده یکرنگ یا مینائی بود. ستونها از طلا، نقره و دندان فیل مزین می شد. شهری در میان شهر بود از نیها تزئینات بسیار غریب می ساختند، معبدها، قصرها، حصارها، برجهای

بزرگ و محتشم ساخته خیلی تزیین میدادند. سواحل فرات و دجله و صحرای بین النهرین (میسوپوتامیه) بر از آثار متروکهٔ آنها است. گنبد (قبه) از ایجادات آنها است. به معماری، هیکل تراشی، رسم و کنده کاری و زراعت ترقی کردند. و رسم حیات حکمدار مثل حرب و شکار و مراسم دینی باقیات آثار گذاشتند در رسم عضلات تماماً دیده می شد. در خصوص رسم حیوان و تقلید تام خیلی موفق می شدند.

خطوط

خط آثور و کلدان را میخی برای آن گویند که با میخ سه پره روی خشت کافته می نوشتند. بعد از آن بآفتاب و آتش خشک کرده ثابت می نمودند. این خط بخط میسماری ایران قدیم خیلی شباهت دارد همچنانکه زبان شان قسماً بزبان عبرانی شباهت داشت لیکن لسانی که ایشان استعمال می کردند لسان سلفهای خود شان بود، رسوم آقاد بود امّا خواندن و نوشتنش خیلی مشکل است. کتابهای شان در

علومیکه جمع و تدوین شده بهمین خط بالاے خشت ها ثبت میکردند. کتابخانه ها داشتند. مقاوله ها، عهدنامه ها، یادنامه ها، امضا و مهرها همه بهمین خطوط و به همین طور روی خشت ثبت کرده می شد. رسم جنّ، حیوان یا مناظر نیز در بالای همین سنگ کنده و بیانات او را بهمین خط علاوه می کردند..

خلاصه: آثوریها و کلدانیها هر قدر که از حرب و ضرب حظ میگرفتند، همان قدر بعلم دوست و بصنعت و تجارت و مدنیت مائل و شاغل بودند. در عالم مدنیت بشر خیلی یادگارها گذاشتند. در اوّل وهله ازین مدنیت یونانی ها استفاده کرده اند. چون کشف کسوف و خسوف، دائره را به (۳۶۰) درجه، دقیقه، ثانیه، تقسیم کردند. یک قسم سیارات را کشف نموده، برای سال و ماه هفته و روز را مقیاس تعیین کردند. سال را به دوازده ماه و ماه را به (۳۰) روز و هفته که موافق سیّارات سبع است به هفت وضع نمودند.

سال قمری و شمسی هر دو را داشتند . سر سال قمری شان از ماه نیسانو (اپریل) بود ساعت ، دقیقه ، ثانیه ، ایجاد کردند . برای طول اندازه وجب و آرنج را معین کردند چنانچه ایچین ایشان به شصت جزء منقسم بود هرگاه به (۳۶۰) ضرب کنند یک (ستاد) میگفتند (مطابق ۱۸۹ متره بود) همچنانکه عدد اعشاری میدانستند اعداد مرکبه نیز استعمال میکردند برای مقیاس اوزان (تالانت) که مطابق $\frac{1}{2}$ ۳۰ کیلوغرام بود اساس میدانستند . تالانت اجزا نیز داشت .

خلاصه فن ، دین ، السنه و تاریخ و علوم را جمع و تدوین کرده بکتاب نقل دادند . کتابخانهٔ آثور بانا پال از آنجمله است که بالآخره کشف شده ..

اینک علمای فرانسه و انگلیس در بارهٔ خط میخی خیلی زحمت کشیده حروفات و هجای آنها در یافتند ؛ و تاریخ آثور و کلدان را از روایات بحقیقت آوردند ..

فلسطین- عبرانیها (بنی اسرائیل)

ساحل های یوردان (شریعت الکبیر) که از کوه (هرمون) بنعان کرده در جنوب به بحر لوط منصب میگردد؛ بالآخره «فلسطین» نام گرفته، از شمال بجبل (لبنان) و از غرب به (بحر سفید) و از جنوب و شرق بدشت بے پایان و ریگستان های (نیم جزیرهٔ عرب) متصل است. در تابستان خشک و در زمستان بارانی میباشد. سواحل بحر مالک اقلیم ملائم. میوه و نباتات خصوصی را دارا پورتقال، لیمو، زیتون، انار و خرما می روید و برای چرای حیوانات مرعی و علفزارهای خوب دارد. کهسار های جنگل دار سبز. بهر طرف نمودار است.

در اول عبرانیها (سامیهای آنسو) درین حوالی از دلتاے مصر و منصب های شط العرب آمده بشمالی مشغول گردش بودند. عمالقه (آمالخت ها) در جنوب و فنیکه ها در شمال بوده فلسطینی ها که اهالی اصلی اینجا هستند؛ در جنوب فنیکه ها بودند.

فلسطینی ها (مردمان کوچی) عبرانیها را بخوبی قبول نموده جای و مأوا دادند. عبرانیها جای - جای در کشت زار های کنعانیها جاگیر شده گاهی بشبانی و گاهی بزراعت مشغول گردیدند. چه از فرات تا نیل رهگذار ایشان نسبت باینجا خیلی خشک و بی برکت بود ..

در سبزه زار های لطیف و روح پرور اینجا اختیار اقامت کرده از حیات عشیرت بقوم و ملت انتقال نمودند، اقامتگاه و قصبه و شهر بنا نمودند. معیشت بدوی دیندارانه و متوکلانهٔ شان روز بروز قوت یافت ..

(ابراهیم، یعقوب، یوسف، موسی علیهم السلام)

عبرانیها با رئیس قبائل یعنی انبیای عظام که رهبری امور روحانی و جسمانی بودند تابع و پیرو می بودند. و بلا واسطه « با بدیت (یهوا) مناسبت دار » میدانستند. و به پیغمبر بهمین سبب خیلی مربوط و تابع بودند ..

ازانجمله ابراهیم علیه السلام که رهبری بزرگ و مشهور آنها

بود در شهر (اور) یعنی آقاد قدیم که کلدانستان جدید گردیده بود تولد یافته .

قابلیت دینداری و صدق و امانت فوق العاده داشت . به وحی و الهام قدسی لائق بود . مومی الیه از وطن دارانِ خود و عبرانیها هرکس را براهِ راست و یگانگی خداوند متعال دلالت میکرد ؛ از نجوم و بت پرستی منع می نمود . « اشیائیکه بدست ساخته میشود عبادت کردن و ازو امید و خوف نمودن دیوانگی و جاهلی است » میگفت . خاصةً به پدر خود آذر دلسوزی و راهبری میخواست بکند قبول نمی شد .

از ابدیت (یهوا) و خالق کون و مکان برایش همچنین الهام می شد : « اگر قوم و احفاد تو براه حقیقت و راستی باشند ایشانرا پایدار و تکثیر خواهم کرد . حنیف و شریفترین ملل خواهم نمود و صالحان را بارض مقدّس جای خواهم داد .. »

برین وجه ابراهیم حنیف علیه السّلام .بمعبود های اقوام و وطندارانِ خود استهزا میکرد و حق و حقانیت را برای

آنها نشان میداد آنها تعصّب میکردند و عقیدهٔ شان که عصرهای
دراز دران ثابت بود الفت داشتند؛ ترک کرده نمیتوانستند.
باو اذیت و جفا می نمودند. بنا برآن دلتنگ شده بدرگاه خداوند
و ابدیت مناجات و دعا کرده مساعدت یافت؛ ترکِ وطن و
ملک نموده با پیروان و برادر زادهٔ خود لوط علیه السّلام بطرف
کنعان هجرت نمود. (۲۰۵۶ سال قبل از میلاد)

اسمٰعیل، اسحٰق علیهما السَّلام:

حضرت ابراهیم در اوائل فرزند نداشت؛ بعد از یازده سال
هجرت (اور) که خیلی سالخورده بود (۷۵-۸۰ سال داشت)
در وطن جدید (کنعان) بموافقت زوجهٔ خود ساره با جاریهٔ
خود هاجره تأهل کرد. از او فرزند صدّیقی اسمٰعیل نام بعدازان
از ساره ولد شریفی اسحٰق عطا شد.

رفیق حسّیات، و افکار و برادر زادهٔ او حضرت لوط علیه السّلام
بسبب بی امتزاجی جدا شده بطرف جنوب و شرق بحر لوط

رفته در حوالی (سدوم) بهدایت و عبادت مشغول گردید.
و ابراهیم علیه السّلام در اطراف جنوب کنعان و بیابان آن حوالی سیر و گردش میکرد و پیروانِ خود را به آداب و قوانین الٰهی واقف و آشنا نموده ملهمات و تلقیاتِ خود را می آموزانید.

قضا را قحطی که اسباب جلا و پریشانی آن حوالی باشد واقع شد. بنا بران در سیاحتِ جنوب و غرب دوام کرده اگرچه بمصر آمد. لیکن چندی بعد حرکات ناگواریکه از مصریان و حکمدار آنها دید، اقامتِ مصر را نیز ترک کرده باز بارض موعود آمده در قرب (خلیل الرّحمن) جای گرفت. حضرت ابراهیم علیه السّلام این بار با شرفِ پیغمبری قوهٔ مؤیدهٔ مادی و عسکری نیز کرده بود. لوط علیه السّلام که بدست کنعانیها در سدوم مدتی اسیر بود؛ تخلیص کرد. کنعانیها بقوّت روحانی و مسلکِ سبحانی او زیاده از اوّل حرمت کار گردیدند.

پیغمبر اولو العزم و پدر ملّتِ حنیف ابراهیم علیه السّلام در امتحان قربان فرزند دلبند خود صداقت و امانتِ خود را وقتیکه اثبات کرد یعنی اسمٰعیل را (بنا بر شهرتِ این مسئله) در مسلخ برده به امرِ ربّانی اطاعت کرد؛ فضیلت و شرفِ خانوادهٔ او زیاد شد. از آنجا که رشک و رقابت؛ خاصهٔ بنی نوع انسان است؛ اسحٰق و مادرش با اسمٰعیل و هاجره امتزاج کرده نتوانستند.

حضرت ابراهیم اسمٰعیل را با والده اش بطرفِ حجاز فرستاده خود همراه اسحٰق و ساره در آنجا ماند و بعد از وفات فرزند کوچک او اسحٰق خلیفهٔ ابراهیم علیه السّلام شد.

یعقوب و یوسف علیهما السّلام

ابراهیم علیه السّلام پیش از وفات؛ دختر برادرِ خود رفقا بنت لابان را که در حیرون بود باسحٰق تزویج کرده بود ازان دو فرزند یکی عیص، دیگر یعقوب علیهما السّلام بدنیا آمدند. همچنانکه میانِ اسمٰعیل و اسحٰق علیهما السّلام

رقابت جانشینی بوجود آمده بود اینچنین میان فرزندانِ او
عیص و یعقوب نیز بتقریبی کشمکش خلیفه گی بحصول پیوسته
بتدبیر مادر شان جانشینی به یعقوب ماند. عیص ازین حال
بسیار در غضب شده میخواست سوء قصدی بجان یعقوب
کند امّا یعقوب پیش خال (ماما) خود بحیرون گریخت در
آنجا فیض قدس برایش نظر کرده باز با برادرِ خود دوست
شدند.

یعقوب علیه السّلام اولاً لیا بعد ازان رحیله نام همشیرگان
که دختر ماما او بودند - یکی را باقتضای پدر دختر، دیگر
را به تقاضای محبّتِ خود - تزویج نمود. از محبوبهٔ او رحیلهٔ
بنیامین و یوسف بوجود آمدند؛ غیر ازین اگرچه دهٔ فرزند
دیگر داشتند؛ لیکن محبّت و توجّه یعقوب همیشه معطوف
بیوسف بود. بنا بران ایشان رقیب و رشیک او شدند.
مخصوصاً بسبب خواب یوسف صدیق (که در قرآن کریم
ذکر آن است)؛ اگرچه بوجودش ضرر نرسانیدند امّا بوسیلهٔ

او را بکاروانِ مصر فروختند. از آنجا که یوسفِ صدّیق عزیز و منظورِ پدر و مادر بوده خوشنودی و رضای آنها را حاصل داشت؛ در مصر نیز بدستِ وزیرِ مُلکِ مملکت افتاد در سن ۱۸ سالگی اسیر با شرف گردید. زیرا که حسنِ مطلق بسیمایش تافته فیض قدسی بدلش پرتو انداخته بود. زلیخا که زن ولی نعمت او بود، مهربان و دل باختهٔ او شده سرمایهٔ ذوق خود میخواست بکند، از وی روی التفات ندید. چونکه هدایت (ابدیت) قرین حال یوسف بود. باین وسیله چندی در حبس ماند. لیکن بصدق گفتار و حسن رفتار - بوسیلهٔ تعبیر خوابِ مشهور فرعون - ازان ورطه خلاص یافته (وزیر ارزاق) گردید. (رؤیای فرعون این بود که هفت گاو ضعیف هفت گاو ملحم را خورده معبران و مؤبدان از تعبیر او عاجز ماندند. یوسفؑ او بعد از هفت سال فیض و برکت هفت سال قحطی می آید بنا بران تدارک باید دید وگرنه عسرت پیش می آید) گفته

تعبیر کرد، فی الحقیقة چنین شد)

وقتیکه در مصر د جوار او قحط واقع شد. برای ارزاق از هر طرف گرسنگان و فلاکت زدگان می آمدند. دران ایام برادران یوسف علیه السلام پسرهای یعقوب علیه السلام نیز بمصر آمدند. بوسیلهٔ گندم؛ یوسف علیه السلام ایشان را بسیار عالی جنابانه قبول و احسان کرد و خود را شناسانیده عفو قبائح گذشته نموده در سواحل سویس (که سرن) جای داد. پدر خویش را با برادر تسلّی کار خود در سایهٔ عاطفت گرفت. چهرهٔ حضرت یعقوب شگفت و چشم شان منوّر گردید خاصةً درین قحط و خشک سالی..

بنا بران اسرائیل یعنی یعقوب علیه السلام که « از خالق خود با بسیار مجادلهٔ نفس و صلاح » باین لقب شریف سرفراز شده بود، شکرها و ثناها نموده درآنجا از دنیا گذشت و جسد مبارکش بموجب وصیّت او در وطن اوّل برده شد.

خلاصه یوسف یک شعبهٔ اولادِ جد خود (یعنی ابراهیم را

در اقامتگاه جدید (کہ سہ ن) بحالِ قوم و ملّت تکثیر و رونق داد . گویند بنی اسرائیل وقتیکہ بمصر ہجرت کرده بودند هفتاد نفر بودند و بعد از دو عصر قریباً بیک ملیون بالغ شدند شعبۂ دیگر اولاد ابراهیم یعنی اسمٰعیل در ارض حجاز تشعب نموده قریش و سائرِ قوم نجیب عرب بوجود آمدند .

موسیٰ علیہ السّلام

یوسف علیہ السّلام مہاجرین بنی اسرائیل را در عصرِ خود بنا بر دو سبب قبول کرده بود اوّل آنکہ خود وزیر اقتصادیات و مالیات بود دوم آنکہ فرعون ها دران وقت مصری نبودند بلکہ هقسوس یعنی آسیای و عربستانی بودند .

این است کہ بعد از سقوط و اخراج هقسوسها باز حکومت بدست مصریہا گذشت و خاصۂ طبیعتِ ایشان نفرت از خارجی بود . علاوه برین بنی اسرائیل خیلی جمعیتِ بزرگ شده باعثِ اندیشۂ مصریان گردیده بودند ، خلاصی از جمعیّتِ بنی اسرائیل نجنۂ آمال مصریان شد در حقِ بنی اسرائیل ہر

وسیله اذا و جفا می کردند، تحقیر می نمودند، بکارهاے طاقت فرسا میداشتند. از حبس و ضرب نفی و قتل نیز خودداری نمیکردند.

خاصةً بنا بر خوابی که فرعون دیده در اندیشه افتاده بود همه فرزند های ذکور بنی اسرائیل را حکم قتل می داد، امّا تدبیر ناقص خود موفق نشده چه، ازین میان خداوند متعال فرزندی را که مادرش در سبدی گذاشته بآب نیل انداخته بود زن فرعون در ساحل دیده او را خلاص کرد. بهمین معنی موسٰی نام نهاده شد در قصر فرعون تربیة یافت. از موسٰی بسیار عجیبه ها مشاهده کرده هلاکش را خواستند. امّا حکم آسمانی جاری شده باعتنا تربیه دید و بزرگ شد. لیکن حال خراب قوم خود را وقتیکه دانست. بمصریان کین بست. همیشه برای خلاصی آنها می اندیشید. چه، بقوم خود دلش سوخت و بمصریان اظهار نفرت کرد. روزی یکی از مصریان که با یکی از بنی اسرائیل سخت تحقیر و تذلیل کرده، گفتگو و کشمکش

نموده آخر مصری را قتل کرد . رفتار و طبیعت ایشان را تنقید و استهزا می نمود . بنا بران موقع موسی تنگ گردیده ، بیم آن بود که گرفتار جزاهای سخت و معامله های ناگوار گردد . به حجاز هجرت و فرار نموده در آنجا با دختر شعیب علیه السلام بعد از ملازمت بسیاری ازدواج کرد .

بنی اسرائیل که در مصر مانده بودند روز بروز زندگی برای شان سخت و تنگ شده چشم امید بهر طرف برای خلاص خود دوختند ، بالاخیر موسی علیه السلام واسطهٔ این نجات باراده قدسیت (یهوا) شده . همراه برادر خود هارون ع که نسبت بموسی نطوق و مدبر بود خود ها را مأمور دانسته دوباره بمصر پیش رجال فرعون آمده براه حق و انصاف دعوت کردند . اندرزها دادند . فرعونیان گوش نکردند . اینک برای بنی اسرائیل غیر از خروج دیگر چاره نماند . درین باره موسی و برادرش خیلی اصرار کردند . بنا بران فرعون که درین اثنا بفلاکت اقتصادی و اجتماعی گرفتار و مشغول بود در اوّل

وبله قبول کرده اجازت داد. وقتیکه بنی اسرائیل عزم خروج از مصر نموده قدم در سفر گذاشتند، خیلی جمعیت داشتند. هجرت ایشان ضربه و فلاکت بود، یعنی از استفادهٔ اقتصادی زراعت خلاصه از فائدهٔ مزدوری آنها مصریان را محروم می گذاشت. بنابران فرعون نکول کرد. بقوهٔ عسکری مراجعت نموده پس خواست، ولی کار از کار رفته بنی اسرائیل بسلامت نجات رسیده بودند، مصریان مایوس و خاسر شده خیلی ضررها دیدند.

خلاصه بنی اسرائیل با اسباط دوازده گانهٔ خود از مصر به بیابان سینا داخل شدند و سالهای دراز درین دشت با زحمات بسیار زیر چادرها و گرد بادهای تند خشک عمر گذرانیدند عاقبت بفیض و فوز روحانی کامیاب شدند، موسی علیه السلام از طرف الهی اوامر عشره تلقی نمود..

در یگانگی خداوند گرویدن، از پرستش بت ها نفرت کردن، اسماء الله را در جایهای پاک با احترام یاد نمودن، روز شنبه

دست از کار کشیدن ؛ حرمت و اطاعت پدر و مادر را رعایت
کردن ؛ از قتل ، زنا و دزدی اجتناب ورزیدن ؛ احترام
همسایگان را داشته در حق ایشان زبان درازی نه نمودن ؛
بخانه ، زن و اهل و اموال همسایه نظر ندوختن . اجرای آئین
خروج مصر یعنی بی نمک خوردن ؛ آئین صدور اوامر عشره ؛
عید گل گرفتن ؛ خاطره روزهای چادر نشینی که در بیابان
سینا بود ؛ عید (نی بندی) داشتن .. »

اینک بزبدهٔ احکام تورات که کتاب مقدس ایشان
بود درین ایام فائز شدند . عقیدهٔ که از وقت ابراهیم
علیه السلام داشتند باین وسیله راسخ تر شد .

لیکن موسیٰ وقتیکه در سینا مشغول عبادت و قدسیت
بود یاد اقلیم لطیف و سبزه های مصر و سواحل عطرآگین
و سودای الفت آن دیار باز در دماغ بنی اسرائیل زنده
گشت . معبودهای مادی مصریان (آپیس) را یاد کرده از
طلا و مجوهرات گوساله تزئین دادند و پرستش نمودند آنقدر

مصر بودند که هارون منع کرده نتوانست . بنابران پس از عودت موسی علیه السلام میان او و برادرش و اعیان بنی اسرائیل خیلی گفتگوها بوقوع آمد و موسی دوباره ایشان را براه راست سوق داد . تسلی گاه روحانی و جسمانی شان تورات را ارائه نمود و الهامات او سبب نجات آنها گردید ، در قریب حدود کنعان امور اداره را به یوشع علیه السلام گذاشته از دنیا انتقال کرد . اگرچه یوشع چندی سرپرست و مدیر شد لیکن اصل موجودیت و مدنیت آنها بواسطه مؤیدها ، قهرمانهای ملی و دینی ایشان بحصول پیوست .

حکام :

یوشع علیه السلام برای بنی اسرائیل قصبهٔ زیلو - زیتون - را مرکز روحانی اتخاذ کرد . هر سال آئین را در آنجا اجرا می نمود . ارض موعود (کنعان) که بنی اسرائیل مخصوص و موعود خویش میدانستند ؛ بعد از دو سال بواسطهٔ این قوماندان روحانی قسماً نصیب گردید . لیکن کارهای عسکری و ادارهٔ

ملکی از دست قهرمانهای ملّی (حاکم ها) که بتائید ربّانی ممتاز شمرده میشدند، مفوض بود. تشکیلات قسماً در زمان موسیٰ علیه السّلام تأسیس یافته بود. برای هر پنجاه نفر یک حاکم سوم که زیر صلاحیت حاکم دوم و این نیز تحت نفوذ حاکمِ اوّل وضع شده بود بدین وجه اوّلاً شرقی یوردان که خیلی خشک و غیر معمور بود تصرّف کردند. آهسته آهسته بغربی قدم گذاشتند. چه، کنعانیها نیز درین اوقات ضعیف بودند. اسباط بقدر قابلیت و استعداد خود درین مبارزه ها اشتراک کردند و اراضی مفتوحه و متصرفه میان آنها تقسیم شده حکومتهای کوچک ـ کوچک تشکیل دادند. برای سبط (لاوی) یعنی قبیلهٔ موسیٰ عشر واردات اینجایها تخصیص یافت. زیرا موسیٰ منجی اسارت، باعثِ سعادت اسباط بنی اسرائیل شمرده می شد. و این سبط به کارهای روحانی و علمی اشتغال میکردند. سبط یودا و سیمون نیز خیلی اظهار شجاعت و بسالت نمودند. خاصةً یودا.. سبطِ

دان در زیر ادارهٔ یوشع علیه السّلام و سبط ایساخر و زبلون
در جوار آنها بود امّا ایشان صلح پرور و مدنی طبع تر بودند
اوّلاً (مواب) و (عمونیها) را مغلوب کرده مملکت شان را ضبط
نمودند . بعدازان بواسطهٔ (روبن) و (جاد) و سائره با کنعانیها
زد و خورد کرده جایگیر کنعان شدند .

خلاصه در سایهٔ قهرمانیها و فداکاریهای حکّام و مرشد های
ملی یوشع ، جدعون ، یفتاح ، شمسون و دبوره نام زنی که
صاحب کرامت شناخته میشد و اشموئیل علیه السّلام دورهٔ
فتوحات بنی اسرائیل باوج اعتلا رسید همه اراضی فلسطین
و کنعان بتصرف بنی اسرائیل در آمد . لیکن در عهد اشموئیل
جوانی و غرور این ملّت اختلافات و موقع پرستی تولید نموده
از اعتقادات صاف حق پرستانه دور ماندند . استبداد و تحکم
حکم فرما شد . اختلالات بظهور پیوست . اقوام جوار و اهالی
فلسطین فرصت یافته بنی اسرائیل را در زیر نفوذ خود گرفتند
عسکر شان پریشان شد . مرکز روحانی شان (زیلو) ضبط

و خراب گردید . اسیر و ذلیل شدند . اشموئیل و وطن خواهان در هر طرف باین تضییق و تسلط خارجی فریاد کردند حس انتقام و مردی در شخص یکی از سبط بنیامین تجلی کرد . دعوی استقلال و استقبال روشن بنی اسرائیل را طلب کرد .

ملوک، پیغمبر (طالوت، داود، سلیمان علیهما السلام)

دیریست فلسطینی ها بنی اسرائیل را مطیع و مغلوب نموده جهة ادارهٔ آنها از خود والی گذاشته بودند . والی ها در بارهٔ بنی اسرائیل هر طور ظلم و جفا روا می داشتند . چه، شهر های مقدس ایشان خراب و تابوت العهد آنها را ضبط نموده حریت دینیه و ملیهٔ بنی اسرائیل را غصب کرده بودند . رنجیدگی های حسیات ملی و دینی ایشان پر شده راه نجات و خلاص خود را متضرعانه از درگاه خداوند قادر و متعال می خواستند .

اینک نجات و رونق بنی اسرائیل در سیمای همین طالوت

نام تو ماندان ملی تجلی کرد .

این فوران و فیضان در اوّل وهله بصفت سرعسکر و بعد ازان به حکمداری (ملکی) شناخته شد . همسایۀ والی فلسطینی ها بوده ظلم و اذای او را بچشم خود مشاهده میکرد. اگرچه بعضی از بنی اسرائیل لیاقت مردانگی او را بعرض اشموئیل رسانیدند، لیکن اکثر شان قبول نکردند . مع مافیه مشارٌ الیه او را تقدیس کرده گزید . چونکه بنزد یهوا یعنی خداوند تعالیٰ امتیاز این شخص قبول یافته بود . یک عدهٔ عسکر که زیر دست او داده بودند اولاً بمحافظهٔ حدود مشغول شده پی در پی با فلسطینی ها، آمونیها و عمالقه جنگ های سخت کرده مغلوب نمود . اشموئیل علیه السّلام براهبری و هدایت موظف گردیده عدل و حقانیت تعلیم میکرد . طالوت شخصاً حیات ساده می گذرانید . با ارکانِ حکومت که عبارت از پنج - ده نفر بودند، یکجا طعام میخوردند . قصر و سرای حکمداری نداشت در ده می نشست .

لیکن آهسته آهسته از غرور کار روائی خود بمشورت و یاری اشموئیل و علمای ربّانی سرفرو نکرد و اکثر علما و صلحا را بقتل رسانید حتی در کارهای روحانی و مذهبی نیز مخالفت کرد. مثلاً بی موافقت و مشارکت اشموئیل آئین قربانی که اجرای او مخصوص دستیاری پیغمبر بود ایفا کرد. روزهٔ شکرانه که جهة مظفریت ملّی خود را مأمور می دانستند پسر بزرگ طالوت نقض کرده بود بقتل پسر خود یوناتان اصرار نکرد.

همچنین خزینهٔ حکمدار عمالقه را خود تصرف نمود و قتل مشارٌ الیه را بعمل نیاورد و هکذا..

این است که شرف و اعتبار طالوت میان قوم دیندار بنی اسرائیل سقوط کرد. اشموئیل علیه السّلام در مرحمت الٰهی از سر طالوت و شرف حکمداری از خاندانِ او برداشته شد" گفته اعلان نمود. بصورت مخفی یک جوان را تقدیس نموده به حکمداری گزید.

داؤد علیه السلام

جوانی که اشموئیل گزید در اوائل از بیت اللحم بود بشبّانی مشغول و بجسارت، هوش، طلاقت لسان و الحان خوش معروف بودند، شبّانی به سایسی پایه - پایه بمشورت اشموئیل و بقدر لیاقتِ خود بدامادی طالوت ممتاز گردید. چه، جالوت که امیر فلسطینی ها بوده بنی اسرائیل را تحقیر میکرد داؤد علیه السلام مجاهدانه برآمده مغلوب و سرش را بعصا و سنگ پاره - پاره کرده بود. میخال دختر طالوت از پدر زیاده تر باین جوان دل بسته و مهربان شد. روز بروز شرف و اعتبارش میان خلق افزوده محبت و حرمت روحانی و ادارای قوم بنی اسرائیل را بخود جلب کرد. گر طالوت را .. چه، طالوت همچنانکه از شرف روحانی پیغمبر زمان اشموئیل چشمش خیره شده بود این چنین برونق روز افزون داماد خود داؤد علیه السلام زیاده تر آتش حسدش دو بالا شد. این بود که بقتلِ داؤد قرار داد؛ چاره جوئی

میکرد. لیکن میخال شوهرش را از ضمیر پدر خبردار کرد.
بنا بران داودؑ بطرف وطن اصلی خود بیت اللحم فرار و عودت
نمود. از قسم روحانی و عوام بسیار کس گرد او جمع آمدند.
همت و مقصدش را ترویج و تقویه میکردند، این است که
منتظر وفات طالوت و امیدوار ادارهٔ مملکت گردید.

طالوت بعد ازین برای پیش رفت کار خود هر قدر
کوشش و بندوبر امور ادارهٔ مملکت سعی کرد، موفق نشد
چه، بیشترین عسکر ازو روی تافتند. مع ما فیه برای
رضای خدا از دلاوری باز نه ایستاد. با فلسطینی ها چند
بار داخل محاربه شد، لیکن بالاخیر دریکی ازین حرب ها
همراه پسران خود مقتول افتاد. سرش بدست فلسطینی ها
و جسدش بدست بنی اسرائیل آمد، سرش در آنجا بحقارت
تشهیر و بدنش درینجا باحترام تکفین یافت.

داود علیه السلام که در ملکِ خود منتظر این روز بود،
از جنوب و غرب سر برآورده اولاً با مناسبت فلسطینی ها

حکومت خود را تحکیم داد . بقایای لشکر طالوت را یکی از قوماندان جسور او (ابنه ر) جمع کرده بطرف شرقی یوردان برد . چندی با داؤد اگرچه میدان مقاومت خواند ؛ لیکن مغلوب گردید . داؤد از همین روز در شرق و غرب حکمدار جسمانی و پیغمبر روحانی بنی اسرائیل خوانده شد .

دولتی که از جمعیت دوازده سبط بنی اسرائیل بعمل آمده داؤد علیه السلام بنام « دولت یهودیه » احیا کرد .

داؤد علیه السلام بعد ازان آسوده نه نشست . لشکر خود را تنسیق و تنظیم کرد . عساکر خاصه تشکیل نموده ، اگرچه بیشتر خود بمعسکر نمی رفت ؛ امّا عساکر را بسر اقوام و حکومت جوار مظفرانه سوق میداد ، موابیها ، آرمیها ، آمونیها ، فلسطینی ها ، سوریه گیها و عمالقه را یک - یک در زیر اطاعت خود آورد . پای تخت آمونیها (رباط آمون را) ضبط کرد . فنیکه ها را (بیایان ایشان در پایان خواهد آمد) نیز با دولت یهودیه متفق ساخت . از فرات تا بحر احمر (قلزم) ممالک خود را

توسیع داد . فتوحاتِ و سیاست بنی اسرائیل در عهد داؤد ع
باوج کمال رسید . لشکر دائمی تشکیل کرد . از رعایا واردات
منتظم اخذ نمود . از محاربه ها مال غنائم جمع کرد . برای مرکز
سلطنت موقع مستحکم (یبوش) که از شهرهای کنعانیها بود
ضبط و اعمار نمود . قصر حکمداری خود را در آنجا بنا کرد و
عرش قدس شد . برای معبد یک ساحهٔ تخصیص داد و تابوت
العهد را از فلسطینی ها استرداد کرده درینجا آورده و زیر
یک چادر عبادتخانهٔ خود را برپا ساخت . برای قصر و پایتخت
نسبتاً اهمیت داد و اقامتگاه خود را از (حیرون) بقدس
نقل کرد .

خلاصه داؤد علیه السلام مجاهدهٔ بسیاری می نمود در پای
تخت خود از غنائم و واردات خیلی ثروت و دولت جمع کرده
شهر و قصر خود را تزئین داده بدیعه پسند و متجردانه عمر بسر
کرد . در داخل دربار و شهر اختلال ها بظهور آمد . از حملهٔ
فرزند بزرگ خود آیشالوم که در حیرون دعوی استقلال مینمود

اگر چندی اولاً فرار کرد لیکن در آخر مغلوب و معدوم ساخت بالاخیر قلبش به فوق العاده مرتبط شده مجموعهٔ الهامات (مزامیر) خود نائل شده و دست از سلطنت و قدرت کشیده وفات یافت ..

سلیمان علیه السلام

داؤد علیه السلام وقتیکه امور سلطنت را بفرزند کوچک و قابل خود سلیمانؑ سپرد باوجود جوانی و شباب یعنی بیست ساله بودن در حال به نظم و نسق کارهای حکومت اقدام کرد. امّا بصلح و حقانیت .. جدال او عبارت از تنکیل و تدمیر برادر خود او و منیا و مخالفان و اکمال فتوحات پدر خود بطرف کنعان بود . اسرای کنعان در اعمارات استخدام میکرد . امّا عصیان و استقلال اقوام تابع را دفع کرده نتوانست و دعوی استقلال آنها را مجبوراً قبول کرد . ولی یک مجموعهٔ قبایل (کشتیها) بوجود آورده در بحر احمر زیر ادارهٔ ناخدایان

(ملاحان) فنیکه بکار انداخت . از سوریه گرفته تا جنوب عربستان ، یمن - صنعا و مصر تأسیس تجارت و مکنت نمود با فرعون صهریت پیدا نمود با ملک صور (حیرام) و ملکهٔ سبا (بلقیس) عقد اتفاق و مزاوجت کرد . برای کاروانهای جنوب و شمال قدس را گذرگاه و تجارت خانه ساخت و از کاروانها محصول (گمرک) میگرفت و از عین المال خود نیز کاروانهای تجارت تشکیل کرد . در خلیج عقبه یک ایستگاه کشتی بوجود آورد . ملاحان تا مصر و هند سفر میکردند . ازانجا طلا ، مجوهرات ، عطریات دجور بجور مرغ ها و دندان فیل می آوردند .

خلاصه دورِ سلیمان علیه السلام با صلح و مسالمت و تجارت و ثروت ممتاز شد . بنی اسرائیل که خیلی فقیر و از تجارت و اقتصاد بی خبر بودند ! باوج کمال عز و شرف رسیدند . قصهٔ سلیمانؑ و بالواسطه بنی اسرائیل داستان دور و نزدیک عصر و اقوام گردید . حکمداران جوار بزیارتش می آمدند . هدایا

می آوردند. بسیار زن ها در نکاح و فراش او بود. در عهد او تجارت، عدالت و حکومت موازنت پیدا کرد. صاحب علم و سلطنت بود. علم و حکمت حیوانات و اشجار و ضروب امثال جمع و تدوین نمود. منافع زیاد بری و بحری بدست آورد در سرای و قصر سلطنت خود بالای تخت مرصع و مزین نشسته عرض رعایا را می شنید. برعکس حکام پیشین که ایشان در گذرگاه و شهر اهالی عرض و داد می شنیدند. تختش از طلا و دندان فیل معمول بوده لوازم و مصارف قصر و حکومت هر سال بذریعه یک منطقه دوازده گانه ممول بود. (اگرچه همه مملکتش را به دوازده منطقه تقسیم کرده اداره میکرد.) با دبدبه و وقار حکومت میراند. گویند واردات سنوی مملکتش تقریباً (۳۷۶۰۰۰) سه صد و هفتاد و شش هزار کیلو غرام طلا بود. در باب عبادتخانه و قصر خود آن قدر ثروت صرف می نمود که تاریخ بنی اسرائیل یاد نداشت، تختش چون طیاره بدوش هوا بود. حسب المرادش بهر جاکه میخواست می رفت.

مسجد اقصی :

سلیمان علیه السلام این عبادتخانه را در عرصهٔ منتخب پدر خود داؤد علیه السلام بنا کرد ۱۰ متره عرض - ۲۰ متره طول و ۱۵ متره ارتفاع داشت . رویش بطرف شرق متوجه ، دیوارها از سنگ های کلان محلوک و چوب سدره کار کرده و درهایش از چوب جوز معمول بود . مدخل معبد دو ؛ و داخل شمعدان ستون مرصع و بلند داشت . داخلش از دو صالون (کوتی) بزرگ عبادت بود که اوّل محراب ، شمعدان هفت پایه و میز نان را حاوی بوده (محل مقدس) نام داشت و دوام از تخته های مرصع و مطلا معمول بوده درینجا کشتی بهوا که زیر بال های ملک ایستاده (قدس الاقداس) شمرده می شد . علامات سبع و خزینه در حجرهای سه مرتبه حویلی این معبد محافظه می یافت . « قدس الاقداس » خصوصی و « محل قدس » عمومی بود - بخور درین جا سوخته و نان درین جا نهاده می شد . در حویلی عبادتخانهٔ محراب قربان

محیط مفرق (طونج) و برای شستن دیگ کارد و بیل های قربانی بسیار حوضک ها بدوش- گاو های دوازده گانه که از مفرق معمول بود وضع شده بود .

خلاصه سلیمان علیه السلام در ظرف هفت سال خیلی ثروت و زحمت بخرج داده و قربانی های زیادی از گاو و گوسفند اجرا نمود . این معبد باصول معابد مصر و بدستیاری بنا های فنیکه آن قدر محتشم ساخته شد که نسبت بحال بنی اسرائیل که از صنعت و ثروت محروم بودند خیلی فوق العاده بحساب میرفت . رهبان خوش و اهالی بسبب مصارف و مخارج زیاده نا ممنون شدند . مخصوصاً غرور و نخوت جنوبیها بالای شمالی ها خیلی سخت بود . حکومت منقسم شد .

(یهودیه و اسرائیلیه)

بعد از چهل سال سلطنت سلیمان علیه السلام ولیعهد و وارثِ مشروع او رجعام که فرزند ارجمندش بود بر تخت

نشست . اهالی شمال برخلاف رحبعام برآمده یکی از
سرعسکرهای عاصی سلیمان علیه السلام که عصیان کرده بمصر
گریخته باز عودت نموده اسمش یوربعام بود بیعت نموده
ملک انتخاب کردند . چه ، رحبعام ذوق پرست و خود
رای بود . یوربعام نیز برخلاف یهوا بود مع مافیه دولت
بنی اسرائیل در شمال ، و دولت یهودیه در جنوب بوجود
آمد . (۹۷٤ قبل المیلاد) لیکن حکومت یهودیه قیمت
و حرمت روحانی خود را محافظ نمود . چه ، سالهای دراز
قدس مرکز دین و پایتخت سلطنت گردیده بود . حال
آنکه در اوائل ، دولت اسرائیلیه از پایتخت و مرکز روحانی
محروم شده ؛ قوماندانها و قهرمانها نفوذ و قوت خود را
بسر حکومت جاری می داشتند . کلاه حکومت گاه بسر
این . گاه بفرق آن دور می خورد . شهزادها مشغول
عیش و با زنهای اجنبی مفتون معاشقه بودند . مراسم
دینیه و اخلاق ملیهٔ هر قوم و ملت باندک مناسبت میان

بنی اسرائیل حلول می کرد . انسجام و اتحاد ملّی دینی از هم
شده میان قوم و قبائل تفرق و تشعب پیدا گردیده
بهاضمهٔ جوار و اجانب لقمهٔ حاضر شدند . اگرچه در مقابل
حکومت و قوم های کوچک ، میدان مقاومت میخواندند.
لیکن در پیش قوت آثوریها تاب آورده نتوانستند . اتفاق
شان با مصریها کار نکرد . بالاخیر (سامریه) که پایتخت
اتخاذ کرده بودند ، با آثوریها تسلیم نموده ، خود شان نیز
اسیر و زبون آنها شده ، بعد از دو نیم عصر تشکیل دولت
خود ، حکومت را پدرود گفتند .

اینچنین حکومت جنوب که مرکز شان قدس و از قبیلهٔ
یهودا و بنیامین تشکل یافته بود ؛ غیر از اهمیت روحانی دیگر
قیمت نداشت . از شوکت جسمانی اثر نبود . اگرچه در عهد
حکمداران دیندار ، آئین دینی خیلی رونق داشت ؛ امّا ملکهای
لاقید بی مبالات ، بکار دین و روحانی نمی پرداختند .
برضای قوم و یهوا نمی کوشیدند . از عادات و اخلاق اجانب

احتراز نمی کردند . مناسبت و رابطهٔ ایشان اگرچه با مصریان و جوار خوب بود . لیکن احوال داخلی ایشان خیلی مغشوش و پریشان شده ، بهجومهای آثور - کلدان معروض می بودند . و بآنها خراج داده محافظهٔ حکومت میکردند . بعد از (صدقیا) که حکمدار دور اخیر دولت یهودیه بود . قدس از طرف « بخت نصر » محاصره و استیلا گردیده ، باسارت هفتاد سالهٔ بابل گرفتار شده ، حکومت چهار عصری یهودیه نیز منقرض شد . . قدس با تمام مزینات و مجوهرات و اموال بتاراج افتاده تا زمان « کیخسرو » پادشاه ایران پریشان بوده ، دوباره اجازت اجرای آیین روحانی و احیای معبد سبحانی را بنی اسرائیل درین زمان اگرچه دریافتند ، امّا یکبار دیگر به تشکیل حکومت دائمی و مستقل موفق نگردیدند . .

بنی اسرائیل بعد از فتوحات « کیخسرو » تقریباً دو عصر دیگر حیات نیم نفس خود را در فلسطین ادامه داده ، قسماً

قدس را اعمار و چندی آیین دینی اجرا کردند. باز در دور خروج اسکندر بدست او بوده زیر حکم خلفهای سکندر ماندند. چندی «بنی حشمنا» و «هرادسه» که این دو سلالهٔ ملی بتاریخ های متفادت بنی اسرائیل را جمع کرده دولت مستقل تشکیل کردند؛ دوام نه نمود. چه، دوباره در قرن اوّل میلادی بروماییها مغلوب شده، تکراراً از از ارض مقدس اخراج گردیدند. قدس دوباره تخریب یافت. ازان وقت تا امروز در هر طرف کرهٔ ارض باسم یهود از حریت و استقلال محروم ولی پابند آداب و تربیهٔ ملی بوده بیشتر در ممالک اسلامیه، جرمن و پولند زندگانی می کنند. این قدر را نیز باید گفت که عوض استقلال و آزادی - باوجود فشارها و محرومیّت از حقوق و مرکز دینی در عالم مسلک های آزاد خاصتاً در دنیای اقتصاد سیاسی نفوذ و تأثیر زیادی را دارا می باشند.

بنی اسرائیل چه کردند؟

عبرانیها بنا بر طبیعت و معیشت شان که روحانی و اخلاقی بود؛ برای نوع بشر مژده و وسیلهٔ اصلاح و تأسیس امور روحانی بودند. مردم دنیا و دولت نبودند. در عهدیکه معمورهٔ محیط شان پر از بی خبری و سرکشی بود ابراهیمؑ و موسیٰؑ از دو طرف سواحل فرات و نیل بازالهٔ آن موظفاً برخواستند. مبارزه و مجادله هاے وجدانی و حقانیت کردند. اذیت غربت و محرومیّت کشیدند. همنوعان خود را موافق قانون قدسی هدایت و تشویق نمودند. از نمرود «بابل» و فرعون «تب» گرفته تا رومائیها چه شیوخ و پیغمبر چه ملّت و اُمّت همه آزار و ادبار دیدند. غیر از دور داوُد علیه السّلام جهانگیری و فتوحات از وظیفهٔ ایشان نبود. چه، ارض مقدّس باولاد ملّت حنیف موعود بود. اگرچه ابتدای

دور ملوک ، ایّام جنگاوری و دنیای آنها بود ولی دوام
نکرد . زیرا سجیه و طبیعت حکومت و اداره مزاج و غریزهٔ
شان راسخ و بارز نبود . برعکس وقتیکه دارای حکومت و
استقلال شدند . از صفوت اخلاق و سادگی حیات محروم
و بکشمکش و برادرکشی افتادند ، طمعه و اسیر جوار گردیدند
دربارهٔ امور روحانی و اوامر یهوا (خدا) شان تردد نمودند.
همچنان که در زمان غیبوبت « موسی » باپیس و ایّام
« سامری یه » به بعل و استارته فنیکه ها گرویده ، بجزای
ابدیت گرفتار شدند ، اینچنین بدست حکّام شجاع و مغرور
افتاده ، در شهرها مثل مردم جوار اقامت میکردند . آهسته
آهسته پیشهٔ شان که طبعاً شبانی و در واحهٔ عربستان و
مرعای سواحل بحر سفید مشغول گشت و گذار بود ، ازین
نیز محروم شدند . باوجود اینکه قصبه و شهرنشینی طبیعت
ثانوی ایشان بود ، اخراج و طرد گردیدند . پیغمبران یعنی
راهبرهای روحانی و تلّی که مشغول عبادت بودند برای

ارشاد قوم می آمدند ، مثل الیاس علیه السّلام ، اشعیا ، ارمیا ، دانیال از بت پرستی منع و از حب دنیا باز می داشتند و بجزا و غضب الهی تخویف و بیم میکردند. اینگ اشخاص با وجدان و خوش بخت برین قول گوش می دادند و دیگران نی .. بنابران عوام صاف قلب ها بآمدن یک نبی اُولو العزم و منجی منتظر بودند و این ذات قدسی سمات مسیح بود . نابینایان را راهبری بینمود آلودگان را پاک میکرد ، مُرده دلان را روح و قلب پاکیزه میداد .. حال آنکه از رحم مریم که عم زادهٔ یوسف نجار بود ، این روح مقدّس بوجود آمد . لیکن بنی اسرائیل انکار کردند و بر خلافش شدند . حتی پیروان او حواریون را نیز .. بالآخره یهودا که یکی از امّت دوازده گانه عیسی بود بالاشتباه به چهار میخش زدند و منجی را کورانه از دست داده ، بخسران افتادند . باز هم میگویند این هادی و این مهدی خواهد آمد .. چنانچه بموسی علیه السّلام که

منبع و واضع قانون ایشان بود . حقوق شکنی ها کردند .
حال آنکه موسیٰ علیه السّلام باحکام عدلیّه ، سیاسیه وحقوقیه
تورات نائل کرده بود . حکام (قضات) نصب نمود .
میراث ، میان بنی اسرائیل دو حصّه به پسر بزرگ یک
یک بدیگران و بدختر هیچ بود . تعدّد زوجات جاری ، نکاح
اختین (همشیرگان) جائز ، آدم فروشی و ربا ممنوع بود ،
عوض فروختن زمین اجارهٔ پنجاه ساله رائج ، باجنبیها ازدواج
درست نبود . (عهد سلیمان علیه السّلام مستثنی است) از
علامات مقدّس سبع ، تابوت السکینه (بیت الله) در معسکر
میان سبط لاوی محاط بود . (سائر علامات سبع موسیٰ بقرار
ذیل است : محفظهٔ الواح (تابوت الشهاده) بخور دان فانوس
طلا ، میز مقدس ، مذبح - کانون قربان ، کاسه های مفرق
(طوبخ) و هکذا .. عسکر ، سواره و پیاده ، امّا از قسم
اشراف ، عرابهٔ جنگ نیز از ۲ ثوربها یاد داشتند .. حربه
شمشیر کار می فرمودند . در اثنای حرب مزمار و ارغنون می

زدند . اجرای مراسم دین مثلاً دعا و قربان سوختن از
وظیفهٔ رهبان (علمای روحانی) بود .

خلاصه با وجود این همه بنی اسرائیل بواسطهٔ انبیای
عظام خویش همچنانکه مصریها بناهای محتشم ، بافندگی ، نظافت
و حقوق ، آثوریها علم نجوم کمنبد و حرب بیادگار گذاشتند .
برای تنویر و اصلاح اخلاق بنی بشر فکر وحدانیت و
اخلاق تأسیس کردند .. شفقت مرحمت و قوانین الهی
(تورات و زبور) آوردند . چنانکه اتحاد ملی و پابندی
عائله و قبیله .. .

چین - چینی ها (خطائیها)

کشور چین اصلا از حوضهٔ «هوانغ هو» (نهر اصفر) و «یانغچه کیانغ» (نهر ازرق) عبارت بوده، از طرف شرق به بحر کبیر (بحر الکاهل) و از غرب به بیابان و کوهستان آسیای شرقی امتداد می یابد. چینی ها از اولاد یافث و جنس موغول بوده؛ از طرف غرب یعنی تبت حوالی تونکین را محل اقامت و مرکز جمعیت کرده؛ آهسته آهسته شمال شرق را فرا گرفته دارای اراضی حالیه شده اند. از آنجا که خاصهٔ چینی ها مربوطیت بوطن و احترام باجداد بود مملکت خود را گل مرکز و حکمدار را پسر سما (خدا) و حکومت را «سماوی» دانسته، با خارج رابطه نمی کردند و دوازده مملکت خود را برای اجنبی کشاده نمی داشتند. بنا بران از تکاملات مدینهٔ مشترکه محروم می ماندند. چینی ها تاریخ مدنیت و جمعیت خود را بصدها

هزار سال می رساندند . لیکن موثوق قریب که فو - هی نام
ذات ۳۵ قرن پیش از میلاد عیسی تأسیس جمعیت کرده
سلالۀ حکمداران چین از (فوهی) گرفته تا خاندان (مانچو)
به بیست و دو می رسد . امّا فوهی - شین نونغ - هوانغ
تی از حکمداران اساطیری و مشهور آنها ست . (فو - هی)
باهالی دور وحشت چین اصول صید، تربیۀ حیوانات اهلی
مثل اسپ، گوسفند را آموزانیده؛ (شین - تونغ) زراعت
و لوازم او را تعلیم کرده و (هو - وانغ - تی) که گویا
صد سال حکومت کرده همه مملکت را بده ایالات و هریک
را بده دائرۀ (بلدیّه) تقسیم نموده رقم و اصول اعشاری
را در حساب زمان مرعی داشته است . (هوانغ تی) اوّل
حکمداری است که پوشیدن لباس زرد را معتاد [illegible]
و بهمین معنی به (حکمدار زرد) ملقّب شده .
امّا تاریخ حکومت امپراطوری چین از خاندان «هیا»
که بعد از حکومت «مایو» و «شونغ» نام قوماندانها

و سرکردها تأسیس یافته عنوان سماوی گرفت .

خاندان شانغ و چیئو دوّم و سوّم شمرده می شود . در زمان حکومت وو - وانغ - تی (که از سلالهٔ سوّم است) کسوف واقع شده قید گردیده است . (۲۹- اگست ۷۷۵ قبل المیلاد) لیکن درین دور ، مملکت از ادارهٔ منتظمه و آسائشِ عمومی محروم شده ؛ شهزاده ها قوماندانها در هر طرف مملکت ، اعلان استقلال نموده قطعهٔ چین را پاره - پاره کرده بودند . بالاخیر ازین سلاله (چین شی) نام حکمدار ولایات ممتازه و مستقله را یکجا نموده ، رنگ مرکزیت داد . مردم شمال را دفع و طرد کرد . برای دفع اسیرها و خدمتگارهای سرکش شمالی (هیونغ نوا) تورک ها دیواری بنا نمود . (اگرچه این دیوار شش عصر قبل سر شده لیکن اکمالش در عصر او شد) که از جملهٔ عجائب سبعهٔ عالم است . (قبل از میلاد ۲۱۳ سال) طولش ۲۰۰۰ کیلومتر ارتفاعش

هشت و عرضش گذرگاه شش عرابه یعنی تقریباً ۱۵ متره
است. قسم اعظم این دیوار (سد چینی) تا امروز باقی
است. بعد از نیم عصر حکومت این سلاله (هانها) بسرکار
آمدند. چه، آخر حکومت (چین شی) انضباط سخت و
استبداد حکم فرما شده. اهالی جای - جای ناراضی گردیده
حکومت بدو قسم انقسام یافت. یک طرف عساکر (چین شی)
مغلوب و طرف دیگر شیانغ نوی غالب می بود. برین
وجه تقریباً نیم عصر دیگر سلالۀ هان موجودیت خود را محافظه
کرد. (هیونغ نوها - تورک ها) ازین ضعیف استفاده
کرده از شمال - غرب دوباره داخل خاک چین شدند.
سلالۀ (هان) این حال را بغیرت خود نگنجانید. مقابلۀ سخت
کرد و تورک ها را از خاک خود بسمت غرب - شمال
دفع کرد. بار سوم در اوائل عصر قبل میلاد (اپان جاغو)
نام قوماندان بدفع قطعی تورک ها باشتراک حکمدار عصر
مینغ - تی موفق شده قسم اعظم آنها را بطرف اورال -

و ولغا مهجور و خاسر ساخت . (هو) نام حکمدار نیز تعقیب
سیاست سلف خود کرد ؛ راه کاروان ماورای بحر خزر
(بحر قوزعون) را کشاده مال ابریشم خود را بطرف غرب
اخراج گردانید با اروپائیها تأسیس مناسبت خواست ؛
امّا ایرانیها (پارتها) مانع شدند . چنانچه از یک و نیم
عصر میلادی رومائیها برین مناسبت اقدام کرده
کامیاب نشدند . درین اثنا (۶۵ سال قبل از میلاد
عیسی) (مینغ) نام ایمپرا طور برای اصلاح روحانیات
از مذاهب جوار بمذهب (بودا) که آن وقتها در هند
خیلی اشتهار پیدا کرده بود تمایل کرد درینجا بود یزم
ازین دور شیوع پیدا کرد .

خلاصهٔ سلالهٔ «هان» تا قرن اوّل اسلامیّت دوام
کرده بعد ازان حکومت بخاندان سوئیها که ایشان نیز
از هیونغ نوها بوده یک شعبهٔ شان در عصر حکومت
اشکانیان شمال هند و کشمیر را ضبط و تشکیل حکومت

کرده بودند) گذشت و از آنها بخاندان چنگیز افتاد چینی ها درین ایّام با اروپایئها رابطه پیدا کردند. اوّلین کسیکه از اروپایئها بحضور قوبلای خان (از اولاد چنگیز) آمده احترام یافت و در سیاحت نامه خود ازان بحث کرد ، سیاح مشهور (مارقوپولو) بود.

باز چندی اگرچه مستقل شدند لیکن در نصف عصر هفدهم زیر ادارهٔ مانچوها آمده تا جمهوریّت اوائل عصر بیستم در قطعهٔ چین مانچوها حکومت راندند.

دین - اخلاق

هرگاه سخن از اخلاق و دین چینی ها رود در حال همین اشخاص ذیل بخاطر می آید که همه قواعد اخلاقیه و اجتماعیهٔ چین، حصول آنها و یا بتأثیر آنها است:

فو - هی ، لاعو - چه ، قونفوچیوس.

فوهی : نخستین شخصی است که قانون اجتماعی و سیاسی چین را وضع و ایجاد کرده ، گویند چینی ها

دران ایام از جمعیت سیاسی و اجتماعی بی خبر بودند.
برای ایشان اوّلاً صید ماهی را بواسطهٔ تور، زراعت را
بواسطهٔ آلات ابتدائی (که امروز در ممالک نیم مدنی معمول
و جاری است) تعلیم کرده؛ اصول ازدواج و عبادت به
اجداد را تأسیس نموده باوجود آنکه بقای روح مجازات
و مکافات را مبهم گذاشت امّا گذشتگان و اموات حکمداران
را موثر حیات پس ماندگان می دانست. در روح مثل
هوا همه جا را فرا گرفته ارواح بزرگ و صاف بسما آلوده
بزمین اقامت دارد. انسان جهتهٔ علوی (سماوی) وحصهٔ
سفلی (ارضی) را دارا است. حکمدارها خود شان در زمین
و شرف شان در سما ثابت می باشد. بعد از وفات برعکس"
بنا بران در قبر حکمدار همراه او انسانها و قالب های انسان
دفن می کردند.

لاعوچه: شش عصر قبل از میلاد بوجود آمده، بعد از
تربیه و تحصیل لازمه خود چندی بخدمت دولت منسوب

شد. لیکن بالآخره ازان استعفا نموده، ابدیت کائنات و طبیعت را ادعا کرد. « انسان تمثال زمین و زمین تمثال سما، انسان از خاک (ماده) بعمل آمده، باز باصل خود رجوع می کند؛ حیات موقت است؛ از آلائش دنیا دست کشیده؛ گوشه گیرانه، بریاضتِ بدن و نفس باید مشغول شد. بدین وجه از فانی شدن خلاص وگرنه سفیل و زبون خواهد شد.» میگفت.

اینک اصطلاحاتی که (لاعوچه) نظر بعقیده و قابلیتِ خود کرد در کتاب اخلاقی که (راه و فضیلت) نام دارد تفصیل داد. قونغ - فو - چه (قونفوچیوس) که در زمان حیات لاعوچه بوجود آمده بتعبیر دیگر شاگرد لاعوچه است ازو یک قدم پیشتر و عمیق تر رفت. در شهر چورچه (از ایالت قونغ - چو - تی است) بوجود آمد («بودا» نیز درین عصر تولد یافته) این فرزند یتیم را والدهٔ فقیر عاقلهٔ او تربیه کرده، به تحصیل و تعلیم او صرف

همت ورزید. وقتیکه بسن رشد رسید، اصراف اعتساف و ظلم حکومت و رجال دولت را دیده، متأثر شد. جریان امور دولت و ملت را موافق قوانین سابق نیافت. از ماموریت خود استعفا نمود. چینستان راگشت گذار کرده به تنویر و تبلیغ خلق و ملت کوشید. لزوم قوانین ماضی را برای ادارهٔ حکومت توصیه نمود گفته هاست «قونفوچیوس» باعث انتباه شد ولی نفرت خلق را بحکومت و محبت اهالی را بخود جلب ساخت. بنا بران دولت تبعید کرده «از شما علاوه چیزی نمی خواهم با صداقت بقوانین و نظامات گذشتگان رعایت کنید» میگفت.

خلاصه مذهب اجداد را دوباره بطرز موافق احیا و اصلاح کرده هفتاد و دو سال زندگانی نمود و افکار عالی خود را بیادگار گذاشت. قونفو - فو - چه مربی محترم میگفت: «فرمان روای اعظم، دنیا و آنچه دروست، از ماده بوجود

آورده پایدار ساخت . سما و آنچه درو ست از ثوابت و سیار دلیل خداوندی اوست.زمین مادر، آسمان پدراست انسان از میان مخلوقات بفضل و ذکا ممتاز و درخلقت پاک و خوب است . هرگاه از دائره عقل بیرون رود به گناه می افتد، انتظام دنیا خلل دار میشود . فضیلت مند ترین مردم اشخاص با اخلاق اند . گم گشتگان را مجازات باید داد . و بدیگران مکافات .. چه حکمدار وکیل خدا است . در امور روحانی نیز حق مداخله را دار است .

مدنیّت

زراعت ، صنائع ، علوم اساس مدنیت چینی‌ها ست طبعاً صلح جو ، آرام ، فعّال ، صنعت کار و قانع بودند (این اشت که دور جهانگیری شان نادر است .) درباره زراعت دین و حکومت خیلی مؤثر افتاده ؛ چه از طرف حکمدار هر سر بهار مراسم قلبه کشی (کشت وکار) اجرا

می یافت و خود نیز اشتراک می کرد. باغها و چمنهاے مزین و منظم بوجود می آمد. مسابقه هاے زراعی بکار میرفت. برین وجه از طرف اهلی کار زراعت خیلی رواج و رغبت می دید. (این است که چین تا حال مملکت زراعی است.) اگرچه صنف مخصوص و ممتاز درمیان ایشان نبوده حقوق مساوی بود. امّا زراع حق بهراث داشتند دیگران نی..

اصول طبع را چینیها ایجاد کردند. حروفات را در روی تخته مهروار می کندند. گویند از سیزده عصر به این طرف جریده نشر میکنند. کاغذ ابریشمی و پنبه را بعد از میلاد چینیها اختراع کردند. (عربها بعد از سطوت اسلامیت به جانب ترکستان رفته کاغذ پنبه را از سمرقند آموختند.) آهن را چینیها سه عصر قبل از میلاد دریافتند. مع مافیه دران ایام طلاء نقره، و مس را در مزیّنات اعمال می نمودند. کار مینائی (پورسیلن) را از بسیار عصرهای سابق دانسته بکار می بردند.

حتی امروز در همه بازار آسیا وار و پا معمولات آنها بقیمت گزاف خرید و فروخت می شود. گل چینی، چون مال التجاره و مال موروثه عصرهای دراز از نسل به نسل انتقال و دور میکنند، گویند: الآن گل هشتصد ساله چینی دران جا موجود است. ازین گل گلدانها و طبق‌های خورد و کلان، کاسه، قدح، صراحی و سائره را خیلی بازینت و ظرافت ساخته حیرت صنعت کاران ممالک دور و نزدیک را جلب میکنند. در رسم و مصوری چینی ها پیشتر ترقی کرده چنانچه بالای قوماشها سنگ ها، چوبها، گل ها و کاغذها آن قدر خصوصی ترسیم می کنند که ادبیات فارسی از مدح آنها پر است .. اگرچه باروت را نزده عصر قبل ازین روز ایجاد کردند. لیکن سلاح مخصوصاً شمشیر و آلانیکه چهار - پنج قرن پیشتر از میلاد از آهن استعمال میکردند. از باروت بی استفاده ماندند. پرکار و قطب نما نیز از ایجادات عالمانه چینی ها ست ..

از ابریشم و پشم آن قدر قماشهای نفیس مصور و مزین معمول میداشتند که بازار آسیای وسطی در قرن متوسط پر از معمولات آنها بود. خاصةً پیله و ابریشم نیز اوّلاً درانجا ترقی یافت. کاروانهاے ولایات جنوب و غرب بدیار بعید می بردند.

هیئت، نقشه کشی نیز میدانستند. ادبیات، تاریخ، فلسفه از قونفوچیوس و لاغوچه سر شد. بواسطه بر جها فراق حوالات جویّه تقسیم سال و ماه رامیکردند. علم هیئت میان ایشان خیلی قدیم است. نقشه کشی برای حفاظتِ خلق از دیوها بود. یعنی زمین های ناکشته و کوههای بی راه از ممالک دیوها شمرده می شد. آنان که نقشه میدانستند، نزدیک آن جایهاے شدند. خسته گیها از تاثیراتِ دیو بود که در وجود بشر اقامت داشت. ساحرها (اوجاق ها) تداوی میکردند. بنا بران طبابت خیلی بعد ترقی کرد. خواص نباتات بالاخیر دانسته شد. امّا نوشت و خواند را ۳۰ عصر پیش از میلا می دانستند.

اما اختلالات داخلی و مهاجمه خارجی بسیار کتابها را از دربیان برده :

لسان چینی ها را هجائی میگویند یعنی لسان از هجاهائیکه که باهم اتصال ندارد و تصریف نمی شود مرکب است. دارای حروفات مفرده نیستند . به تعبیر دیگر حروفات چین اشارات معانی است . نه الفباء از راست سرکرده عمودی تحریر میکنند . اشکال کلمات تقریباً به عدد هزار بالغ می شود . (چنانچه اشکال خطوط ما مسلمانان تقریباً هشت صد است) مع مافیه دانستن سه هزار شکل برای نوشت و خواند کافی است .

خلاصه چینی ها باروت ، قطب نما ، پرکار ، کاغذ و اصول طبع را ایجاد و کرم پیله ، چیناکاری و قوماشهای ابریشمی را نفیس و رائج کردند .

امّا مربوطیّت متعصبانه آنها به قوانین و معیشت عصر دیده اجداد و عدم مناسبت با جوار و اقوام سائره

ایشان را از تکاسل و ترقی باز داشته . وگرنه چین دارای چهار صد ملیون نفوس و (۱۱) ملیون کیلومتر مربع اراضی ثروت خیزاست همه جور معدن و حاصلات (مثل برنج ، حبوبات ، چای ، نیشکر ، پنبه ، ابریشم ، آهن قلعی ، طلا ، نقره ، زوغال سنگ دران جا موجود و فکر صنائع و اختراع در قلب و دماغ شان از عصرهای دراز مرکوز است . لیکن از فنون و علوم حاضره و وسائط مدنیه تا نصف عصر نوزدهم محرومانه و منزویانه عمر می گذرانیدند . اروپائیها برای توسیع اقتصاد ، چینی ها را مجبور مناسبت ساختند . بنا بران از علم و صنعت مشترک مدنی و بشری چینی ها نیز وقوف پیدا کرده آهسته آهسته تبدیل و تعدیل فکر و مرام نموده در تاریخ انکشاف آسیا رولهای (مهارت ها) بزرگ خواهند باخت .

هندو - هندوستان

اقوام هندو - اروپا که دران سوی شمال ایران امروزه اقامت داشتند: یک شعبه شان به اوروپا رفته جرمن اسلاو، ایتالیا و سایره را تشکیل کردند. شعبه دیگر آریانیها (حکام محترم) ایرانیها و ارمنی ها را تولید نموده قسماً حوضهٔ سند و حوالئ پنجاب را بجولانگاه خود گزیدند. پی در پی جمعیت و نفوس شان زیاده شده مجرای غانژ و براهما پوطر را فرا گرفتند. فسحت این حوالی برکت خیز و فیض دار به فکر مدنیت و اقتصاد جمعیت و روحانیت شان افزود. جزیره نمای دکن را نیز (۱۲۰۰ ق م) مستولی شدند.

روایاتِ روحانیون قدیم هند جمعیت و مدنیت این قطعه را از ملیون سالها باین طرف ادعا میکنند. لیکن تواریخ زیاده از (۲۰۰۰) سال قبل میلاد بوثائق دیگر دسترس نشده.

گویند در اصل این کشور قدم گاه آدم و اولاد حام بود به طرف منبع سند. سود را، غوندا، پاریا و به سواحل

قریب شرقی تا میلا نام اقوام اقامت گزین بودند . اهالی به طوفان نفوس و غلبه آریانیها بعد از مبارزه هائی مدید موقع و ماوای خود را ترک کرده بعضی بجنوب و جزیره ها هجرت و برخی را زور آوران جدید میان خود مزج و حل کردند .

آریانیها بعد از ورود اقامت بحوالی سند (ایندوس) تا ئنهٔ (گنگ) باسم هندو و ساحه جولان شان به هندوستان مشهور شد . مختصر هندوها وادی ها و مرعای خوب و مصئون این جوانب را تملک و تصرف کرده ، ده به قصبه و شهر ها تاسیس کردند . اقلیم عموماً گرم ، امّا دامنه های کوه ، وادیهای نهرخیلی ملایم ، سبز و جنگل دار بوده هر جور حیوانات وحشی و اهلی طیور ظریف و عادی دریجا فراوان .. شایان شبانی و زراعت بوده گله های اسپ ، گوسفند ، بز ، گاو می پروریدند از محصولات زراعی دارای گندم ، نیشکر ، برنج ، پنبه ، چامی ، و از اراضی الماس ، یاقوت ، طلا و نقره بودند ، دندان فیل عطریات و نباتات صناعی شان مشهور بود .

جمعیت :- در اوائل تشکیلات صنفی مکمل و مفرطانه جاری بود. کیشاطریا (عسکر- جنگاور) براهمان (روحانی - دعاگو) فالیسیا (زرّاع - تجّار) ممتاز و نجیب بودند. ولی اهالی محلی (سوودرا) تابع و اسیر شمرده می شد. خاصتاً پاریاها بسیار حقیر و از حقوق مدنیه محروم بودند. (گویند صنف پنجم، اجداد لولی های عالمند که (ده عصر ق م) بهر طرف هجرت کرده اند) هر صنف به اعلامات مخصوص شناخته می شد. در لباس و طعام باهم تفاوت می کردند. لیکن رابطه یگانگی ضعیف، وحدت ملّی غیر مرئی بود.

صنف روحانی بعد از بسیار ریاضت و تربیه به این پایه میرسد، مشاور دولت و از محصول آزاد و لائق احترام و هدایا بوده گذران شان ازین ره گذر بود. چنانچه معیشت کیشاطریا نیز در وقت صلح بذمه تجار و دهقان بود.

خلاصه تشکیلات صنفی خلق، تنوع محیط و اقلیم کثرت نفوس و اراضی به تشکیل حکومت چها (راجه گیها) و مربوطیت

بحکومت متوسط (مهراجه گیها) هندوها را و ادار نمود. چنانچه محیط و اقلیم عالی نوۀ مخیله و دماعیه ایشان را بلند و حسیات روحانی آنها را تزیید و عمیق ساخت.

حکومت :- آریانیها وقتی که داخل حوضهٔ سند، عاثر شده با اهالی محلی مجادله های سخت کرده بعضی را زیر نفوذ درآوردند کسی که از میان ایشان دلاورتر بود سردار و سرکرده شد. بنا بران به اداره و حکومت افتاده در جنوب نعاثر حکومت (ماغادا) در بنارس، (فاسیها) و در (پاوالپور) آلفاما تشکیل یافتند چنانچه در شمال قرنجی و بنیلا حکومت ماغادا سابق تر و قوی تر بوجود آمد، مؤسس او (برهی ها درانا) بود. این دولت عصرهای دراز دوام داشت. حکمداران متعدد اداره کردند. خاصتاً قالا سوفا نام حکمدار در مردانگی و اداره تمیز کرد. شهر پالی پوطر را تاسیس و تزئین نموده به توسیع ممالک و تدویر دولت کوشید. ولی در ایام آخر حکومت دو چارِ ضعف و انحطاط شده از خارج فاتحان

دور و نزدیک آهسته آهسته بعضی ولایات جوار و سرحد را تصرف کردند. چنانچه از داخل سرکرده‌ها و غاصب‌ها جای جای اختلال بعمل آوردند. حکومت‌های جدید نیز میان خود شان ناسازی و اختلاف پیش گرفتند. مع مافیه جنگاوری هندوها مانع جسارت اجنبی می شد. چونکه حکومت (ماغادا) و (کشمیر) مقاومت می کردند. خارجی بدون موافقت حکومت‌های داخلی تصرف اراضی کرده نمی توانست اینک (دارا) و (اسکندر) سرتاسر ولایت پنجاب و حوالی شمالی را بهمین وسیله چندی تملک نمودند.

(زاند را قوت) نیز از علمداران بزرگ و دلاور بود. چه در عهد مشارالیه هندوکوه و حوضه غانژه، اوریسه، و گجرات از حدود مملکت بود. دست خلفهای (اسکندر) را کوتاه و بعقد مخادنت قانع کرد.

نبیره او، آسوقاکه در تاریخ هند قدیم خیلی موقع بلند دارد، بر شرف مدنیت و سطوت دولت افزود. از یک

طرف به توسیع ممالک، از طرف دیگر باصلاح ادارت سعی روز افزون نمود. قندهار، غزنین، کشمیر و سیلان از جمله ممالک هند شمرده میشد.

آسوکا محب علم و فضیلت، مجاهد سلامت و امنیت حرمت کار حریت وجدان و اجتماع، مروج صنعت و اقتصاد بود. در عصر او آدم کشی لغو گردید. تاسیس معابد رواج یافت همیشه بواسطه بیان نامه ها مقاصد خیرخواهانه خود را بخلق و بذریعه حکام و ماموران سیار احتیاجات اهالی را بخود رسانیده چاره میکرد.

خلاصه برای سعادت ملت و بقای نام نیکو می کوشید آبده ها (آثار باقیه) زیادی تاسیس کرد. مذهب بودا را رسماً قبول و ترویج نمود. (۲۵۴ ق م) از جمله بالای تپه (ربه نار) جزیره کاتهیاوار گجرات، کتابه تعلیق کرده که بیان نامه ها و اصلاحات بسیاری [illegible] است. روی آثار بودا بسیار معبدها به وجود آورده تقدیس کرد و کنانید. مشارٌ الیه میگوید (با علم کسب ثروت، با فضیلت استحصال سعادت کنید. برای

پائداری قانون و احکام بود که سراسر حکمت است،
اطاعت و غور نماید.»

خلاصه آثار آسوقا ست که تاریخ مدنیت هند قدیم
را از ظلمت بر آورد.

عرف قانون :-

عائله داری هندوها خیلی غرابت داشت، زنها غیر مستور،
همراه مردها در معاملات مختار، ولی جز موسیقی از خواندن
و نوشتن محروم بودند. بیع و تملک آنها مثل اولاد جائز،
چنانچه تعدد زوجات رائج و حقوق شوهر به حقوق معبود
مساوی بود. زن بعد از وفات شوهر همراه زینت‌ها موافق
آئین مخصوص سوختن و یکجا ترک حیات کردن را شرف
ابدی میدانست بنا براین زنهای اشراف سوخته میشد نه کنیز.

عروسی آئین مخصوص داشت: داماد از بعضی علوم مثل
هیئت امتحان میداد. بعد ازان در مجلس عروسی بحضور گاؤ که
منبع برکت بود؛ دست و پای عروس و داماد را بسته دعا یعنی

عقد میکردند (صاحب فرزند شده به تعلیم و تربیهٔ او کوشیدن و حبیبهٔ دینی؛ وفاتِ طفل برای پدر خلاصی از جهنم بحساب میرفت. چنانچه میت را شستنه تعطیر و تزئین داده چشم و بینی اش را از طلا پر کرده بیسوختاندند، میراث نیز قانون معین داشت. هندوها تندرست، بصبید و مبارزه ماهر و میهمان نواز بودند. برای احترام پای میهمان را شستنه اولاً میهمان بعد ازان خود بسفره می نشستند. چنانچه پیش از طعام دست شستن مستحسن شمرده می شود. همچنین طعام خوردن ثواب خودکشی برای انتقام خصم که زیر محاکمه افتند جاری بود.
رهبانیت خیلی امتیاز داشت. کسی که تحقیر رهبان کند، خاصتہً (پاریاها) زبان او بریده یا به آهن سرخ چسپانیده، یا روغن سُرخ درگلویش انداختنه می شد. جزای بغی و عصیان اعدام بود. اهالی انتخاب کار و مشغولیت حر؛ و بدادن خراج و محصول مجبور بودند. ماموران دولت عوض تنخواه بقدر مراتب زمین می گرفتند. محصول زراعت چهار یک و معادن

نصف بود. حکومت برای استخبار، تجار و سیاح استخدام میکرد. جهانگیری جائز اما به اهالی تابع، جدید اسیر و بی سلاح رفتار بد قتل غیر قانونی بود. خاصتاً ارباب دعا معامله بد روا نبود.

عسکر پیاده و سواره، فیل و عرابه جنگ استعمال میکردند. عسکر پیاده تیر و راز داشت. چنانچه لشکر سواری بی زین بوده نیزه و سپر بدست میرفت در گادی جنگ (عرابه) گاؤ می بستند. از و امید ظفر میداشتند بالای گادی دو دو می نشستند. اگرچه بالاخیر عدو فیل قیمت لشکری را زیاده میکرد. لیکن فیل را اولاً در مقابل اسکندر استعمال نمودند. قواعد جنگ بصورت پهلوانی تعلیم میشد. همسایهٔ دولت را دشمن دانسته همسایهٔ دشمن را بدوستی میگزیدند. خدعه حرب را بیچ؛ رفاقت حکمدار همراه عسکر لازم بود. حکمدار در ادارهٔ دولت صلاحیت کامل داشت. لیکن با رهبان مشورت، احسان و حرمت میکرد. مع مافیه حکمدار جزء معبود و اطاعتش بر همه واجب شمرده می شد. چه، نظام عالم

را وابسته به وجود او میدانستند. بنا بران با احتشام و نادراً به اهالی می نمود. در قصر حکمدار برای حفاظت زنهای دلاور می بودند؛ زنهای خواننده (مغنیه ها) وقت صبح حکمدار را با ترنم از خواب بیدار میکردند. بعد از شست و شوی و تطهیرات، حکمدار پیش معبودها قربان تقدیم میکرد و اهالی در حضور او زانو بزمین شده به تقدیس و تکریم می افتادند. فرزند بزرگ وارث سلطنت و حکمدار پیر و فرسوده مستعفی شده به ریاضت یا بجنگ، ترک حیات میکرد.

سه دور عقاید.

(۱) هندوها در اوایل به طبیعت پرستش میکردند. و عقیده روح بد از ظلمت و خوب از نور داشته در مقدرات مردم مؤثر و همیشه این دو روح در زد و خورد است می گفتند. به تعدد رب النوع یعنی معبود قائل بودند. مثلاً معبود شمس، باد، طوفان، شفق، موتیٰ جدا بود اعظم آنها معبود سما که بنسق و انتظام کائنات قادر، علیم و بصیر میدانستند رضای

معبود بواسطه قربان و هدایا بدست میآمد. چه، معبودها همیشه بخوردن، نوشیدن مختلج و مفتخر و از عصارهٔ (صوما) نام میوه گویا خوشحال میشدند.

(۲) رفته رفته قوهٔ مخیله ترقی و این عقیده تکامل کرد. احکام جدید وضع گردید. معبود اول د بزرگ را دعا (براهما) که روح کائنات، و براهمان را (دعاگوها) عابد حقیقی پنداشتند.

براهما مبداء خلقت بتعبیر دیگر جوهر موجودات بود. امّا به تناسخ و حلول روح قائل، برای تعذیب، جهنم یعنی روح کیفر گناهان خود را در اجسام نباتیه، حیوانیّه بوده میدید. بعد ازان پاک گردیده صعود میکرد. و برای تنعیم، ترقی معنوی تلقی میکردند. بر خلافِ اساس عبادت قدیم که ایفاے مناجات و قربان بود و بس؛ در احکام جدید، خوردن، پوشیدن، خوابیدن، خلاصه همه احتیاجات یومیه و فوق العاده را زیر قیود گرفته رعایت کنندگان عزیز و بی مبالاتها ذلیل شمرده می شد. بدست آب خوردن و سر خاریدن بناخن گیاه

کندن ، وقت باران دویدن، حیوان کشتن گناه بود. خاصةً به نظافت رعایت کرده بمقابل جرم تائب می شدند. بسبب کشتن ماده گاؤ ولو سهواً مشقت های بسیار اختیار کرده روزه میداشتند. خلاصه براهمان همیشه وضع و نظارت این احکام کرده مذهب براهمانی را حفاظت و ترویج میکردند. برای ارباب دین (گوشه گیری) حیات تازه و مسعود شمرده میشد. روزه و ریاضت های شاقه، راستی و مسافر پروری ، ترک لذائذ، خاصهٔ رهبانیت بود. نتیجه اش وصول به (براهما) تلقی می یافت. بشرط آنکه همه احکام دینیه وکتابهای دعا (ودا) را دانسته صاحب عائله شده باشد. مخصوصاً در (مه رو) که بطرف غرب کوه همالا یا و مرکز هفت طبقه زمین یعنی جنت محسوب میشد. اقامت باید کرد.

نظر بعقیدهٔ براهمان شهادت راست، اعترافِ گناه و صدقه بهترین عملهای خوب و سبب نجات و وصول بحقیقت بود. خلاصه دین سعادت معنوی و حیات امتحانگاه روحانی ..

امّا آهسته - آهسته این مذهب نیز از یک طرف بنا بر زیادتی قیود و از طرف دیگر بسبب تحکم ارباب مذهب گران آمده محل تنقید و اعتراض شد.

(۳) اینست که مذهب بودا برای تعدیل قیود قدیمه با یک قلب شفیق برآمده احکام تازه وضع و ارائه کرد. در اندک مدت از براهمان گرفته تا بیدین ها خیلی پیرو جمع نمود. چه اضطرابات جمعیت بشر را شهزاده (زیدها رتا) با ذکاء فوق العاده و نظر نافذ خود درک و مشاهده نمود.

بودا پنج و نیم عصر پیش از میلاد عیسی در شهر ساقیا که از حوالی همالایا ست؛ بوجود آمده اسمش (زیدها رتا) و عنوانش بودا (رهبر عقل) گردید. از سی سالگی راه فقر و ریاضت پیش گرفته به تتبع و مراقبه مشغول گردید. بعد از خیلی زمان به اکمال نفس و قلب موفق شد. بوعظ و تنویر مردم کوشیده مشاراً الیه در ظرفِ نیم عصر بدرجه معبود احترام پیدا کرد.

بودا میگفت "زندگی بدبختی است. انسان بر خلاف

آرزو به مشکلات بسیاری دوچار شده اضطراب مدید می کشند. سبب اضطراب طمع و از است. برای خلاصی از حرص و طمع تبرئی و ترک هوسات لازم است. عاقل آن است که بعزم و ارادهٔ کامل از علائق زندگی دور باشد. بعد از مردن، سعادت نصیب چنین اشخاص است مبلغین بهر طرف رفته وکالت افکار بودا نموده. برای سعادت و سلامت انسانها می کوشیدند.

معلوم میشود که بودا از یک طرف احکام مناقه و فلسفهٔ براهمان را زاید دانسته برای رفع مشکلات زندگی ترک هوسات را مصراً طلب و از طرف دیگر برای همه موجوداتِ نیکی، خیرخواهی و ملائمت را توصیه می نمود. شفقت و محبت را عبادت میدانست؛ حتی بدشمن.. "آلودگی، کبر، ریا" و سستی را منع نموده بعلم و فضیلت تشویق میکرد. نیکی اندک از عبادت بسیار افضل است، بل عبادت همین است؛ انسان حیوان و همه اشیا شایان احترام و شفقت اند. اسارت

قیود خلاف طبیعت ؛ حریت ، مساوات اصل خلقت است "
میگفت . خلاصه بودا از نظریات خیال اوو نفرت داشت . از
خیر خواهی ، شفقت و پاک دلی ممنون می شد .

اینک در نظر براهمان خود پسند قبول افکار بود او ترک صنوف
ممتازه گران می آمد . مع مافیه مذهب براهمان لذائذ روحانی
داشت ، به تکامل حیات و طبیعت و پرستش معبود رعایت
می کرد . خاصتًہ وقتیکه طرفداران بودا باحترام او غلو نموده
بدرجۂ الوهیّت و پرستش رسانیدند . علاوه برین بودا برای
خلق از معبود پرستی زیاده تر ترک فعّالیّت حیاتی و داعی توجه
می نمود . آریاتیها خوش نشدند ؛ براهمان ازین فرصت
استفاده کردند . امّا در کار های روحانی و اداری رفتار
پیشین خود را قسمًا تغییر داده ، از یک طرف دو معبود دیگر ،
یکی (ولیشنو) مهربان دوّم (سیوا) ، قاهر تصور کردند (موافق
اساس اهرمن و هرمز زردشت .) از طرف دیگر برای
سلامت ، صنعت ، و علم ، باهمدستی حکومت کوشیدند .

حقیقةً ازین پس مدنیت هند ترقی کرد . . برین وجه مردم را خیلی جلب نموده عوض مذهب بودا براهمانی را بصورت معبود سه گانه زنده کردند . بنا بران زندگی برای بوداویها تنگ شد . روز بروز در ساحهٔ دیگر نشر فکر و مذهب نموده ، از تبت گرفته تا چین ، قوره و ژاپونیا منتشر شدند . بسبب این رقابت و فرصت براهمان همه امور دولت را بدست خود گرفته حاکم ، حکیم ، عالم ، عامل شدند .

مدنیت - تجربه ها (علوم)

هندو ها پشم ، ابریشم و پنبه را تقریبًا ده عصر قبل از میلاد می دانستند . از آنها معمولات و بافته های رنگدار و ظریف می ساختند . (مخصوصًا سرخ) چنانچه ظروف و اسلحهٔ طلا، نقره و فولاد را خیلی ماهرانه بعمل می آوردند . در تزئینات دندان فیل ، الماس ، مرجان و مروارید کار می کردند که دران عصر بازار مملکت های دور و نزدیک از قوماشها و مصنوعات ایشان پر بود . حیوانات ، طیور ظریف و غریب هندوستان نیز

ازمال التجاره شمرده می شد. باوجود آنکه از اخراجات و ادخالات محصول زیادی می گرفتند اشیای تجاری شان از چین گرفته تا ایران آثور - کلدان ، سوریه و مصر دست بدست تجار بحری و بری آن ممالک دور می خورد.

معماری هند خیلی احتشام داشت . خاصتاً عبادت خانه ها در بزرگی و صنعت همپایهٔ معابد مصر گفته می شد. بیشتر این معابد در زیر زمین و بعضی روی زمین و غار های کوهسار بنا می یافت. گاهی معبد بشکل اهرام نیز بوجود می آمد. دیوار ها مزین و مصور ؛ محکوک و منقوش بود. از جمله معابد زیر زمین (آلفانتا) که در قریب بمبئی است و روی زمین (آلوره) و پاغود ها یعنی اهرامیکه برای اشیای مقدس بودا مثل محفظ ساخته شده مشهور است. (آلفانتا) مربعی است که هر ضلعش قریب به ۲۵ متره و دارای همین قدر ستونهای مزین و محکوک

می باشد .

مجسمه های تمثال معبود معمول بودند از جمله مجسمهٔ علم و ذکا که سر های متعدد و تمثال معبود بزرگ که دست ، پای و اعضای بسیار داشت خیالاً بوجود می آوردند . مختصر ، صنعت هیکل و تصویر عبارت از ترسیم حقیقت مخیل ؛ نه ارائه وصف اساسی حقیقت بود . خطوط را بالای کاغذ پنبه یا برگ پا پپیروس می نگاشتند . قلم نی یا معدنی بکار می بروند .

اساس علوم هند ، فلسفه و ریاضیات است . چه ، براهمان منزوی ، متفکر و محرک قوهٔ دماغیه بودند . جوهریت براهما (وحدت وجود) تحولات روح (تناسخ و حلول ، مراقبت و صول براهما (فنائی الوجود) یک فکر فوق الطبیعی است که براهمان تصوّر می کردند . بسبب دعا و مناجات شعر های آلهی و قدسی بعمل می آمد . برین وجه ادبیات مترقی بود . بواسطهٔ تشکیلات صنفی و اداره

حقوق و سیاست وضع نمودند . اینک (ودا) که مقیس اناجیل اربعه است . عبارت از صحائف و الهامات شاعرانه و مناجات است همچنین (مالو) که مجموعهٔ عرف، حقوق و نظام مدنی براهمانی است . (مخابراتا) و (راما یانه) داستان خیال آلود قهرمانیست که از آثار مدونه و وثائق تاریخ مدنیت آن ها است . بیشتر این اثر ها منظوم و ضبطش آسان بود .

هندو ها نسبت بعلوم هئت، جغرافیا و طبیعیات در ریاضیات خاصتاً در حساب خیلی تمیز و ترقی داشتند چه، دین درین باره نیز مؤثر بود . مثلاً برای یک روز خیالی براهما که در زبان سانسکریت (لسان ادبی، علمی و رسمی هند قدیم که بمعنی منظم خواب است) .... ۳۲ م عدد را افاده کند، کلمهٔ (پالفتا) کفایت می کرد . ازین معلوم می شود که عدد های بزرگ امروزه درمیان ایشان معمولی و عادی بود .

این است که هر کدام (لاتی - لک ، صد هزار و (نیرار - کرور) ده ملیون را بیک کلمه افاده می کنند .. در هندسه دارای فکر های ثابت و صحیح عصر خود بودند. نسبت قطر را بمحیط ، ایشان تقدیر نمودند . موسیقی نیز همراه علوم ریاضیه ترقی کرده سرای حکمداران از تنوع الحان لطیف موسیقی پر بود . در تیاتر نویسی خاصتاً در فاجعه (درام) آثار گزیده داشتند .

خلاصه آریائی های هند برای نوع خود از علوم ما بعد الطبیعه و ریاضیه بسیار اساس ها گذاشتند . خاصتاً در علوم فلسفیه هندوها نسبت به یونانی ها تفوق دارند ..

ایران - ایرانیها

چنانچه در بالا گفته شد که از اقوام هند و - اروپا ، آرائی ها
در کشور ایران اقامت کردند . این کشور از شمال به دریاچه
آرال بحر خزر و کوهستان قافقاس ؛ از جنوب به بحر عمان و
وخلیج فارس ؛ از شرق و غرب تا قریب حوضه جیحون و دجله امتداد
داشت . حوضهٔ سند مملکت آریانی های هند را از ایران تفریق میکرد .
سواحل بحر عمان و مرکز این قطعه محل آسیاب باد تند و ریگستان
آتش خیز آفتاب است از نقطهٔ نظر طبیعت ؛ مملکت چون ساکنین
امروزهٔ آن تخلف مزاج وتنوع طبع و دارای هرگونه آب و هوا
و محیط است . باوجود آنکه از منطقهٔ معتدله است اما دشت بی
پایان کبیر و لوط زیاده از ثلث آنرا بی ثمر گذاشته چنانچه سواحل
عمان از فیض محیط هندی بی بهره .. عموماً خشک ولی وادیهای
رود خانه ها ، تدمه های کوه ها و صحرا های خیلی لطیف و مرعای سبز
میوه دار است . خاصتهً وادی های شمال و غرب و سواحل
ارومیه منشاء میوه های گوناگون است مثلاً شفتالو

سیب ، امرود ، زیتون ، گیلاس ؛ همچنین کوهستان این حوالی زرخیز است زیرا در کوهستان شمال - غرب مس ، آهن ، سُرب طلا، و نقره مبذول بود .

از غرائب این مملکت آنکه در بعضی جاها فرق درجه سخونت نقطه سردی سبریه و گرمی خط استوا را نشان می دهد . چهار طرف این کشور را رشته های کوه همالا یا که یکی از شمال وطن عزیز ما گذشته شرق و شمال - غرب را ؛ دیگر از شرق - جنوب ممالک محروسه مان شرق و جنوب را شکل دو قوس احاطه می کند . برین وجه از هجوم خارجی مملکت مصون و در مقابل دلاوری این قوم قدیم نیز مقاومت اقوام جوار دشوار می بود . چنانچه اخلاق و مدنیت اجنبی نفوذ کرده نمی توانست . لیکن محیط طبیعی . حیات بدویانه و سادهٔ ایشان را قوت ؛ حس جنگاوری ، شبانی و زرع را ترقی داد . گاو ، بز و مرکب درصحرا های سبز این مملکت گله دار می گشت .

بنا بر تنوع محیط و اقلیم ایرانیها نیز بقبائل مختلفه منشعب

وازین ها دو شعبهٔ بزرگ یکی مدیا دوم فارس بود. مدیا ها در شمال غرب و فارس ها در جنوب غرب اقامت داشتند. شعبات دیگر بدوجه ذیل است :

۱- هقارناها - در جنوب بحر خزر .

۲- پارتها در شرق آنها .

۳- باختریها در شرق پارتها .

۴- پاقت ها در شرق فارس ها (پاقت - پخت - پختو - پشتو پشتون یعنی اجداد قدیم ما که بحث جداگانهٔ او در پایان خواهد آمد .)

داستان نویسان سلسلهٔ حکمداران قدیم ایران را از کیومرث (زنده - گویا) سر کرده به یزدجرد ثالث اتمام می نمانید و سلالهٔ حکومت را از پیشدادیان ، کیان اشکانیان و ساسانیان اعتباراً به چهار طبقه می رسانند .

گویا ایرانیهای متفرق از میان خود کیومرث را بسرکردگی انتخاب نموده تشکیل حکومت کردند . کیومرث باعقل وداد

مشهور بوده سی سال اجرای حکومت و اداره نموده شهر اصطخر
راکه پرسه پولیس نام داشت (اسکندر کبیر برای تأدیب
مقاومت کنندگان خراب کرد) تأسیس فرموده بود. سپس
(هوشنگ) پادشاه شده اصول واردات مملکت را وضع
نموده ازان پس (طهمورث) خط فارسی قدیم ایران را
ابداع کرد. گویند در زمان طهمورث میان خلق طاعون
پیدا شد اهالی صورت مردگان خود را برای تسلی نگاه داشتند
و رفته رفته بت پرست شدند. اینچنین گویند موجد شراب
وعید نوروز (جمشید) نیز ازین سلاله بوده (ضحاک) مشهور که از
ظلم وقتل خانمان سوز او مردم به تنگ آمده زیر لوای
عصیان (کاوه) آهنگر جمع شدند. ضحاک را قتل (فریدون)
نام شهزادهٔ دیگر را نصب تخت سلطنت کردند. بعد از
وفات فریدون ایران میان فرزندان او ایرج، سلم، تور نامان
منقسم شده متفرق گردید. اگرچندی بعد در زمان منوچهر
و فیروز از تفرق خلاص شده زیر ادارهٔ واحده در آمدند؛

لیکن فیروز به هجوم قبائل ترک که از طرف شمال می شد ؛ مقاومت را از دست داده اسیر و قتل شده باز ایرانی ها پریشان گردیدند. مملکت زیر ادارهٔ متغلبین در آمد . آهسته آهسته حکومت پیش دادیان منقرض شده حکومت بسلالهٔ کیان (صحیح آنست که بحکمداران کیان) گذشت . چه ، حکمداران کیان از یک سلاله نبودند . این است دور اوّل حکومت غرب جنوبیها که درین باره غیر از روایات تاریخی دیگر وثائق بدست نیست .

درصحیفهٔ ۸۱ گفته شد که دو شعبهٔ بزرگ آرین (ایران) مدیا و فارس بود . اینک مدیها در " مانایی " (اسم مملکت آنهاست) ، که از هر طرف کوه ها و تل ها احاطه کرده بحال عشیرت و حکومت های کوچک می داشت ؛ رؤسا و شهزاد ها نیز میان خود شان خالی از اختلافات نبودند . بنا بران گاهی برای جوار فرصت افتاده بعضی اقسام این مملکت را زیر نفوذ خود می آوردند . مثلاً آثوریها و هم نژادان خود فارس ها ..

حتی بعضی قبائل سرسریانه در کوهساران اقامت نموده بزور بازو امرار معیشت میکردند .

مدیها

مکافات خانهٔ دنیا برای مدیها نیز فرصت داده از ضعف و انحطاط دولت آثوریه استفاده کرد و اعلان استقلال و ادارهٔ مرکزی تشکیل نمودند و فارس ها را نیز بخود بستند . در سراین اختلال و جسارت (کیقباد) نام کسی لیاقت خود را اثبات کرده بحکمداری منتخب شد . اینک نخستین حکمدار بزرگ مدیها همین کیقباد است که اول دورهٔ حکومت کیانیان محسوب می شود ؛ تدوبر کار حکومت کرد . (تقریباً شش و نیم عصر قبل از میلاد)

کیقباد اول چیزیکه از موقع و طرفداران خود مکافات گویان خواست تأسیس قصر و تزئین شهر افباتان بود. بمرام خود نائل شد و عسکر خاصه و ارکان حکمداری انتخاب نمود، عرائض اهالی را در سرای خود ایستاده تحریراً فیصله و حل میکرد .

برین وجه آسایش مملکت را تأمین نمود . بعد از وفات کیقباد پسرش (فرهاد) نیز بفتوحات پدر افزود . از شرق باختر زمین و سوغدیان (ماوراءالنّهر) و از جنوب فارس ها را تابع و ملحق مملکت خویش کرد . از غرب بممالک آثور نیز دست انداخته در یک حرب تلف شد . ولیعهد دولت کی آخسار (در حال بجای پدر گذشته برای اصلاح داخلیٔ مملکت انقدر کوشید که بفتوحات نیز امکان یافت . اگرچه در اوّل و بله به سفر آثور - نینوا موافق نشد ؛ لیکن بالاخیر بسبب تشکیلات منتظم درین کار نیز کامیاب گردید : کی آخسار وقتیکه بالای آثوریها میرفت اسکیت ها (تورکها) از طرف شمال بالاے ارمنستان هجوم کرده خاک ایران را تهدید و مغشوش ساخته با ناطولی داخل می شدند . کی آخسار از یک طرف بادشمنهای جدید مبارزه را لازم دانسته رهگذریکه اسکیت ها چون سیل استیلا کرده می گذشتند در پی شان افتاده یک - یک اشغال نموده از طرف دیگر سرکرده های آن ها را بضیافت

خوانده تلف کرد . بقیة السّیوف آن ها را نیز از اناطولی بر
آورد . برین وبه قوت وتمکنت زیادی بدست درآورد . علاوه برین
قابلیت سیاسی خود را بکار برده دخترش آپتیس را بفرزند
پادشاه بابل بخت نصر داده اتفاق پدر اورا دریافت . آثوری ها
را مشترکاً مغلوب و نینوا را تخریب کرده شرق و شمال دجله را
صاحب شد . آهسته - آهسته حدود خود را تالیدیا (که از حوالی
از میر امروزه گرفته تا نهر هالیس (قزیل ایرماق) تصرف کرده
بزرگ شده بود) توسیع داد . حکمدار لیدیا در آن وقت
عالیات نام بوده باکی آخسار همسری می کرد سالهای دراز
باهم جنگیدند از کسوف شمس فال شوم گرفته بگمان اینکه معبود ها
راضی نیستند . ترک جنگ نموده مجبور اتفاق شدند .

سبب منازعه آن بود که یک قسم سرکرده های تورک
بهمایهٔ کی آخسار گذشته تنظیم عسکر او را نموده در مقابل
دشمنان خود عالیات جنگها میکردند . بوسیلهٔ باز بطرف لیدیا فرار
نموده دوم باره باکی اخسار دشمنی بکار می بروند اینک

کی آخسار ملتجی ها را از عالیات طلب کرد جواب رد گرفته بود.

بالاخیر دختر عالیات را به پسر خود آستیاغ تزویج و برین وجه تأمین مصالحت و مسالمت نموده دوستانه گذرانی کرد. لیکن پس از چندی وفات نمود. موقع او به داماد عالیات یعنی بفرزندش آستیاغ گذشت. مشار الیه مرد با تدبیر و انصاف نبود. چه، اهالی را به اسراف و ظلم و تنگ کرده در قصر حکمداری با ذوق زندگی نموده گوشه گیرانه عمر بسر می کرد. بنا بران بحکومتهای تابع خودشل ایران نیز تأثیرات خوب نگذاشته

فارس ها

وقتیکه آستیاغ در مدیا بالای حکومت آمد، در ایالت فارس نیز کیکاوس اوّل از میان رفته موقع خود را بولیعهد دولت کیخسرو دوّم گذاشته بود. هر قدر که آستیاغ مسرف، جبین ظالم بود، کیخسرو بهمان درجه دلاور، با داد و دور اندیش تصادف کرده بنا بران مملکت مدیا را استقبال یأس آل و فارس را آینده فرخ فال بود. اینک سبب عمدهٔ این تبدلات

همین کیخسرو بود که جالس تخت حکومت شده در حال علم استقلال بالا و تیر جنگ بطرف آستیاغ پران می کرد. برین وجه گریبان ایران را از دست مدیا خلاص و تشکیل دولت فارس را سراز نو باسم کیان احیا ساخت. علاوه بر لیاقت خود، کیکاوس از میان قبیلۀ اخمه ینها که در بین قبائل فارس (ایران) چون قبیلۀ قریش با شرف و بحسن رفتار شهرت داشت؛ انتخاب شده مورد اعتماد می بود. خورد و بزرگ طرف او را التزام می نمودند.

خلاصه کیخسرو در اندک مدت آستیاغ را با همدستی وزیر آستیاغ که هارپاغ نام داشت؛ اسیر و آفتابتان را با همۀ خزائن ضبط کرده تمام مدیا و توابع او را ضمیمۀ ممالک ایران و تاج حکمداری را بعد ازین همیشه بر سر کیانیان گذاشت. (۵۵۰ ق م)

کیخسرو بعد ازین آرام نه نشست رئیس حکومت یعنی پدر زن آستیاغ و حکمدار لیدیا قارون را نیز رهائی نداد. چونکه لیدیا، با یونانیها و بابلیها اتفاق کرده در مقابل

کیخسرو مے ایستادند ؛ چالاکی بخرج داده قره زوس (قارون) را نیز اسیرو (سارد) که پایٔے تخت او بود ضبط کرد مختصر اسیلئے بالا را نیز داخل ممالک خود ساخت۔ یونانی ها را در سواحل شرقی بحر سفید تهدید نمود۔ کیخسرو بعد از تادیب یونانی ها بابل نیز بفریاد اسرائے بنی اسرائیل رسید پے در پے. بابل ، سوریه و فنیکه نیز به کیخسرو تسلیم شدند۔ بنابران شهر ها از تخریب و یغما مصون مانده منتظله وزمرۂ روحانیون احسان و حرمت دیدند۔ حتی خزائن معابد و قصر هائے قدس را نیز از بابل اعاده کرده بنی اسرائیل را به ترمیم و احیائے مسجد اقصا مجاز و مباهی گردانید لیکن از همه زیاده این پادشاه عالمگیر بحافظۂ حدود شمالی مملکت اهمیت داده خوارزم ماوراءالنهر و باختر زمین را از هجوم اسکیت ها (تورک ها) با مبارزه هائے زیاد محافظه کرد۔ ولی بعد از ۳۰ سال سلطنت در یکے از حرب هائے اسکیت هائے شمالی تلف شد۔گویند درین اثنا رئیسۂ تورکها (تومروس) نام زنی بود که جسد کیخسرو را درمیان کشتگان دیده سر از تن جدا کرد و کله اش را میان طشت خون

انسان انداخته " در زندگی از خون خواری سیر نشدی اینک هر قدر خواهی !" گفت

خلاصه موافق وصیت او جسدش را آورده در شهر پارسارغاو یعنی مرغاب حالیه دفن کرد +

درباره کیفیت ظهور کیخسرد افسانه حکایه میکنند: گویا آستیاغ خوابی دید که از شکم دختر خود (مندانه) سیلی سرزده همه اطراف دور و نزدیک را فرا میگیرد - موبدان " از بطن مندانه فرزندی بوجود آمده هر طرف را استیلا خواهد کرد" گفتند از بیم خود آستیاغ دخترش را به کیکاوس که رئیس حکومت فارسها یعنی تابعان خود بود داده از اقباتان دور کرد - چه بعقیدهٔ او فارس هانسبت به مدیاها شریف نبودند - فی المثل فرزندی بوجود آید دعوی سلطنت کرده بمدیا صاحب نخواهد شد تا وقتیکه مندانه از کیکاوس حامله شد در حال دختر را جلب نموده در اقباتان وضع حمل او را مساعده کرد - لیکن فرزند نورا به (هارپاغ) وزیر خود داد بکشتنش فرمود پار پاغ یکشتن راضی

نشد۔ یکے از شبان خود حوالہ کرد کہ بردہ سرکوہی گذارد اگر ماند خوب دگرنہ وجدان او معذب نخواہد گردید۔ قضا را زن شبان زائیدولی مردہ۔ مردہ طفل را بسر کوہ بردہ گذاشتند و طفل مندانہ را درخانہ فرزند وار تربیہ کردند۔ طفل بہ دوازدہ سالہ گی رسید۔ میان اطفال بازی میکرد۔ باعقل و درایت تمیز داشت اطفال پادشاہِ بازی خود انتخاب نمودند۔ بچہ کہ بامر کیخسرو اطاعت نکردہ بود خوابانیدہ تأدیبش داد حادثہ بسمع آستیاغ رسید۔ چہ جزا دیدہ از دست این پسر شبان بواسطۂ پدر مأمور خود پیش پادشاہ عصر شکائت برد آستیاغ کیخسرو را جلب نمودہ تکدیر کرد۔ طفل (کیخسرو) گفت: "کسیکہ از امرائی الوالامر سر پیچید بہ سزا مستحق است۔ بنابران مراکہ اطفال حکمدار انتخاب نمودہ اطاعت میکردند مزبور نافرمانی بکار بردہ انتظام رفتار ما را خلل دار کرد۔ من نیز بصفت حکمدار ایشان تأدیبش کردم"۔

آستیاغ بعد از شنیدن خاموش شدہ پسر را در قصر

شاهانه قبول ورد در معیت خود محافظت داد ۔ علاوه برین اگرچه
بنیرگی او ثابت شد ۔ لیکن گفتهٔ منجمین بحصول آمده حکمدار
منتخب گردید ۔ جاے بیم نماند ، گفته خود را مطمئن ساخت
امّا هارپاغ که سبب حیات بنیرهٔ او کیخسرو شده بود ۔ بقتل
فرزند تجزیه کرده شد ؛ گوشت فرزند خود را باکمال میل
خورد ۔ اینک میان هارپاغ و آستیاغ کین و بغض و میان
کیخسرو و هارپاغ محبت و احترام حاصل گشت برین وجه ذریر
در کمین انتقام آستیاغ ایستاده فرصتی یافت چه، درین اثنا
آستیاغ کیخسرو را بایران مأمور ساخت ۔ در آنجا ضمناً ماجرای
تربیهٔ خود را دانسته برخلاف جد خود خاست ۔ مدیارا بیک
هجوم استیلا و جد خود را اسیر نموده تاوفات او در سراے
حکمداری خود نظربند داشت ؛

خلاصه کیخسرو منجی بنی اسرائیل و محیی ایران گردید ۔ چه
لیاقتیکه در فطرت او مرکوز بود ابر از گرد ایران خوابیده در
عهد او بیدار شده حدود مملکت از دریاچهٔ آرال تا بحر عمان

از جیحون تا بحر سفید توسیع یافت - قوانین وضع نمود مردی و دلاوری داشت - حلیم و موقع شناس بود +

بعد از کیخسرو (کامبیز) یعنی کیکاوس جالس تخت کیانی شد - باوجود آنکه تربیه کامل و حلم و درایت وافر نداشت - از وضعیت خود نیز ایمن نبود - چه برادر او سمردیس (بار دیا) نسبت به کیکاوس طبیعت و اخلاق او عالی و بنظر خلق احترام او وافر بجناب میرفت - والی ولایات شرقی بوده خیلے با لیاقت اداره میکرد کیکاوس وجود اورا رقیب و مضر خود دانسته مخفیاً امحا کرد - بعد ازان حدود خود را از صحرائے سینا بطرف مصر توسیع خواست - فی الحقیقت بمعاونت یکے از امرائے مصر که در معیّت کیکاوس بود - تدارکات و هدایات سفر را دیده جزائر قبریس و سیسام را تابع ساخت - قوهٔ بحریّه جمع کرد آما از راه خشکی در عهد پسامتیث (فرعون) مصر را نیز کاملاً ضبط کرد بلوز - منفیس - سایس همه تسلیم و مطاع شدند - حتی نصف شمال افریقا را تماماً ضبط کرده بقار طاجه گیها همسایه گردید -

اگر صعوبت سفر و خشکی رہگذر نمی شد۔ کیکاؤس (حکمران) بہ حبشستان و صحرائے کبیر و قارطاجہ خلاصہ باقصائے غرب شبدیز خود را مطلق العنان میداشت +

کیکاؤس دربارۂ ممالک مفتوحہ خیلے عاقلانہ رفتار کرد۔ حریت مذہب اقوام تابعہ را شناخت۔ در حق حکمداران سرکردہا و روحانیون احترام و ملائمت بکار برد۔ امّا مخالفان مشارالیہ بعضی روایات غیر معقول میگویند۔ ازانجملہ گویا کیکاؤس ہمشیرگان حسنای خود را تصرف و تزوج و بعضی اشراف را زندہ در گور کرد اشخاصیکہ بمدح او لب نکشایند۔ بحیات شان امان نمیداد۔ خلاصہ کیکاوس وقتیکہ در مصر بود۔ گوماتا نام سحر بازی خود را سمردیس (برادر کیکاؤس) ساختہ دعوائے حاکمیت میکرد بنابران در حال حکمران (لقب کیکاؤس است) بایران مراجعت نمود۔ امّا در عرض راہ سوریہ وفات یافت +

دارا۔

کیکاؤس وقتیکہ وفات یافت ۔ فرزند نداشت ۔ از عم زادگان او کہ وارث سلطنت می شدند پدر داریوس ہیس تا سپہ س بود۔ ہیس تا سپہ س ادارۂ سلطنت را بفرزند عاقل و قہرمان خود دارا بالرضا تسلیم کردہ خویشتن نیز علی قدر لیاقت بخدمت دولت مشغول شد بنابران دارا در حال با سرکردہ ہائے قوم و شہزادہا متفقاً بسر گوماتای غاصب کہ قریباً یک سال داند حکومت کردہ بود رسیدہ نابود ساخت ۔ مملکت برین بزرگی و بی سر بواسطۂ حکام و والی ہائے جابر برہم درہم شدہ بود دارا یک یک عاصیہا را تنکیل و تادیب نمود ۔ وارث ہائے ساختہ و غاصب ہائے ماجرا جو خلاصہ بابل ۔ مدیا لیدیا و سائرہ ممالک شمال وشمال غربی موروثہ را در ظرف دو سال بہمدستی پدر تسکین دادہ تامین آسائش و تاسیس قوانین و اصلاحات بوجود آورد برین وجہ از ساحل نیل تا سیحون (یا قسارت) از کوہ قاف (قافقاس) تا حوضہ سند شوکت ایران را اعلا ساختہ در بیستون کہ قریب بکرمانشاہ

حالیه است این وقائع را العنایت هر مز یعنی خداوند خیر و برکت بخط میخی ایرانی نقر کرده پائیدار گذاشت زیرا در نظر این حکمدار بزرگ دروغ، ظلم، کتمان حق، از عمده اسباب خرابئ مملکت و ملت شمرده مے شد۔ بنابران، کارہائے خود را بالائے سنگ یک۔ یک حک کنانیده بخلفہائے خود توصیه نمود که اینک کار و اینک کردار بزرگی و بزرگان من پیروی کردم دارا بعد ازین برائے تسہیل اداره، ممالک ایران را به بیست و سه ولایت تقسیم کرده هر ولایت را بواسطۂ یک والی (ساتراپ) اداره نمود داماً ولایت فارس درین میان نبود) والی ها بیشتر از اصیل زادگان و اشراف آن ولا بودند۔ از آنجا که آسایش و امن مملکت، بقیمت گزاف نشست برائے رفع بیم عصیان و ظلم علاوه برین دارا (چشم و گوش شاه) نام مفتشین و ہیئت عدلیه وفو ماندان عسکری جداگانه داشته انتظام را نگہبانی میکرد۔ برین وجه تأمین آسایش کاملاً بدست آمده بیم اختلال و عصیان نمے ماند۔ لیکن از دست قبائل و قوم بدوے

شمالی این نبود - دارا ایشان را نیز باید مطیع میکرد - این بود
که بعد از تدارکات بسیاری - تقریبًا یک ملیون عسکر خود را از
شمال غرب یعنی تنگنائی بوسفور (بوغاز استانبول) جسر مصنوعی
ساخته به اروپا گذشته - آهسته آهسته ایسکیت ها را تعقیب کرد
لیکن آنها روئے حرب نشان نمیدادند - از نهر (طونه) نیز بیران
وجه عبور کرده بشمال بحر سیاه پیشدار خود را سوق داده تقویه
نمود - اینک برائے استیلائے اروپا یگانه راه و مانع همین ها بودند
چه ایشان از شمال بحر خزر تا شمال بحر سیاه امتداد داشتند
علاوه برین اسکیت ها جنگاور مخصوصًا از میان ایشان قبائل
اسفولوت ها حاکم و سرگردگی میکردند - دیگر قبائل مثل آلان ها
یا نزیغ ها - صارمات ها - شمال بحر آزاق و حوالی دون دینیه
پرو دینیه ستر را تا شمال قافقاس تصرف میکردند - باوجود آنکه
میان ایشان اقوام آریا نیز وجود داشت - امّا قوهٔ مادی و معنوی
بطرف اقوام تورانی بوده همه باسم جیت ماساجیت یا خود ایسکیت
شهرت داشتند - امّا در مقابل دارا جنگ نکرده همیشه رجعت

نموده قرارگاه اسے خود را سوخته آب ما را تسمیم می داشتند خلاصه دارا بعد از مزاحم بسیار از جنگ اسکیت با ثمری حاصل نکرده سفیر خود را اعزام و تسلیم ایشان را طلب نمود - اسکیتها در جواب (صحرای ما واسع - معمورۀ قابل محافظ نداریم - در جائیکه ایجاب کرد بجنگ حاضریم) گفته سرکشانه مقابله کردند - معذلک هدیه گویان یک یک مرغ موش و بقه همراه یک چند تیر فرستادند وزراے دارا چنین تعبیر کردند که (اگر مرغ وار به سما پران و موش مانند بزمین پنهان و یا چون بقه درمیان آب و گل مخفی نگردید - شما را باین تیرها هدف خواهیم ساخت) بنابران دارا ازین سفر صرف نظر کرده جزیره نمای بلقان را ضبط نمود - اگرچه با یونانیها نیز تجربه طالع کرد - امّا موفق نشد - این بود که دورۀ فتوحات دارا توقف کرده در (۴۸۶ ق م) وفات یافت و پسرش سرخس (دکسرکس) وارث سلطنت شد +

سرخس وقتیکه جالس تخت سلطنت گردید، در حال بغی و عصیان مصر و بابل پیش بعرض آمد - باغی ما را خیلے بیرحمانه

تادیب و تخریب کرد. بعد ازان اگرچه روزی خود را بطرف یونانستان گردولی در مقابل این دولت کوچک یونان اجراے نفوذ کرده نتوانست بر عکس بطالع پدر خود دارا دو چار شداس بود که از فکر فتوحات و استیلا درگذشته در سراے حکمداری خود مشغول عیش و نوش شد. این حیات آن قدر سرخس را زبون کرد که قربان این رذالت گردید بعوض سرخس فرزند دوم و چهارده ساله او اُرد شیر بالائے حکومت آمد دشمنان پدر و خانواده خود را از میان برداشت +

ارد شیر نیز موافق خط حرکت داره و سرخس به سر یونانیها رفته منهزماً پس گشت. تنها عصیان مصریها که بهمدستی یونانیها شده بود. رفع کرد. اگر میان آتنه و اسپارطه شعلهٔ خانه جنگی دوبالا نمے شد. شاید یونانیها بواسطه همنژادن سواحل بحر سفید خود ایران را همیشه بے آرام میکردند. معذالک ایران داراے اول و شوکت خود را محافظ کرده نتوانست. چه هر روز در بنیاد دولت و مملکت رخنهٔ جدا واقع وعضو ایرانستان

کاسته می شد و عصیان و دعوے استقلال یک پے دیگر در هر گوشهٔ مملکت بوقوع میآمد۔ضعیف هاى جوار یا خودتابعان دور برائے خلاص و یا انتقام فرصت می جستند و هر حکمدارکه بعد از دارا و سرخس جالس تخت سلطنت می شدند۔یک پارچه مملکت از دست میرفت۔ برین وجه اردشیر اول دارائے دوم (داوخوذ) اردشیر دوم و دارائے سوم (کودوس) غیر از خانه جنگی یا تسکین عصیان و یا قبول استقلال اقوام تابعه دیگر کارمهی نکردند آفتاب دولت روز بروز غارب و شعشعهٔ دارانشان تیره شده در سال (۳۳۰ ق م) دولت کیانیان منقرض و ایران به مملکت اسکندر کبیر پسر فلیب ملحق گردید۔ دبحث اشکانیان و ساسانیان در پایان خواهد آمد٭

طبیعت۔ اخلاق۔دین و انتظام

همه اقوام آریه طبعًا جنگاور۔ توانا۔صاحب حسن طبیعت شاهد این مقال کیفیت تربیهٔ اولاد آریانهای ایران است که یونانیها وردِ زبان عصر خود میکردند۔نصیحت هر پدر و مقصدانه

تربیه او همین سه چیز بود - تیر اندازی - اسپ سواری - راست
گوئی - اینک طبیعت - اخلاق و مدنیت آریانیها را همین کلمه ها
خلاصه میکند ❊

ایرانی ها در اوایل بسیار ساده و بسیط زندگانی میکردند
مدار معیشت شان شکار و جنگ بود - ترقیات فکریه و مدنیه آنها
بتاثیر اختلاط اقوام جوار و تابعه می شد - وگرنه دارای اول
وقتیکه محافظهٔ نهرطونه را بیکی از سردارهای عسکری تفویض کرد
یک چرم شش عقده ناک را داده (هر باریکی ازین عقده را
کشائی یک روز حساب میشود) گفته فرمود که صفوت ابتدائی این
ملت را دلیل واضح است - ایرانی ها وقتیکه بدور فتوحات و
استقلال در آمدند - از آلامی ها سرکرده مدیها - بابلیها - مصری ها
و فنیکه ها دارای خیلے صنعت و زینت و احتشام شدند - لباسهای
ظریف - قالین های مزین خانه های محتشم و مرصع بکار بردند
مویهای شان را رنگ میکردند و بعضا مویهای ساخته بسر
می گذاشتند - شراب را دوست میداشتند - تعدد زوجات غیر رائج

ولی اصول استغراش دصورتی، مبذول بود داشتن فرزند علامت صداقت و خدمت وطن حساب می شد. برین وجه از طرف حکمدار نائل مکافات میگردیدند. با دختریکه که هم مذهب نباشد ازدواج نمیکردند. بنابران شرط کفو همین اتخاذ مذهب بود و بس. زن صاحب حریّت نبود. امّا نفوذ زن حکمدار خیلے زیاد بود مع مافیه در اوائل زن وارث سلطنت نمیگردید. فرزند تا هفت سالگی تربیت والده را دیده بعد ازان طلسمی باسم کمربند مخصوصی را دارا شده مسئول حیات خود میگردید. فرزندهائے اشراف دارالبتو قرات ها، تا بیست بسالگی بمکتب تربیه می یافت درس ها زراعت. باغبانی و تربیهٔ حیوانات بود. راستی. دینداری تربیه و حفاظت حیوان و نبات خیلے ممدوح بود. مخصوصًا برائے نظافت سر تراشیدن ناخن گرفتن و سائر علامت پاکیزگی۔

موے تراشیده و ناخن بریده را از انسان ده. از آتش بیست و از آب سی قدم دور باید داشت. از نعش مرده دور ایستادن واجب شمرده می شد. در خانه که مرده شده باشد. در

زمستان نه روز در تابستان سی روز باید آتش در نداد۔ مردہ
مدیها در سر کوه و فارس ها بدرون کوه گذاشته مے شد۔ یا بآفتاب
خشک مے شد۔ تا سگ و حیوانات خورده از میان مے برد۔ اما
بالاخیر موافق عادت ایسیکیت ها مرده را بموم پیچیده دفن میکردند۔
بعد از مدتے آن زمین قابل اشغال و اسکان می شد +

آریانیهاے قدیم به طبیعت پرستش میکردند۔ اما بعد از ظهور
مذہب زردشتی (قریبًا ۱۳ عصر ق م) عقیده ہرمز (خداوند نور و خیر)
و اہرمین (رب النوع ظلمت و شر) پیدا شده۔ چون رب النوع برکت
معبوده (ناہید) و معبود صحت و نشاط (ہوما) شایان پرستش بود۔
چنانکه آتش۔ ہوا۔ آب۔ خاک و ضیا ہر یک رب النوع مخصوص و
صفت معبودی داشت یعنی بعد از ظهور زردشتی نیز معبودهاے
متعدد را فراموش نکردند۔ ہمچنین حیوانات مقدس مثل خروس و
سگ۔ سگ هاے خسته تداوی کرده می شد۔ چه۔ سگ براے
حفاظت گله ها و ولی نعمت خیلے مفید بود۔ بر عکس
حشرات را مضر میدانستند۔ خلاصه دین قدیم ایران در اوائل

پرستش لطبیعت بوده آهسته آهسته در میان خواص شکل مخصوص زردشتی گرفت ۔ فضیلت و زندگانی را توصیه نمود۔ لیکن در اخیر بسحر و طلسم و دعا میل کرده به تقدیس آتش افراط و بساحری و آتش پرستی مشهور شدند ✤

اینک کم کم زردشتی نیز بعد از عصرها صفوت خود را کاسته فکر تعدد رب النوع باز میان عوام زیاده شده از یکطرف آئین زردشتی بغلو و افراط جاہلانه دو چار شده بعد از دارائے اوّل رو به تنزل آورده معبود ضیاء برکت و صحت ترقی کرد ۔ از طرف دیگر بعد از دارائے اوّل سفاہت اسراف و بیخبری از حد گذشته سقوط اخلاق و فضیلت بجایش کرد۔ این بود که در نتیجه تاج ایران بسر مقدونیه دور خورد ✤

راسخان عقیده این مذہب زردشتی گویند که عوض روحهائے نیک و خوب ارواح شر و ظلمت که دائماً در مجادله و سرکرده این اشرار (اہرمن) بود۔ غالب آمد و برکت ۔ نور۔ خیر۔ صحت ۔ سعادت وجود و سائر این تماثیل را مغلوب نموده دستیاران خود قحط

ظلمت، شر، خستگی، فلاکت، فنا و سائر این مبادی بدی را بکار انداخت. حال موقتۃ (اَهورا مازد، هرمز) موسس وکار فرمای نظام عالم و دولت نیز گوشه گیر شده تعطیل مشغله نمود. امید است که باز بغلبۂ او منجر خواهد گردید و دنیا پُر از فوز و صلاح خواهد شد. بشرط آنکه بدُعا، نظافت، زرع، حمایۂ حیوان و نبات صدق، امانت خاصتہً باحترام آتش و آفتاب و اعتیاد نظافت و فضیلت رعایت کرده منتظر چنین یوم مسعود شد.

چنانچه در بالا گفته شد که ایران در عصر دارای اوّل یعنی موسس دوّم دولت ایران بدرجہ قصوای بزرگی رسید، اینچنین در عهد این حکمدار عالیشان انتظام امور دولت و عدل نیز نسبت به ادوار قدیم ایران به پایۂ بلند انسانیت ممتاز شد. مخصوصاً خدمت بزرگی که این ملّت دلاور قدیم در تأمین آسایش و انتظام زیردست و جوار خود کرده اند، همین انصاف، صدق، احترام دارای اول بود که نقش حجر عصر خود گردانید، عرائض رعایا بلا واسطه قبول مے یافت. قدر شناسی خدمت هرکس در نظر گرفته مے شد- حتی جرم اورا. بعضاً

خدمتهای سابق محو میکرد. امّا اجرای حکم نیز قطعی بود. چه احکام از محکمهٔ عالیهٔ (که اعضای او هفت کس بود) بعد المشوره صدور میبافت. اعضای محکمه و حکمدار نیز برین حکم اطاعت میکردند. چه رسد باهالی کشتن بواسطه تبر یا شمشیر جاری و یاغی بچهار میخ یا سوزن کاری محکوم مے شد. همچنین برای جنحه و یا جنایت جزاهای سخت می دادند مثلاً وجود مجرم را گاهی میان دو سنگ آسیاب میگذاشتند. یا گوشتهای او را پاره - پاره می نمودند. یا زنده در گور میکردند. بعضاً چشمهای او را به سیخ داغ یا بسوزن کنده میگرفتند. دست، بینی، گوش بریدن نیز معمول بود. چنانچه در مقابل خدمت های وطنی و ملّی، لباس، شمشیر و سائر آلات مرصع و مطلاّ نیز مکافاةً داده می شد؛

جمعیّت و مدنیّت.

ایرانیها در اوائل حکومتهای معلوم خود برای کارهای مهم دولت باصول مشورت و مراجعت آرا رعایت میگردند مثلاً: برای اعلان حرب تأسیس شهر و توسیع مملکت از والیها و اشراف مجلس مشورة تشکیل کرده بعد ازان اقدام می نمودند. اما بعد از دارا حکمدارها خیلی

مستبدانه رفتار میکردند. احتشام و تجمل از دور کیخسرو سرشده بسرعت روز افزون ترقی داشت. تاجهای مرصع برسر، لباسهای فاخر و قیمت دار دربر و کمرهای مرصع و مطلا درکمر و چترهای عالی بالای سر واشته پیشخدمتها مروحه های مزین بدست گرفته درهنگام گرمی پیش روی حکمدار مے ایستادند. شاهنشاه در وقت صلح ندرةً از قصر خود ولی با مراسم و طنطنهٔ زیادی در بالای اسپ یا گادی بیرون می شد. حتی ازین خانه بآن خانه پای اندازهای گران بها زیر پایش فرش می ساختند. در ایّام مخصوص پیش-پیش حکمدار "آتش مقدّس" ولے میان عساکر خاصه گردش میدادند طبقهٔ ادانی به نزد حکمدار داخل شده نمیتوانست.

مملکت شاهنشاهی چنانچه در بالا نوشته آمد! بواسطهٔ والیها که از طرف حکمدار معین می شد؛ اداره می یافت. لیکن همراه والی یک منشی خصوصی شاهنشاه مثل ناظر احوال او بوده؛ رشوت عصیان - عدل والی را نسبت بدولت و ملت مراقبه میکرد؛ ادارهٔ داخلی هر ایالت موافق آئین، لسان، عادات محلی و قومی اجرا می یافت؛

والیها دارای صلاحیت تامه بودند. بنام خود اجازت سکّه نقرهٔ جداگانه نیز داشتند. چنانچه لباسهای فاخر در بر کرده دربار مخصوص نیز میکردند. علاوه بر مالیات دولت، تنخواه مأمورین معیّت شان و مصارف عسکر محافظ و سائره را جداگانه تحصیل می نمودند. عسکر محافظ هر ایالت بزیر فرمان سرکردها و افسرهای سُرخ پوش مرکزی بوده، بیشتر عساکر محافظ از فارس و مد یا تشکیل می یافت. برین وجه بیم عصیان و اختلال بر طرف میگردید. خاصتهً حریت کلام، وجدان و اقتصاد، اقوام تابعه و جوار را بمرکز شاهنشاهی می بست؛ وقتیکه آسایش عمومی بدست آمد؛ ادارهٔ عسکری و ملکی یکجا شده بدست والی گذاشته مے شد؛ امّا برای مراقبت، حکمدار گاهے مفتشان سیار فرستاده نتیجهٔ کاروالی را مے سنجید. بعضی را عزل یا اعدام و بعضی را بسبب حسن خدمت مکافات شرفیه داده می شد.

ادای مالیات در اوائل باختیار اهالئے مملکت محول بود. امّا در عهد دارا اصول معین وضع گردید: مالیات عمومی بسر هر ولایت منقسم و بتحصیل و سپرد او والی مأمور و مسئول بود.

ولایت فارس ازین قاعده مستثنی بود؛ چه، ایشان در حین گردش دورهٔ حکمدار هدایا پیشکش مے کردند؛ مصارف جنگ، وقت وقوع او، جداگانه اخذ کرده می شد. علاوه بر مالیات نقدی بعضی ولایت سالیانه گندم، اسپ، گوسفند، اشتر، عرابه، شراب و انسان میدادند. چنانچه قافقاس در هر پنجسال ۱۰۰ پسر و ۱۰۰ دختر و بابل سالیانه ۵۰۰ بچه، کنیز و غلام گویان بخدمت شاهنشاه می پرداخت. درمیان ولایتها حداعظمی مالیات را بابل و حد اصغری راکابل تأدیه میکرد؛

خلاصه هشتاد ملیون نفوس تابعه، تقریباً ده ملیون فرنگ امروزه از جنس و نقد، مالیات و هدایا گویان بخزینهٔ حکمدار بزرگ می سپردند؛

علاوه برین آثار مدنیه و اجتماعیه که ایرانی‌های قدیم بالخاصه از دور دارا بکار می بردند؛ وسائط اقتصادی و اجتماعی ایشان خاصتہً تشکیلات عسکری خیلی مهم است؛

اولاً تشکیلات عسکری قریباً به تشکیلات امروزه مساوی بود

در مرکز ده هزار عسکر مسلح دائمی می ایستاد که "جاویدان زنده" مے گفتند. علاوه برین دو هزار سوار و دو هزار پیاده برائے دارا مخصوص بود که خیلے مزین و مسلح بودند. عساکر خاصه، لباس مرصع پوشیده زنجیرهٔ طلا بگردن آویخته، پیاده ها نیزه بدست میداشتند. عساکر سائره از هر قبیله که باشد رنگ و علم مخصوص داشت، امّا زره در بر، کلاه دراز بر سر و پاپوش چرم در ساق خنجر کوتاه به طرف راست میان نهاده؛ تیر و کمان استعمال میکردند؛ در اوائل، عرابهٔ جنگ داشتند امّا بالاخیر ترک کردند حکمدار - مخصوصاً دارا - جنگ را خود اداره مے کرد. درمیان عساکر مسلح مخصوص، می ایستاد. عرابهٔ آفتاب و بیرق عقاب دار مطلا و مرصع در معیت خود داشت.

دوم: راهها؛ راه بزرگترین اینها از شوش تا سارد که ۲۶۴۴ کیلومیتر طول داشت تأسیس نموده ایستگاه ها، پوسته خانه، محافظ خانه خاصتاً در آنجا طویلهٔ برائے تبدیل اسپ های چارپای و اسپ های تیز رفتار در هر دو فرسخ موجود بود.

ایستگاه‌ها دارای کاروان سرا محوط سبز و درخت زار بود. جهت سوق قشون و تأمین معارف و اقتصاد، این راه‌ها خیلی مهم و بهرا یالت تلاقی می‌کرد. دارا علاوه برین قانال ناتمام فرعون‌های مصر را اکمال کرده بحر احمر را به نیل مربوط ساخت. طول این قانال (۱۸۸) کیلومتره و عرضش (۴۷) متره بود؛

سوم: سکه‌های طلا و نقره:

ایرانیها بعد از فتح لیدیا و بابل مسکوکات مخصوصی بتقلید آن‌ها ترتیب دادند؛ چه، در آسیا نخستین کسیکه از حکمداران سکهٔ طلا و نقره بوجود آورد حکمدار لیدیا خلف عالیات (کریزوس) بود. اینک داریک (مسکوک طلای دارا) ستاتیر (مسکوک نقرهٔ او) از آنجمله است سکهٔ طلا (۱۳۰) دانه گندم و مسکوک نقره قریباً پنج و نیم غرام وزن داشت. طلا بشش مثل نقره رائج بود. در یک طرف این مسکوک تصویر حکمدار و طرف دیگرهای مختلف قالب می‌شد. تجارت بهمین دو وسیله ترویج و تسهیل می‌یافت؛

چهارم؛ خطوط؛ غیر از خط زند - آوستا - اساس خط ایرانیهای قدیم بعد از کیخسرو، همین خط میخی کلدانیها بود. لیکن عیناً خطوط بسیاری بابلی نبود. موافق مخارج و کلمات لسانیۀ خودشان از خطوط آنها اقتباس و اکمال کردند؛

زراعت اگرچه نسبتاً مترقی نبود ولی دربارۀ تربیۀ باغچه و جنگل خیلی اهمیت میدادند. چنانچه تجارت بواسطۀ راه های این و منتظم ترقی داشت. چه، رسم باج و ترانسیت مرعی نبود. در فنون انشاآت (پل و کشتی) و طبابت اجنبی ها استخدام میکردند چنانچه تقسیم سال و ماه مکمل نداشتند. ضبط تاریخ و سال وظیفه ساحر و مغان (راهب) بود؛

مستظرفات.

صنائع مهمۀ ایران قدیم، همین قصرهای حکمداران است: قصر (شوش)، (آفتابانان) و پرسه پولیس (استخر) ظریف و مزین ترین این قصرها بود. دارا و سرخش درباب قصر خیلی اهمیت دادند. دارا قصر پرسه پولیس را بالاے یک تلی از زمین که قدمه - قدمه بالا

شده داخل آن قصر می شدند؛ بنا کرد. صالون (کوتی) مشهوریکه ۰۷ متره طول و عرض را دارا و یکصد ستون مرصع را حاوی است از مشتملات همین قصر است؛ که اسکندر پایمال کرده. همه قصرها بهترین اختشام و ظرافت؛ دروازه ها از تونج (مفرق) بود. حکمدار در کوتی قصر. مخصوص خود بالای تختی که مشمول از دندان فیل و طلا مرصع و مزین بود می نشست. قبول حضور بسیار مشکل بود؛ امّا بواسطه شهزاده ها و رجال دولت شرفیاب می شدند. شاهنشاه تنها طعام مے خورد. اما هر روز تقریباً پانزده هزار کس از خوان حکمداری نان مے خوردند. در سفره انواع طعام و شیرینی موجود بود؛ گویند مصارف سنوی شاهنشاهی مقابل ثلث واردات مملکت بود۔ بنابران افراد آشخانه دارای سوم (۴۰۰) نفر و سائر نقلیۂ او (۱۱۰۰) شتر بود؛

حکمداران ایران پاے تخت دائمی نداشتند. موافق موسم و فصول در پرسه پولیس (استخر) پاسارغاد، آقباتان، شوش، بابل؛ قصرہاے مزین و محتشم تأسیس نموده اقامت میکردند؛

اینک صنائع ایران را در اطراف قصر دیده میشود. چه، غیراز محراب آتش معبدهاے بزرگ بهای ایشان لزوم یا جواز دینی نداشت. مع مافیه عوض خشت، مرمر کار میکردند. سقف هاے تخته مزین و ملون استعمال مینمودند. مثل آثورها بمینا کاری خیلی ماهر بودند؛ هیکل تراشی نیز مروج امّا دیوارها پر از تصویرهاے نیمه و دمیده بود. تنها یک هیکل گاؤ و شیر در قصر استخر که سرحس بنا نموده بود یافت شده. ولی دیوارهاے منقور و منقوش بے ستون و نقش رستم از جملۂ صنائع محتشم و ظریف آنها بہ حساب مے رود. اگرچه در معماری و تصویر تأثیر آثور و یونان ظاهر است. لیکن رسم و معماری خصوصی ایران در مراکز قدیمۂ فارس آشکار دیده مے شود. قالی های مصور و ظریف ظروفات معدنی منقوش و منقور ایران مشهور بود.

خلاصه ایرانی ها اگرچه از خود ایجاد مے نکردند؛ امّا از کلدان آثور، یونان، سعدیه و مصر را تقلید نموده خیلی ظرافت و زینت بخشیدند؛

فینیکه و فینیک ها

میان جبلهاے لبنان و بحر سفید از جنوب طوروس تا ارض کنعان (غزه) بندر و اقامتگاه فینیک ها بوده - ۱۷ عصر قبل از میلاد باراضی فنیکه شهرت داشت. طولش ازشرق بغرب تقریباً (۱۰)؛ از شمال بجنوب تخمیناً ۵۰ فرسخ بود. از آنجا که این اراضی در کوهستان برف گیر و درهمواری بارانی بود قابلیت زرع زیادی داشت؛ امّا برای ادارهٔ معیشت این قوم سامی کافی نبود بنابران اهالی معاش خود را درضمن شکار ماهی و حیوانات بحری و ساحلی تدارک میگردند. بدینوجه مردم دریائی و تاجر بحری میگردیدند. از آنجا که قسمت این حوالی چه درساحل چه در داخل چون سطح تاریخ پست و بلند بسیاری نمایش میداد؛ تأسیس دیهات و شهرها چون زمین مزروع درهمهٔ این اراضی ممکن نبود.

این است که بیشتر در سواحل و جزائر بناهای ۶ - ۷ آشیان پخته کاری ساخته می شد. مع مافیه از سواحل گرفته تاقلهاے کوه میوه های گوناگون و جنگلهاے خود روی زیادی بنظر میخورد

سدره، سرو، خرما، انگور، انجیر و انار موجود و مبذول بوده لوازم کشتی را این جنگلها تشکیل میکرد. چنانچه آرزوی تدارک روزی دریا گردی را بعمل مے آورد. هر قدر که بنی اسرائیل باکثرت زیادی از مصر خروج و هجرت کرده جنوب این مملکت را ارض موعود خود دانسته روز بروز اشغال و استیلا میکردند بسعت اراضی شان تنگ و ساحهٔ فعّالیت و فکر اقتصاد فنیک ها واسع می شد بنابران فنیک ها در شهرهای ساحلی و بندرهاے معمور مجتمع مے ماندند؛

حکومت، تجارت و سیاحت:

شهرهای معتبر و مشهور فنیکه در داخل صیدا (صیدون) بیروت (بیریت) ببلوس (جبل)؛ در جزیره و ساحل صور (تیر) و سائره بود. هر کدام ازین شهرها در عصری مرکز تجارت و صنعت و محل ادارهٔ جمهوریت چه های خواص خود بودند. (سوفت) رئیسهای حکومت (سنا) مجلس هاے مخصوصی داشت. امّا در وقت حرب و سیاست خارجه یک تن شده جبهه و صف واحده بعمل میآوردند درمیان شهرها اولاً صیدا بعد ازان صور شوکت و اقبال بلندی

پیدا کرد؛

فنیک ها جنگاور و جهانگیر نبودند در وقت انقلابات خاک همسایه ها چشم نمیدوختند، حتی در مقابل تجاوز جهانگیران جزیه و خراج داده بقای نام و مملکت میکردند. بنابران سالهای دراز ورنا بعیت مصریها، کلدانیها و سائره زندگانی بسر می بردند. باوجود اینکه صیدا تابع مصر بود امّا نفوذ اقتصادی فنیک ها در شهرهای مصر سفلی رونق داشت. تجارتخانه ها و بارخانه های مخصوص داشتند؛ چنانچه جزائر کرید، رودوس، سمندر و سائره را ضبط نموده مس، مرمر، گوگرد، طلا، حیوانات صناعی، قلعی آنهارا تصرف و استعمال می کردند. در بدل آنها مجوهرات، اقمشه و هیاکل معبود خود میدادند یا ابریشم، شراب، مشک، عنبر، حیوانات، دندان فیل، آبنوس و اسیر بابل، یمن، افریقه، هند، مصر و قافقاس را برکت فنیکه (صیدا) جمع کرده بعد ازان باین دیار مبادله مینمودند؛

بعد از صیدا (۱۳۰۰ عصر ق م) دور اقبال صور رسید از شرق به غرب توجه نموده جبل الطارق (تنگنای سپته) را عبور کردند؛

سواحل برتیانیا و فرانس و استقاندینا ویای امروزه را زیارت کرده از معادن آنها مخصوصاً "قلعی" استفاده مند می شدند. سواحل غربی افریقا را نیز تا خلیج کینه گردش و حصهٔ خود را از کان آنجا بها مے گرفتند. کوشش اقتصادی این قوم فعّال را در خارج دارا ے بسیار مستعمره ها کرده بود. از جزیره قبریس اعتباراً همهٔ سواحل بحر سفید، در جنوب، شمال و غرب بندر فنیکه ها گردیده بعضی از نقاط نیم جزیره ایبیریا (اسپانیه) نیز در تصرّف این دریا نوردان در آمد؛

قرطجه:

از میان مستعمرات فنیکها قرطجه در تاریخ این قوم فعال تا جر خیلی موقع بلند دارد. چنانچه فنیکها بواسطهٔ مستعمرات شمال بحر سفید رهبر صنائع و مدنیت اروپای جنوبی شدند اینچنین بسبب قرطجه نمونهٔ دلاوری و مدنیّت حوضهٔ بحر سفید گردیدند؛

ایضاح او آنکه؛ صور در عهد هیرام باوج اقبال رسیده بود چه، مال تجارت بحر سفید درینجا (صور) جمع می شد. معبد ملقارت

دبعل صور- واقع شر و جالب خیر) و سایر معابد نیز در صور تجدید و رونق یافت. افراضی که از طرف فنیکه ها به سلیمان علیه السلام در مقابل اراضی زیادی شده هیرام ملک صور کرد. چنانچه در سواحل بحر سفید و بحر احمر (قلزم) تأسیس ایستگاه و کارخانهای کشتی ساخته جزیرهٔ شهر صور را از بحر تصرف اراضی کرده رونق و توسیع داد.

بدبختانه از یک طرف آثوریها از طرف دیگر بی تدبیری های خلفای اوخانه جنگی و برادر کشی بوجود آمده شهر و شوکت فنیکه را خراب کردند. مخصوصاً یک راهب از میان شهزادها بر آمده حکومت را به ید تملک خود در آورد. صور بحال صیدا افتاد. چه صیدائی ها نیز خود را وارث دانسته عربده ها می نمودند. بالاخیر گویند دیدونه - الیزار یعنی همشیره پغمالیون - حکمدار عصر بود - بسبب قتل شوهرش (سیبشه) به برادر خود کین بست - طرفداران زیادی جمع کرد. برخلاف پغمالیون ترتیبات گرفت - اما مخالفان از بیم کشف نیتشان همه یکجا فرار کردند در ساحل شمالی تونس رسیدند (از طرف مصر تقریباً در ثلث اخیر افریقای شمالی است) به همزادان ایشان که در آنجا از سالهای

... از ... متوطن بود؛ ملحق شدند. ایزار ثروت زیادی داشت درحال بسیاری فنیکهای آنجای خیلی اراضی خریده در جوار (قامیه) شهرجدیدی (قارت داشت - قرطجه) بنا کرد.- (هشت عصرق م) این شهر در ظرف نیم عصر آنقدر دارای تجارت و قوت شد که جانشین صیدا وصور حتی رقیب یونانی ها و رومائیها گردید. چه، مستعمرات وبندرهای متعدد پیدا کرد: در اندک مدت، از بیشتر جزیرهٔ (سجلیه) سرکرده جزائر (ساردینیه، بالاآر- مالطه) وقسم اعظم اسپانیه را بحوضهٔ تصرف خود گرفت. بدینوجه دولت جمهوری پون - قرطجه بوجود آمد بنابران یونانی ها از تجارت و رومائی ها از فتوحات این دولت کوچک بتلاش افتادند. این بود که رومائی ها بمرور زمان اقوام هم نژاد و هم منافع خود را حمایه کرده حتی وسیلهٔ تجاوز پیدا نمودند. قرطجه ها نیز آسوده نه نشستند. فوج پیاده و اجنبی زیادی جمع کردند- تقریباً برین رقابت، یکصد سال محاربه نمودند. از سواحل تونس امروزه بحر سفید غربی را از اسپانیای شرقی درآمده؛ سطوت خودرا تا بالای روما اظهار ساختند؛ تحول و آلپها را مرور نموده شمال

غرب و شرق روما را مغلوب کردند. این جنگها باسم «پون» مشهور است.

از سرعسکر مشهور و با ناموس اینها (آنیبال) بود. تنها این مرد قهرمان قرطجه و فنیکه نیست بل از دلاوران با تدبیر و شجیع دنیاے بشریت بحساب مے رود. فرزند امیر فوج فاتح و موسس حکومت قرطجهٔ جدید (که در جنوب شرق اسپانیا است) وارث و تربیه یافتهٔ پدر است. بعد از پدر رومائی ها را پانزده سال فشار داده، در آخر بحسد و بی امدادی مرکز مغلوب گردیده زهر خورد؛ هلاک شدن را باسارت ترجیح داده وفات یافت. (۱۸۳ ق م) مع مافیه قرطجه نیم عصر دیگر ادامهٔ حیات کرد. امّا آهسته آهسته سطوت رومائی ها زیاد شد، قرطجه بانحطاط کلی دوچار گردیده شش و نیم عصر بعد از تأسیس با مقاومت مردانه دو سال محاصره شده سقوط کرد. خلاصه شدت و موجودیت خود را

بدست رومائی ها دلیرانه باخت . شهر احراق تخریب گردیده باسم (ایالت افریقه) بر رومائی ها ملحق شد .
(۱۴۶ ق م)

صنائع و مدنیت

صنائع فنیکه و قرطجه همراه تجارت ترقی و رواج یافت : برای اقمشهٔ پشمی ، مجوهرات زینتی ظروفات خاصتهٔ رنگ ارغوانی (سرخ) ، و شیشه (که ایجاد آنهاست) اعمالاتخانه های بزرگ داشتند . رسم و هیکل معبود نیز از صنائع تجارتی و مدنی ایشان بود . اعمال این اشیا بعضاً بسپارش یا بامتیاز مخصوص بوجود می آمد . برای شیشه دیگدانه و برای رنگ جلد « مورکس » (یک رقم حیوان بحری است) بکار مے بردند .

فنیکها و قرطجه ها اگرچه در صنائع ایجادات بسیاری نداشتند ، لیکن در تقلید آثور ، کلدان و مصر خیلی مهارت بکار برده باروپای جنوبی صنعت آموزانیدند .

درکشتی رانی ملاح مخصوص عصر قدیم بحر سفید بودند.
کشتی بار و جنگ شان جدا و شب و روز برای سیر
دریا برابر بود. در شب ستارهٔ قطب برای تعیین وقت
کفایت مے کرد. سالهای دراز بسیر دریا مانده راه سیر و
سفر خود را از اجانب مخفی میداشتند. اگر کسی از راه سفر
ایشان واقف شد؛ باکشتی یکجا او را هلاک می کردند. گاہے
برده فروشی و صید انسان نیز عادت داشتند.

فنیکها از هیرو نیک مصریها حروف صامت و صائت
خود را اقتباس کردند که مرکب از ۲۲ حروف بود. اساس
الفبای لاتین و همه جنوب اروپا همین حرفهاے فنیکها
ست. گفته می شود که بعد از مصریها، معلم الفبا و خط و
سواد همهٔ دنیا همین فنیکها بودند.

دین فنیکه و قرطجه شبیه و اقتباس آثور و کلدان
است. اساس معبود ایشان (بعل) و (استارت)
شمس و قمر بود، چه شمس و قمر هم موجد و هم محی تصور

می شد. مع ذالک اسم این معبود ها (رب النّوع ها)
چنانچه در هر شهر تغییر مے یافت؛ وقت تصور ایجاد
و تخریب نیز تبدل مے کرد. اسم اینها در صیدا
(بعل صیدا) و (آستورث) در بیبلوس (بعل تموز) و
(بجلیث) در قرطجه (بعل هاموت) و (تانیث) بود.
هنگام دهشت، این رب النوع (بعل) را در قرطجه
«مولوخ» مے گفتند و بشکل مدهشی تصور مے کردند.
در هر شهر دو رب النّوع تخیل کرده برای (موبد)،
آلین هامے پُر سُرور؛ بجهت (مخرب) اطفال و حیوان
قربان می دادند.

خلاصه فنیقها مدنیت شرق را باقوام وحشی اروپای
آنوقت واسطه و رهبری کرده یونانیها، غولها و رومائیها را
صنعت، تجارت و دلاوری خاصتاً دین، خواندن و نوشتن
تعلیم کردند.

ترکستان - ترک ها

ترکستان قدیم کشورے است که تاریخ هر دور
بوسعت این اراضی افزوده از آسیاے وسطی سرکرده
نشان می دهد. امّا حدود ثابت وطن اصلی ترک ها
عبارت از وادئ ایسنیق کول (دریاچه گرم) بوده.
نظر بجز انساب و تورات ترک نام فرزند دوّم یا سوّم
یافت با افراد خود از (صحراے سنجار) برآمده باین
قطعه جای گیر شد. تشکیل عائله و قبیله؛ تأسیس
منازل و قوم نمود. متعلقان او پی در پی تکثر کرده بشرق
وغرب منتشر گردیدند.

هواے وادئ این دریاچه چنانچه از اسم ترکی او
دانسته می شود؛ لطیف و معتدل است. آهسته آهسته
تا ازین مرکز بطرف شمال، شرق و جنوب رفته شود؛
طبیعت و اقلیم خیلی شدید و متفاوت مے گردد.

باوجود این حوالی مذکوره موافق حیات بدویانهٔ بشر موسم هاے گوارای زمستانی و تابستانی دارد . چه منبع سیحون سیر دریا وادیٔ ایلی ، چو و تاریم در اطراف این حوضه است . سلسلهٔ تیا نشان کوهہاے آلائی ، هندوکش و سائره منتهاے حدود شرق ، شمال و جنوب این مملکت را تشکیل می داد . تشکلات اراضی بعضاً وادی هاے عمیق نهرها را عمودی و بعضاً مجراے دره ها را مائل داشته خیلی سرسبز و جنگل زار کرده . غیر از غرب جنوب (که ریگستان هاے بزرگ و بے پایان بقایاے محیط دور (ژه ئو لوژی) طبقات الارض و دارای بعضی وادی ها و چشمه هاے شور یا تلخ است) همه دامن هاے کوهستان و سطح مرتفع این اراضی قابل حیات بدوی و صحرائی ؛ مساعد رعی و چراے گله هاے مواشی است . این است که ترکها در بدایت حیات ازین محیط و اقلیم دو چیز اخذ کرده اند . سلحشوری

وشبانی .

تاریخ

منبع تاریخ ترک ها مضبوطات چین ، ایران ، روم و یونان است . پس از ظهور اسلام عربها نیز ؛ بقیه احوال این قوم جنگاور آسیائی باهم هیاطله مشغول شده اند. امّا اوائل تاریخی و اجتماعی ترک ها نسبتاً بدیگران در قیودات چین واسع تر است .

ترک ها با هر قوم که تأسیس مناسبت جواری نمودند؛ از طرف آن قوم نسبت بطبیعت خود اسمها و عنوانهای غریب غریب گرفتند . چنانچه چینی ها از (۲۰۰۰) سال قبل میلاد ترک های شمالی را مثل هیونغ نو (وحشی های کوهی اسرای بدبخت) و سائره می خواندند ، چه ، ترکها از زمان سلاله (هیا) گرفته در شمال و غرب چین قدیم یعنی مجرای نهر اصفر مغولستان و جونغاری بسبب جستجوی چراگاه گله ها و گاهی بفکر غنیمت بخاک چین دست درازی

کرده تصرف اراضی و اموال مے نمودند. برین وجه خاک و ملت چین از دستبرد هیونغ - هون هاے شرق و شمال بے راحت شده از عصر هشتم اعتباراً تا اوائل عصر سوم قبل میلاد در مقابل آنها متجاوز ها پاره - پاره باکمال سد مشهور خود مجبور شدند.

اینچنین از دور پیشدادیان تا اواخر عهد ساسانیان وقتاً فوقتاً در شرق و شمال ایران - چنانچه در چین مے شد باسم طورانی اظهار صولت و زور آزمائی داشتند.

با وجود این همه ایرانی ها، ترک ها را از نسل تور فریدون دانسته ترک ها را تورانی و شمال سیحون را توران خوانده جنگ هاے توران و ایران را جنگ برادران مے گفتند.

هجوم و هجرت هاے عرب - جنوب ترکها بوسعت ترکستان افزوده پنج شش عصر قم اروپای شرقی و جنوبی را ترکستان (ترک آباد) می ساخت. قوت و

جمعیت شان بداستان ایران و یونان اثر ہاے سیاسی و کشمکش قومی مے گذاشت .

یونانی ها ہمه شمال بحر سیاه و قافقاس و دریاے سیحون را ایسکیتها (باشندگا ایسکیت ها) می دانستند. لیکن حدود سائره توران و ایسکیتها معلوم ایران و یونان نبود . رومائی ها نیز دو سه عصر مم شمال بحر سیاه را صارماتیا و شمال سیحون را ایسکیتها می گفتند . اگرچه ہمه ایسکیتها و صارماتها ترک نبودند . میان اینها اقوام آریائی نیز وجود داشت . امّا حاکمیّت و سرکردگی بدست خود صارمات و ایسکیت یعنی ترکها بود .

ترکها بتعبیر خود دو جمعیت بزرگ داشتند . جمعیتے که در شرق تیانشان تا حوالی آمو ز سکونت داشتند باسم عمومی تاتار و خصوصی سیه ن پی - جوجن و سائره بود خلقے که در غرب تیانشان می بودند : منقولوت ، ساکات ماساکیت (آلن) خوانده مے شد که شرق جنوب اوروپا

را جولانگاه خود کردند.

شرقی ها گاهی چین را میدان تاخت و تاز نموده گاهی محافظ حدود (او نفوت) چین شده گاهی دارای حکومت مستقل قبیله وی و قوی می بودند.

عنعنات:

ترکها موافق بطبیعت سلحشوری و بدویانه خودشان دارای حکومت پدر شاهی (رئیس عائله و حاکم قبیله) بوده در استیلا و دست اندازی زائد الوصف مهارت داشتند. بفکر ایشان گردش و صحرا نوردی باعث جمع مال و تحصیل اراضی و سررشتهٔ مرعای گله و حریت حیات بود. این است که استیلای اراضی با دارهٔ مملکت و ادار ساخت. از ادارهٔ قبیله و عشیرت بقوم و مملکت ترقی کرده نظامات عسکری و جهانگیری حاصل نمودند.

گویند اولین شخص که بعد از هفتم ریاست ترک نام رئیس ۲۱ عصر قبل میلاد تشکیل حکومت [illegible] نمود : اوغوز خان بن قارا خان بوده. اوغوز خان از عهد جوانی اعتبارا طرفدار زیادی جمع آورده دولت اوغوز خانی تشکیل داد. سبب ظهور کارروائی او آنکه همعصر ابراهیم علیه السلام بوده مذهب او را قبول کرده در امر ازدواج خود قبول دین را شرط گذاشته با مور خاندانی و مذهبی با پدر خود مخالفت کرده مغلوب ساخت. چین، ایران، هند و ممالک آسیاے غربی را استیلا نموده دولت شاهنشاهی اوغوزخانی را بوجود آورد.

اوغوز خان آنقدر تأثیر و نفوذ سیاسی و اجتماعی داشت که هر سخن و کار او دستور العمل و ضرب المثل قوم خود بوده. چنانچه دران اوقات قبائل مشهور ترکها عنوان خود را ازو حاصل کرده اند.

۱- (اویغور) حضری و طرفدار اوغوز :

۲ - (قانقلی) مفرزه نقلیات دولت با عرابه ؛

۳ - (قپچاق) ، نسل فرزندی که میان درخت پوده و خشک زاده ؛

۴ - (قارلق) جمعی که از اردو جدا شده زیر برف مانده ؛

۵ - (قالاچ) عائله که بولادت فرزند مشغول شده از جمعیت عسکری بیرون گردیده ؛

بالاخیر شرقی روما همین قبائل را توکیوے گفتند . که شرح او در پایان خواهد آمد . چنانچه چینی ها هو نهاے غربی را بهمین اسم مے خواندند .

اوغوز خان پیش از وفات خود ، ادارهٔ حکومت را به نسل فرزندان بزرگ و امور وزارت را به فرزندان کوچک خود توصیه نموده از دنیا گذشت . لیکن بعد از مدتے کشمکش خانه جنگی سر شد . امور دولت تذبذب گردید . اگرچه تا ده عصر دیگر خاندان اوغوز بروے کار بودند ؛

امّا ضعیف و حقیر شدند . بالاخیر حکومت اوغوزخانی به تعبیر دیگر موغول خانی - زیرا جدا و غوز موغول خان نام داشت بدست برادرزادگان او تاتارزاده ها انتقال کرد . اینک روایات و داستان ملی و عنعنات نژادی و اساطیر اوّلین ترکها که فقرات فوق مختصر اوست .

حکومت

از آنجاکه وثائق اوائل تاریخ ترکها تا حال پوره بدست نیامده از وقائع نامه هاے چین و سائره باید استفاده کرد چونکه معلومات مشترکه سائره نشان مے دهد که :-

از سیزده عصر قبل میلاد اعتباراً هونها در شرق شمال و شمال چین بوده نهب و یغماگری مے کردند . خاصةً ۲ ق م اعتسافات حکومت چین و ضعف دولت از حدگذشته چین را میدان محاربه هاے داخلی و امارتهاے کوچک دیده سرحد شنسی ، شانسی ، پیچیلی را تاخت وتاز مے نمودند . لیکن سه و نیم عصر ق م حکومت کوچک امّا

زور آور (نسین) که در ایالت شنسی بود؛ به سرکشی ترک ها سخت ایستادگی کرد. حتی منع و دفع نمود. چونکه روز بروز حکومت هاے ممتاز و مستقله را بصلح و زور یک جا میآورد وقتے شد که با سه صد هزار عسکر به تنکیل آنها برخواست و بسیار شهرهاے مستحکم بوجود آورده بعضی جاے هونها را ضبط کرد. مع ما فیه غائله داخلی زائل نشده بود. درین اثنا (۲۲۰ ق م) رئیس حکومت هونها (نه اومان). لیکن هونها در مقابل تسلط چین آرام نشدند. نه اومان قوت زیادی جمع کرده زمین منصوبۀ ایالت اور توس را استرداد کرد. این قدر دارد که موفقیت ترکها بواسطۀ شهزاده (مه ته) پیش می رفت. غیراز مادر اندرش محبت اهالی را تماماً بخود جلب کرده ولیعهد دولت مے گردید. برین وسیله یعنی رقابت میان پدر و پسر نزاع اُفتاد. حال آنکه براے تخلیص گریبان واستقلال هونها، غیرازین دیگر فرصت مساعد نبود. امّا (مه ته) همه قبائل که موافق او بودند؛ جمع کرده به تشکیلات عسکری

مشغول شد . (ته او مان) بالشکر خود بالاے پسر آمد . (مه ته) حاضر بود ، باندک زحمت ، پدر ، برادر و مادر اندر خود را قتل و اسیر کرد . اشخاصے که فداکارانه التزام او را نکردند ؛ همه را اعدام نمود . (۲۰۹ ق م) تاتارهای شرق که درین فرصت تجاوز و بهانه جوئی مے کردند و بقوت خود خیلے مغرور بودند ؛ ایشانرا نیز زبون و پریشان ساخت . تسکین غائله هاے قبائل را بر طرف کرده با فوج مهمے که دران وقت چین داراے آنقدر قوت نبود ؛ (چهار لک عسکر) از دو سه جاے بخاک چین داخل شد . اگرچه مقابلهٔ جدّی چینی ها ، هونها را در اوّل وهله دفع کرد امّا بالاخیر ایمپرا طور خاندان هان با همه لوازم و عسکر زیر محاصره (مه ته) آمد . امّا موافق راے معقول زن خود از محاصره دست کشیده و بصلح نیز راضی نشد .

(مه ته) یک سال بعد دوباره بجنگ حاضر شد . این مرتبه در مقابل یک دختر شهزاده از هجوم باز ایستاد . گویند چینی ها

چاریۂ را عنوان شهزادگی داده به (مه نه) فرستادند (مه نه)
بے خیرانہ قبول کرده ۰ (این روش بعد ازین بسیار سال
عادت شد ۰) برین وجه هر دو طرف معاهده عقد کردند ۰
وزمین هاے ترک نشین ، قطعاً بادارۂ هونها درآمد ۰
(مه ته) بهمین قدر اکتفا کرد ۰ وگرنه بسیار تر ازین را نیز
تصرف کرده نے توانست ۰ چه ، بعد از چندے داخل
چین باز پریشان شد ۰ ایمپرا طور (تا او تی) وفات یافته
پسرش بالاے تخت برآمده دشمنے ترکها را از زبان بعضی
شنیده بشور مے آمد ؛ بعضی از وزراے چین طرف دار
جنگ بودند ؛ بعضے برعکس ۰ چینی ها بنابرین مخالفت
ترک خصمیت کردند ۰ امّا (مه ته) نیز آرزوے جنگ نداشت
با صلح و ملائمت پیش آمد ۰

بعد ازین اهالی ولایات جنوب را زیر اطاعت وادارۂ
خود آورد ۰ خلاصه (مه ته) در اتحاد ملّی خیلے کوشید ۰ از قوره
تا دولغا جنوب سبریه را تماماً ضبط وتابع ساخت ۰ لیکن

چینی ها بهانه جوئی کردند و بجنگ دعوت نمودند . مه ته صلح پروری کرده خیلے نرد سیاست ملایم باخت . صورت صلحنامه را بر تمام ولایات خود نشر کرد . بسلامت و امنیّت توصیه فزود از شنیدن این خبر چینی ها خوش شدند . مسالمت جویانه و آسوده بمناسبت همسایه گی کوشیدند . پس از عقد صلح (مه ته) از دار دنیا رفت . (۱۷۴ ق م) همهٔ موفقیت هاے (مه ته) بتاثیر تشکیلات عسکری جسارت و دور اندیشی او بود . مثلاً اوّلین کسے که از حکم دارهاے قدیم ترک به تشکیلات عسکری اهمیت داده . ضمناً گفته مے شود . اختراع ها بکار برده همین (مه ته) بود . درین تشکیلات هر ده هزار نفر را یک (تومان) دانسته دهباشی ، صد باشی هزار باشی ها معیّن کرد . نیز (بیرّان) صدا ناک بوجود آورد . قانونهاے عسکری وضع نمود وهکذا .

هونهای غرب و جنوب

بعد از وفات مه ته امور حکومت مختل گردید . چین نیز

قوت گرفته یک قسم همسایهٔ سرکش خود را مغلوب و تابع کرد
قسم دیگر بطرف جنوب و غرب پریشان شدند. قسمیکه بطرف
جنوب رفتند باز زیر تابعیت چین آمدند. رئیس هاے
حکومت شان بعنوان و منصب هاے چینی ها مفتخر
گردیده. تا اوائل عصر سوم میلادی بقاے نام کردند
لیکن ازین جا فرقه - فرقه مثل اقوام خود بطرف غرب
هجرت نمودند. چنانچه ساقها بطرف غرب تا حوضه ولغا
و سقولوت ها و مسارماتها و ماساکیتها تا دینه پر و قافقاس
علیا امتداد یافته بودند از فرقه سارماتها قسمے باسم
(یازیغ) جدا شده بسمت بالقان آمده بیبیا (بلغارستان)
را ضبط نموده چندے ادامهٔ نام و نشان کردند امّا اینها
نیز از یک طرف بفشار ماساکیتها و از طرف دیگر بهجوم غوتها
محو گردیده بودند. این دفعه باسم هون از همان راه تا
ممالک روما دست درازی کرده. چندی در زیر سرکردگی
(آتیلا) با سه چهار لک جمعیّت اروپا را متزلزل ساختند.

و مهاجرت عمومیه بتعبیر دیگر سقوط امپراطوری روما را احضار کردند.
لیکن جمعیت آتیلا در جنگ (شالون) تماماً مغلوب شده به مجارستان عودت نموده وفات یافت و بقایای ایشان گاه گاه بنام قبائل دیگر در بعضی نقاط جنوب اروپا تا اواخر عصر هشتم اظهار وجود کرده منقرض شدند. (تفصیلات در قرون وسطی خواهد آمد.)

از هونهای جنوب، سوها، بعد از اسکندر کبیر بماوراءالنهر و طخارستان هجرت کرده بمنابع سند دست یافتند، جنوب هندو کش و کشمیر بحوضهٔ تصرف شان بود. ایشان نیز بالاخیر در مقابل قوت هند ناکام وگم نام شدند.

بعد از سوها، یوشیها نیز از همین راه آمده سغد وخوارزم را تملک و ماوراءالنهر را اشغال نموده حکومت راندند. ازین جماعه قوشانها باختر زمین را مرور نموده تا جایگاه سوهاترا ویدند. لیکن یوشیها نظر به سوها زیاده تر دوام نموده در قندهار، کابل و پشاور تا عصر چهارم شوکت داشتند. لیکن آین ها نیز قسمی به هندی ها گذشته قسم دیگر تا اوائل عصر اسلامیت درین جا ماندند که ازین جماعه

آخرین حکمدار توشانها (کیتورمان) پادشاه کابل بوده بدست اسلامیان ترک موقع کرد.

خاقانی ترک:

بعد از انقسام دولت هون قسمی که در شمال و غرب چین و شرق تیانشان یعنی حوالی آلتای بود و باش کردند با جمعیت قلیل منزویانه و مغلوبانه عمر بسر می بردند. بالاخیر باسم هونهای شرق یا خود توکیو- تورکو- اسم ملی ایشان است- معروف گردیدند.

کیفیت او آنکه از میان شان بعضی دلاوران بر آمده اظهار طبیعت و اخلاق بتعبیر دیگر قهرمانی و سلحشوری کرده رقابت حکومت متبوعهٔ خود را جلب، حتی تقدیر و مکافات چین را حاصل نمود؛ درعوض عنوان حکمداری (تاثردگی) لقب (تومن) خانی گرفت. تومن خان در اندک وقت جمعیت خود را از قبائل متفرقه ترک توسیع و تقویه داده در حدود غرب و شمال چین حتی شرق ایران ظفرهای عظیم حاصل کرده بچین و ایران میدان خواند. در ظرف چهار سال ازین عنوان صعود کرده در (۵۵۲ بعد میلاد) ایلخان

گردیده دارای دولت منتظم و با شکوه شد .

بعد از تومن خان خلف او موقان خان به خاقانی ترک افزود. نفوذ جوجنها و خطاها (تاتارهای شرق که هر یکی حکومت مستقل و قوی داشت) را از میان برداشت. حدود دولت از کوره تا شرق بحر خزر انبساط یافت. اگر نوشیروان ساسانی از حرکت بدی که بتوصیهٔ وزرای خود در زهر دادن ایلچی موقان خان روا دیده بود؛ اعتراف نموده راه صلح و مسالمت پیش نمیگرفت ؛ شرق ممالک ایران زیر و زبر می شد . این است که ایلچی های ایران میان خود و ترک ها بعقد صلح موفق شدند . پس شوکت خاقانی از طرف دور و نزدیک شناخته شد . درین عهد میان شرق و غرب همین دولت بنظر میخورد . در (۵۶۸ میلاد) با دولت بیزانتی نیز مناسبت کرد . از بیم این مناسبت ایران بتقویهٔ حدود خود با تلاش زیادی اهمیت داد .

امّا بعد از وفات (موقان) در اواخر عهد (توپوخان) شیرازه دولت از هم گسیخت . حکومت بشرق و غرب

منقسم شده شرقی ها بنام های دیگر تا نیم عصر بقای نام کرده منقرض گردیدند .

خاقانی شرق نسبت به خاقانی غرب کمتر زمان پایدار و قوی بود. تنها در زمان توم شوخان که همعصر و هم نقل خسرو پرویز بود؛ شوکت زیاد داشت . از ابتدای تشکیل دولت تا آخر قریبًا یک عصر حاکمیت کردند اگرچه ترکها بمقابل اسلامیان یزدجرد را نیز در خراسان و بلخ معاونت عسکری کردند؛ امّا بعد از وفات توم شوخان مملکت خاقانی غرب نیز مضمحل شد . (احوال بعد الاسلامی ترکها در قرون وسطی ذکر خواهد یافت)

حکمدار و اصول حکومت :

ترکها حکمدار خود را به "تانرژو - تانگری قوت یعنی سعادت واقتدار خدا تعبیر می کردند . امّا بعد از میلاد عیسیٰ اولاً از طرف (طولون) نام حکمدار جوجنها ، قاغان ، قاآن ، خاقان ، (ایپرا طور شاهنشاه) گردیده بالاخیر خان استعمال یافت . در توکیوها (ایلخان) و در اویغور ها (بحث او درپا یانسب) (خان) رائج شد .

(ایدی قوت)، صاحب دولت و (ایلترس) محیٔ ملّت نیز
در میان اد یغور ها معروف گشت. امّا در دیار ایران و بعد
اسلامیت سلطان، امیر، ملک لقب داشتند. هر روز
درارک پنج یا سه نوبت کوس شاهی میزدند. نخستین نذکها
محمود غزنوی است.

حکمدار ترک قوماندان عسکری و منتظم امور آسایش اهالی
بوده تدویر اعاشهٔ ملّت می کرد. و عَلَم نشان از یک چوبی که
بالائش سر گرگ دوم قوتاس (غژگاو) داشت عبارت بوده.
حکومت ترکها عسکری بود. مع ذلک رعایت (تورہ) (یاسا)
قانون و نظام برای هر فرد ـ خواه حکمدار خواه تبعه ـ
مجبوری بود. حکومت و حکمدار جدا ـ جدا شخصیت بودند.
مجلس اداری حکومت را (طانش)، و (کینکاش)، می گفتند. چنانچه
قونغرهٔ عمومی ملّت را قورولتای میخواندند. در قورولتاے
مسائل انتخاب حکمدار اعلان حرب و سائره مذاکره میشد.
مملکت بقسم شرقی (دست چپ)، و غربی (دست راست)

منقسم شده زیر اداره قوماندانهای بزرگ محول میگشت و این اصول "تقسیمات شرق و غرب" هر وقت در خاک بزرگ و کوچک جاری و معتاد بوده حکمدار بعضاً ممالک مفتوحه را بقوماندان ها و اولاد خود تقسیم کرده اداره می نمود. اگرچه تقسیم شرق و غرب و ادارهٔ متفرقه گاهی باعث عصیان و تجزیۀ مملکت می شد.
در هونها و خاقان کوچک مقابل والی ها ۲۴ نفر منصبدار بزرگ موجود بود که نصف آنها شرق ونصف دیگر غرب را اداره مینمود لیکن همهٔ این اشخاص از خاندان سلطنت منتخب گردیده، صلاحیت کامل داشتند آمر شرق محترم تر بوده ؛ ولیعهد دولت مے شد.
همهٔ مامورین این حوالی با سلسلهٔ مراتب خود زیر امر همین امرا بودند والی ها بامور حربیه و ملکیه کار فرما بوده قوماندان ده هزار فوج بحساب میرفتند. این مناصب ارثاً انتقال می کرد. جانشین و ضابطان زیر دست نیز داشتند. علاوه برین در مرکز تامغاچی (مهردار) ومحتسب مخصوص نیز موجود بود.
مهرهای رسمی شان عبارات از یک پارچه تخته که با آهن یا به نیزه

الائیش نفر بیشد استعمال می نمودند روی سند بدل مالیات و مفاوله‌های موقت و دائمی همین نشان را وضع میکردند . و یاخود همان تخته را محافظه می نمودند در خاقانی ترک شهزادگان (تکین) و مأموران درجهٔ اوّل که از بیست وهشت نفر عبارت بود عنوانهای خصوصی داشتند . عنوان (ترخانی) به شریف قبیله داده می شد . و صاحب اراضی کشت بود . و ترخان بلا پرسش بحضور حکمدار مشرف می گردید و تا نه نفر مجرم را اعدام کرده می توانست .

مالیات اهالی از جنس حیوان بوده سائر لوازم و پول را از ممالک مفتوحه یا تابعه اخذ میکردند . ادارهٔ مالیات . نیز متعلق بهمین والی ها بود . هیونغ نوها مسکوکات نداشتند امّا مسکوکات می دانستند و در مقابل مسکوک اسم مخصوص که (آغین) میگفتند استعمال میکردند . چنانچه خزانه دار را (آغین چی) می خواندند لیکن خاقان ترک در اوقات تابعیّت خود بچین . سکهٔ احداث کرد ؛ یک طرف او چینی دیک طرف که قیمت اورا نشانده؛ ترکی بود چنانچه بعد از اسکندر در شرق ایران و شمال وغرب هندوستان

مسکوکات نقره و طلا نیز تقلید نموده بودند.

طبیعت و اخلاق

ترکها بیشتر شهرت و عنوان خود را بواسطهٔ مملکت نو، نوماندان تازه،صحرا، کوه، دره و سطح مرتفع - چه خاک و آب چه بکر و خالد - تغییر می دادند. از یکطرف مساوات خواه و از طرف دیگر بسلسلهٔ نسب رعایت کار بودند. در حیات اگر غالبند حاکم و گرنه در حال تابعیت غالب و قوی رفته بخدمت عسکری داخل و یا نوکر غیر. قازاق یعنی صحرا نورد دیار بعید میگردیدند. چنانچه وقتی فلاکت مال و مواشی.. بر یک وجه دولت حاکمیت مال و غنائم، مرعا و صحرا می یافتند. موقع آغا (بزرگ) و سرکرده عسکری خیلی محترم شمرده می شد. ترک ها عموماً کوچی و خانه بدوش، خانهٔ شان خیمهٔ نمدی و سائط نقلیهٔ شان گاو گادی بود. هر آبشار و سبزه زار که برای رعی حیوانات دست دهد بتصرف او خود را آزاد می دانستند. در هر جا که اقامت کردند - خواه در زمستانی و خواه در تابستانی -

ازخیمه یعنی خانه های سیار خود ده و قبضه تشکیل میکردند. این است که مدار معیشت پایه - چایه از صید گله داری و زراعت بود.. خاصتاً بواسطهٔ حیوانات مرعیهٔ خود هرگونه رفع احتیاج می کردند. گوشت، شیر، دوغ، روغن، پنیر، قمیز (مخمر شیر اسپ) مأکول و مشروب مبذول دائمی و بهترین ایشان بوده مال ومواشی بمبادله سرمایهٔ سائر لوازم زندگی می شد. درین گشت و گذار در حال زمین مزروع آنجا بین ایشان تقسیم گردیده کشت و زرع می یافت.

تربیهٔ اولاد موافق منافع سیاسی و اجتماعی ملت بود. اطفال ازخوردی به تیر اندازی بسواری یعنی بصید، مبارزه تربیه می دیدند. حتی بچه ها تا عهد قابلیت سواری، همراه تیر و کمان کوچکی بالای گوسفند و بز تجربهٔ اسپ دوانی و شکار میکردند بسردی، گرمی، بلندی، پستی یعنی بافت های زندگی معتاد می شدند جوانها در میان خود عهد برادری می داشتند. این کیفیت مراسم مخصوصی داشت: دو نفر از خون دست

هم دیگر چند قطره گرفته با قمیز (مخمر شیر اسپ) خلط داده مینوشیدند و همدیگر ازین روز اعتبار را آمدا میگفتند برادر و وارث یکدیگر می شدند نزبیه می یافتند .

به قتل و ضرب دشمن دست یافتن نشانهٔ مردی و رشد بود. در میدان حرب ترک حیات کردن شرف ؛ در خانه و چادر بودن و مردن بی عاری شمرده می شد . عضو مهم ملت همین جوان ها بحساب می رفتند نه پیران ..

امور ازدواج به کفو و نسب گاهی بمذهب حسب مشروط بود تزوج مادر اندر ، زن برادر و کاکا (عم) ، بعد از وفات شوهر ایشان مجبوری بود . یعنی بخارج و بیگانه رفتن این زن را بیرون از ناموس مردی خود می دانستند . از یک طرف احترام زن خیلی مرعی و از طرف دیگر اصول استفراش (صورتی و سریتی) ، جاری بود . برای زن از طرف داماد لوازم ازدواج قالین (جبیز) دادن حتمی بود . (احتمال لفظ قالین از آنجا مانده) چنانچه به حصهٔ خُسُر ، خُشُو و خواهر زن بعد از زفاف هدایای

جداگانه تقدیم می شد . زنها در حیات مرد و کار های گشت و خرید بازار اشتراک می کردند چنانچه سیاح مورخ اسلامی ابن بطوطه زنهای ترک را در بازار مشغول خرید و فروخت دیده تعجب نموده قید کرده است .

پس از وفات تابوت ، با طلا و نقره و جواهرات تزئین داده می شد بعد از دفن در سرماه جوانان و پهلوانان کشتی گیری و اسیر کشی کرده اشتر و گوسفند قربان نموده بالای نان می دادند . قبرها لحدی بود . هونهای شمال و جنوب بعد از وفات ، مراسم اسپ دوانی نموده بماتم او چهرهٔ خود را بکارد و تیغ زخمی می ساختند . در سر قبر موافق تعداد قتل دشمن سنگ گذاشته علاوه برین چوبی نیز راست می کردند و سر چوب را بکله های قربانی میآراستند بالای لحد گاهی بنای مخصوص ساخته رسم های دلاوری او را در دیوارش نقر می کردند . اسپ و کالای خود متوفی را می سوختاندند .

میراث شکل غریب داشت . اموال منقوله سلاح

اسپ و مواشی بفرزند بزرگ و غیر منقوله به پسر کوچک داده می رسید . به فرزند میانه - اگر باشد - اندک داده می شد - نام و نشان ، اموال و ثروت زیاده را از دیار بعیده ، خود بدست میآورد .. رتبه و جانشینی و اقتدار سر کردگی بزان رؤسا نیز میماند، خواه تصرف میکرد و خواه به پسر و یا برادر خود می بخشید .

ترکهای قدیم برای تهذیب اخلاق دارای بعضی عرف و عادات خوب بودند که آنرا (توره) و (یاسا) گفته عوض قانون و نظام امروزه بکار می بردند . گویند اصل واضع این قوانین و نظامات ترک نام رئیس بوده سپس از طرف او غوزا کمال و اصلاح یافت . چه در تواریخ ، (او غوز توره سی) ، یعنی قانون و نظام او غوز شهرت دارد . احکام توره خیلی ساده و آسان است. اساس او آنکه :

جزای اعدام به ارباب بغی وعصیان و فراریان عسکری و غیر مطیعان بما فوق ومعترض عصمت زنان با شوهر مخصوص بوده در مقابل تصرف نکرد - در صورتیکه غیر مشروع باشد - هم تجزیه

و هم تزویج اجباری کرده می شد. مرتکب ضرب ولت بیجا و جراحت را قصاص می کردند. بسرقت اموال یا حیوان به ده مثل مجبور مینمودند. این احکام ساده، موافق حیات عشیرت و بدوی است.

حیات بدوی، ترکها را طبعًا عسکر، می ساخت. این اعتیاد باحترام سلسلهٔ مراتب منجر می شد. اسپ سواری وسیله سیر و سفر و مهارت و تندرستی میگردید. سلاح افواج سواره تیر، کمان، نیزه و شمشیر بود. گویند شمشیر از اختراعات ترکها است. ولات و امرا در هر ولایت از اهالی و همسایه اسپ و سلاح جمع کرده تسهیل وظیفهٔ نوجی مینمود.

اینک هر جوان خود را - چه در وقت صلح و چه در زمان جنگ به تعلیم و تجربهٔ عسکری مجبور میداشت. زیرا سربازی را وظیفهٔ مقدس و باعث جمع غنائم می دانستند. در استعمال سلاح و اسپ خیلی ماهر بودند. در چالاکی و جسارت و حیلهٔ حرب بیچ نقطهٔ را فراموش نمی کردند. در برگشته زدن و در حال رجعت اسیر و تلف کردن ممتاز بودند. سواره

نشان گرفتن ، وقت تعاقب دشمن با تیر جواب دادن شان بی نظیر بود .

اعلان عسکر گیری بواسطهٔ نصب تیر سرخ بالای چادر سر عسکر اجرا می یافت . هر عشیرت و قبیله در آن وقت بجای معین یا جمع می شدند و یا به جبههٔ مقرر شده می رفتند . تیر چرخ دار و صدا دارکه از ایجادات ترکهای شرق و شمال بوده ، برای خود و اسپ مغفر مخصوص استعمال می کردند . از آن جا که جنگ ها بیشتر برای جمع مال و غنائم بود ؛ در بدایت حال بالای چین و ایران اجرا می یافت . گاهی که حکومت شان ضعیف ؛ شد یا که مجبور هجرت شوند ؛ در حال بتجدید وطن ، علم و طالع ، زیر بیرق دیگری رفته باجرت و یا بمقابل سلاح و اسپ سربازی میکردند . فی الحقیقه اسیر آمده خواجه میرفتند یا در آنجا سرکرده شده تحکم می نمودند . بتعبیر دیگر حاکمیت می خواستند . و جنگ جوئی میکردند .

اعتقاد و مذهب :

ترکها در امور مذهب بمثابهٔ عرف و عادت پابند و متعصب نبودند. طبعاً فداکار و شفیق بودند .. بنا بران بادیان مختلفه سلوک ورزیدند. اساس عقیدهٔ ایشان پرستش قوای خمس (آب ، خاک ، آتش ، کان و نبات) خاصتاً آهن را زیاده‌تر تقدیس میکردند (چه آهن مایهٔ سلاح بود.) .

اصل تلقی شان که تقدیس پنج قوت یعنی رب النوع بود بالاخیر بدو قوت و مثال انحصار و تلخیص یافت (قوت زمین و قوت سما-تانگری) بدین وجه خالق کائنات را عبارت از قوهٔ علوی که در هفتم طبقهٔ سما اندیشیده بعالم موثر دانسته برای او گاو و اسپ قربان می کردند. برای آب و خاک نیز قربان ها می داشتند. و زمین نیز از هفت یا نه طبقه مرکب گمان می کردند. در طبقهٔ دوم سما جنت ، پری و ارواح سعید اجداد مکان و باشش داشت. در طبقهٔ سفلی جهنم ارواح خبیثه و اجنه ساکن بودند. دعا و مناجات بواسطهٔ ارواح اجداد

برب النوع اوّل عرض نموده می شد. روزیکه روحانیون یعنی شامان هارا هاتفان غیب و مؤثران اجنه و پری دانستند؛ صفوت ابتدائی شان کاسته خرافات شان افزوده شد. برین وجه (شامانی) مذهب شدند.

بعد ازین پی در پی زردشتی، بودی، مانی، موسوی عیسوی را نیز بعضی از ترکها قبول کردند. امّا بعد از ظهور اسلام پی در پی و آن هم از عصر دوّم تدریجاً دین اسلام را قبول نمودند حالا غیر از زردشتی بسائر مذاهب نیز، کم کم سالک بیابانند؛ امّا جمعیّت عظیم ایشان مسلمان و حنفی المذهب هستند.

صنائع و مدنیّت :

صنائع و مدنیت ابتدائی ترکها را تاریخ بحال این ملّت موافق دریافته. چه خاصهٔ طبیعی ملّت ترک بادیه نشینی، سلحشوری، شکار و شبانی بوده وسائط کوچی و حربی از صنائع ملّی و طبیعی ایشان شمرده می شود مالزمهٔ این وسائط نیز از محیط جنگلی و حیوانی خود شان بوجود میآمده مثلاً: ترکها که عصرهای دراز صحرا نشین و دشت نورد

بودند، محتاج خیمه و وسائط نقلیّه می شدند. چادر سیاه که معمول از پشم مالیده و یا بافته تا حال میان این قوم رایج بوده او را یورت (اقامتگاه) میگویند. لوازم او را از چوب و پوست حیوان دباغت کرده ماهرانه و مستحکم تیار می کردند. زین و اسباب (یراق) سوارهٔ شان خیلی زینت دار و خصوصی بود. زین را برای چالاکی و سرعت دراز و تنگ می ساختند. کالا و فراش خود را از پشم معمول میداشتند. یعنی می بافتند یا می مالیدند.

ترکها اخراج و استعمال معادن را نیز می دانستند. شمشیر و آلات زراعیّه خاصتاً از آهن مقدس (؟) بود. گویند تورانی ها در اخراج و استعمال کان برهمه ملل قدیمه مقدم اند. معادن سبزول سیبریای (سائبیریا) جنوبی و آلتای خاصتاً آهن و مس آن حوالی را از بسیار عصرهای قدیم کار کرده اند. درین خصوص دور (جوجنها) و (خاقانی) شرق خیلی مترقی بود. چه درین عصرها از طلا، نقره، مس و برنج بسیار اشیای

بیتیّه و تزئینیّه رایج بوده حالا پی در پی از وادی های «اورخون» (یعنی سی) و سائره ازین آلات و اسباب بدست می آید. درین میان گوشواره، انگشتر، آئینهٔ معدنی و وسائط حربی دیده میشود.

در کنده کاری چوب نیز خیلی اثرها مثل ظروفات و اسباب عرابه را مزین و مرصع می ساختند.

از آنجا که ترکها کوچی بودند، در اعمار ابنیه و تزئین شهر اهتمام نکرده اند. «هیونغ نوها» و «خاقانی» ترک حتی «چوجیها» چه حکمدار، چه اهالی - در چادرهائیکه با ابریشم و طلا مزین و مرصع بود: اقامت می نمودند. غیر از قره قوروم - قره بالغاسون ترکها در تاریخ از شهرهای محتشم ایشان تا حال اثر نیست. شاید نباشد حوالی دریای اورخون بنابر آب و سبزی عصرهای دراز اقامتگاه ایشان شده نظر بطبیعت صحرا نوردی خود تاسیس شهر و اعمار ابنیه را علامت تنبلی و بی غیرتی می دانستند. گویند از حکمداران دولت «هون» یکی آرزوی

تاسیس شهر کرد. وزیری. اخلاق ترک سقوط میکند. عاطل و بیکار میگردد گفته مشورت نداد.

ترکها در امور تجارت نیز بیگانه نبودند. این است که تجار ممالک مفتوحه را بکار و سودا سربست میگذاشتند. تجارت خود شان بیشتر مبادلهٔ حیوانات با شیای لازمه بود. رفته - رفته سکهٔ چینی ها که برای ایشان ضرب شده تجارت شکل دیگر گرفت. بیشتر محاربه های ترکها با سائر اقوام خاصةً با چین و ایران اقتصادی بود.

طبیعی است که تجارت اسباب او خار ثروت و سعادت بوده تاجران را دارای مال و اشیای لازمه و تزئینیه میسازد. این است که موقان خان سفرای بیزانتی ها را هر روز نسبت باول در چادریکه یا قالین های پشمی و ابریشمی مفروش و باشیای مزینه مثل گلدان و اوانی ظریف و مزین زیادی که رقیب غرب بود احترام کرد. موقان خان خود بالای تخت مرصع و طلا نشسته در صورتیکه گلدانها و لوازم زینت اطراف او

را فرا گرفته سفیر را قبول نمود .

مال التجارهٔ شرق را بغرب یعنی اموال و اشیای چین را گاهی بواسطهٔ تبعه و گاهی بلا واسطه خود ترکها بغرب برده می فروختند . (مانیاخ) که حاکم صغدها و تابع ترکها بود ؛ مال تجارت زیادی مثل ابریشم و چینی بایران در زمان نوشیروان برد - چنانچه در بالا دیده شد - اگرچه این سفر سفرا بی نتیجه ماند امّا بالاخیر بلا واسطه سفرای خاقان یا بیزانتی ها معاهدهٔ سیاسی وتجارتی عقد نمودند .

خلاصه ترکها از شرق بغرب و از شمال بجنوب واسطهٔ تجارت و مدنیت اقوام دور و نزدیک شده از شمال و جنوب او زکند و طراز را گذرگاه تجارت کرده بودند .

زراعت نیز میان اقوام ترک رایج و جاری بود . چه ، هر نفر دارای یک قطعه زمین مزروع بوده ایسکیت ها و اویغورها و بلغارها امور زراعت را در سواحل و دلغا اقامت کرده پیش می بردند . تا عصر اوّل اسلام زندگی و حکومت مدنی و

امتیاز زیادی داشتند . وسائط زراعت از برنج و آهن معمول بود . این آلات آن قدر بزرگ بود که با آب و حیوان کار کردن شان ممکن می شد . نه با دست . اکثریا مزروعات شان جو . ارزن و گندم بود . حتی کشت جو از تاتارستان بسائر جایها نشر و تعمیم یافته . از پایه (ساق) گندم سیاه مثل کتان کرباس مانند قماشی نیز می بافتند . در باب ترقی زراعت خاصةً جدول و جوی کشیدن و کندن خیلی ماهر بودند . آمدیم بمسئله لسان و ادبیات!

لسان تورانیها (ترکها) را التصاقی (از التصاق هجاهای پی هم وجود یافته) میگویند . نمونهٔ ادبی این لسان همین بقایای تاریخی حوالی ینی سی (دریای نو) و وادی او رخون است . تاریخ اول اگرچه مجهول است؛ امّا آبدات (یادگارها) اورخون در اوائل عصر دوم هجری ماهر طرف خاقان ترک بهم دستی و صنعت چین وضع شده کتابهائیکه بالای این یادگارها نوشته شده برای ادبیات لسان ترک نمونهٔ بلیغی است . غیر ازین

تحریرات و کتابهای ترکها تا حال از تحت خاک نبهان کشف
و اخراج نشده مع مافیه مضامین ادبی شان از ضروب امثال
و محاوره های منظوم میان عوام دانسته میشود که موضوع شعر
و ادبیات آنها همه ذکر شجاعت و قهرمانی بزرگی و مردانگی
است اینقدر را باید اعتراف کرد که در آثار مکشوفه ترکهای ادبی از
تاثیرات چینی ها زیاده تر نشانهای مانی و بودی دیده میشود و بعد از
اسلامیت تاثیرات اسلام عربی و ایرانی . چنانچه قودات قوبلیک
سیاست نامه نام کتاب ! ویغورها در نصف پنجم هجری و بعد از
یک عصر کتاب خواجه احمد یسوی به حسیات ملّی و اسلامی ممتزج
و معروف است بود .

ترکها از عصر اول میلادی شبیه خط ایران (زند و پهلوی)
صاحب کتابت شده اند . اینقدر دارد که مثل تاریخ توطن شان
در آسیای وسطی . کیفیت ابتدای خط و اشارات لسانی شان
معلوم نیست .

گویند نخستین حروفات که موافق لسان شان قیر غیزها ۲۸

حرف از الفبای آسیای غربی بواسطهٔ ایران اقتباس کرده اند؛
همین الفبای (آرامی) بود . نوشته جات شان از طرف راست
به چپ؛ از فوق به تحت مثل خطوط چین و ژاپون امروزه
بود . برین وجه احتمال میرود که خط را از چین استفاده کرده
اند یا بتاثیر چین همین طرز را قبول نموده اند .

موقان خان نامهٔ که بجمکدار بیزانتی یونستیانوس دوم فرستاد؛
همین خط اوّل بود . لیکن بعد از چهار عصر الفبای الیغوری
نام چهارده حرف مرسوم گردید که در عوض اول گذشت .
چنانچه بعد از اسلامیت در بعضی اقوام ترکی الفبای عربی جای
نشین دوم شد . الفبای چین نیز در همان عصرها - بنا بر نفوذ
چین در آسیای وسطی - خیلی زمان استعمال می یافت .

خلاصه ترکها نخستین ملّتی اند که در آسیای وسطی و شرقی سلحشوری،
سفر دیار بعید، واسطهٔ نشر افکار شرق بغرب نموده محافظهٔ ملّیت
و حاکمیت خود را تا امروز بمبارزهٔ مادی و معنوی مادامه داده اند .

یونانستان - اهالی

یونستان مملکتی است سرتاسر شمال و جنوب را کوهسار پیوسته و شرق و غرب را خلیج محیط تشکیل داده . سلسلهٔ کوه (پندوس) و (پله پونز) مثل ریشه های برگ درخت این کشور را فرا گرفته . سواحل سه گانه (شرق ، جنوب ، غرب) این نیم جزیره را تا قریب مرکز از هر طرف در بغل کشیده . با این همه سواحل لطیف کوه ها جنگل دار و سبز نبود . اگرچه کوهساران بشدت اقلیم گاهی دست بگریبان نمی شد . لیکن کوه های خشک و عریان جای - جای جنگل های سبز داشت . وادی تنگ و عمیق بسیار است درین جا سروستان ، خرما ، زیتون زار و تاکستان موجود می آید . در بعضی جا سروهای همیشه بهار موزون از ساحل تا شاهق تلال خورد شده بالا می رفت و باکلان شده پایان می آمد .

محیط سواحل ، طوفان خیز و تخریب کار نبود و این است کشتی ها در سیر و سفر مستانه می خرامیدند هوا با وقار می وزید .

در سر پته ها و بغل دره ها طیور و انسانها ذوق آلود و پرسعادت گشت و گذار میکردند . بندرهای متعدد و تلهای متنوع از فیض خلقت و طبیعت حیوان و نبات این کشور دل پسند را بدیع خیال و شوخ فکر ساخته .

اطراف این مملکت را جزیره های خورد و بزرگ یک حلقهٔ تسبیح کرده . یا از خانه های دائی بحری ، متموج نموده .

از آنجا که گرمی و سردی درین مملکت قریباً یکسان بود ؛ اهالی در حیات و معیشت کم خرج بالانشین ، بی تکلف و ساده عمر می گذرانیدند . چپلی های روکشاده ، پیراهن هاے دراز سرهای کشاده دکاکل های وا داشتند . وجود تنومند ، چشم کلان و پر فربینی باریک و منتظم ، مویهای خرمائی و چهره های متناسب ایشان آریائی نژادی شان را چه در قبایل بزرگ (پلاسک) و چه در جمعیت (الن) و سائره . آشکار نشان می دهد .

تروا - میسن . هر ملت اساطیر و افسانه های زیادی دارد . یونانی ها زیاده تر . باوجود آنکه شبانی و بدویت مثل سیما و لسان آریانی نژادی شان را نشان میدهد لیکن یونانیهای بی خط و سواد نژاد و وطن قدیم خود را باساطیر می بستند ، چون حشرات از خاک روئیده میدانستند و افسانه های می بافتند . معیشت خود را از حاصل گله و حیوانات پرورده تامین نموده عشیرت و ارمسلح و جنگی عمر بسر میکردند . از آسیا به افغان هجرت و از آنجا بجنوب نقل مکان نموده در نیم جزیرهٔ (موره) اقامت کرده بودند . اینک یونانیها گاهی قافقاس ، گرجستان و گاهی سواحل غرب شمال اناطول را منشاء و معبر می نمودند . برین وجه اساطیر اولین یونان را ازین جایها باید گوش کرد !

گویند معبود پرومتوس ، انسان را از خاک و روحش را از آتش معبود (زوس) دزدیده خلق کرده . زوس به پرومتوس کین بسته او را اسیر و در ناحیهٔ بلند قافقاس میخ بند نموده تا مرغی هر روز پیکرو را آمده

بخورد . زوس نیز در مقابل این حرکت در غضب شده طوفان
بوجود آورد . امّا پسر پرومتوس کشتی انشا کرده خلاص یافته باز
ملک را از نسل اولاد و احفاد خود آباد ساخت . (آلەن) که
حفید پرومتوس بود و قبائل سائرهٔ یونانی ها را بوجود آورد . .
دروس ، اولوس ، ایپون و آخه روس اولاد و بنیرهاے
آلەن بوده جمعیت و قبائل یونان را اساس گذاشت .
اینک از جملهٔ اساطیر ایشان همین حکایهٔ (تروا) و
(هیلەن) است . گویند تروا شهر محتشم و باشش گاه
جنس یونانی ها بوده در ساحل بحر سفید یعنی در پهلوے چناق
قلعه ۱۲ عصرق م شهرت داشت . حاکم این شهر (پاریس)
نام شخصی زن (منه لاس) حاکم اسپارته یعنی برادر الن
را وزدیده برد . حاکم هیلەن (آغا ممنون) که در حوالی خلیج
(قورنت) بود ازین حکایه که به سر برادرش آمده بغیرت
افتاد . همراه شهزادهاے سائره اتفاق کرد . با هزاران
کشتی تژدارا سالهاے دراز از محاصره نمود . بالاخیر قهرمان

(آشیل) بحیلۀ که مرویست ؛ شهر را فتح و احراق اهالی را قتل و اسیر کرد .

گویند شهر ییه ن دو قسم و هر دو نیز محتشم بوده خرابه های این دو شهر را اگرچه پرفیسور المانی (شلیمان) نیم عصر قبل برین حفر و کشف نموده . لیکن تروا تماماً منکشف نگردیده . غیر از علامت شهر که کاملاً سوخته و خاکستر شده بدیگر چیز دسترس نشده .

براه وثیقۀ تاریخ از ییه ن ؛ سلاح و مجوهرات بدست آمده . قسم علیای ییه ن دارای دیواری بوده که نه متر ارتفاع و پنج متر عرض و بالای آفر و پولیس نام تپه که هزار متره محیط داشت انشا شده . در سر دروب این سور شیرهای مفرقی وضع نموده . علاوه برین میان این تپه شش مزار سنگی کشف شده وجود مومیائی و نقاب طلائی مجوهرات ، سلاح ، تاج قیمت دار تا حال کشف در آنجاها باقی بوده . هکذا قسم سفلی ظریف و مزین بوده منشاء (آغا ممنون) همین جاست .

اشیائیکه از خرابهٔ ترو ابدرست افتاده نسبت باشیای میسان قدیم تر و مصنع تر برآمده خاصتاً هیکلی که سرش شبیه سرچند و تمثال معبوده شمرده می شد کشف گردیده ، در هر دو شخص نیز کتابه ، نوشته نیست .

یونانی ها این و سائر چنین شهرها را کیغلوها (دیوها) ساخته می پندارند .

خلاصه حکایهٔ تر و او میسه ن و سائر شهرها ، روایات قهرمانها و معبودها زینت یافته خیال یونان خاصتاً (هومه ر) نام شاعر اساطیری بوده خیلی پیچیده و خیال آلود است .

معبودها و قهرمانها : یونانی ها مثل سائر اقوام آریانی برب النوع قوای طبیعت پرستش می کردند . تجلیات این قوت ها (رب النوع ها) را خیلی شاعرانه و خیال آلود تصور نموده نسبت رنگ ها شکل ها و بزرگی های غرب میدادند .

هرکدام از رب النوع آفتاب ، ماه ، آتش ، صاعقه ، طوفان ،

زمین ، آبشار و سائره را لائق پرستش دانسته به تعبیر دیگر معبود سماوی ، زمینی ، بحری ، بشری جداگانه تصور داشتند ، صور و تمثال های بیم و امید تلقی میشودند . گذشته ازین همه عضو نامی و عابد را در آغوش جواهر و اجسام متبرکه غیر مرئیه می پنداشتند . معبودها را شبیه زن مرد و بچه شمرده قابل قرابت ، رقابت و ازدواج میدانستند . لیکن این معبودها در فعل و شکل از انسان بالا و ممتاز ؛ در بنیه خارجی و افکار روحانی از بنی بشر بزرگ و علوی شمرده می شد . گویا با همه خاندان معبودی خود در (اولیمپوس) نام کوه باشش داشته مجلس الهی و روحانی تشکیل میکردند . معبودها را ابدی دانسته اما به جرح و عیب و اسارت دو چار می انگاشتند و آنها نسبت قهرمانی میدادند . تصویر انسانی این معبودها را (آنتروپومورفیزم) و حکایه های افسانوی شانرا (میتولوژی) میگفتند .

حمایت شهرها بعهدهٔ معبود مخصوصی بوده بعبادت مخصوص

تمیز داشت . کار فرمای نظام کائنات مؤثر صاعقه و ابر همین زوس (تمثال هوا) بود . خلاصه معبود هاے یونان به بیست و چهار عدد می رسید . تمثال و صفت شان بر دجه زیر بود :

مثلاً زوس ، هوا - قدرت ؛ هرا ، آسمان - ازدواج ؛ آتهنه صاعقه - ذکا ؛ آرته میز ، ماه - عفت ؛ افرودیت . عشق و خوبی ؛ ده مه تر ، خاک - برکت ؛ آپوللون ، شمس - علوم و صنائع ؛ هرمس ، باران - بلاغت ؛ آرس ، طوفان - حرب ؛ هه فائیطوس ، آتش زیر زمین - صناعت ؛ پوزیدون بحر - غضب ؛ هه سینا ، عائله - فضائل خانواده و سائره می انگاشتند .

از آنجا که یونانیها بابدیت ارواح قائل بودند ؛ مردگان خویش را زنده در گور دانسته در هر چند گاه بطعام و هدایا یاد آوری میکردند . بتعبیر دیگر تقدیس و احترام می نمودند . در هر خانه گوشه را برای عبادت مخصوص میکردند . کیفیت

عبادت عبارت از مناجات و قربانی بوده در معبدیکه تنگ و تنها هیکل معبود را در محراب جای میداد؛ اجرامی یافت همچنین اشخاصیکه دلاوری و قابلیت ابراز نموده تقدیس دیو، احترام داشتند. خاصتهً برای حکمدارها و رؤسا، چه، رؤسا گویا بعد از وفات با یکی از خاندان معبودی ازدواج میکرد و بدرجهٔ او می رسید. اینک یونانیها همین اشخاص لائق و جسور و با عائلهٔ معبودی متاهل را قهرمان و نیم معبود میدانستند. شهر و جمعیت ها بحمایت او می بود. بنابران برای هر شهری قهرمانی و حامی که لائق عبادت باشد تصور میکردند.

همهٔ تبدلات و حوادث کونیّه (امور فوق العاده) را مخصوص اشخاص فوق العاده و آلهی می پنداشتند و حکایه های غریبی می بستند و افسانه های بخت و اقبال این دلاور را آن قدر پرخیال و پرذوق تصور و تصویر می نمودند که قوهٔ تخیّل و شعر ایشان تا امروز دستورالعمل اساطیر و افسانه است.

فال گرفتن نیز رایج بود. پریدن مرغ درروده حیوانات را

واسطهٔ فال نیک و بد می پنداشتند. درین باب بکاهن ها مراجعت کرده جویای حیات آینده می شدند.

گویا رؤیا الهامی بود که از طرف معبود عالمیان افاضه می شد امّا کلید درک آن بدست کهنه بود و ازان اوضاع آینده را می پرسیدند. اما مربی اخلاق و معلم دین، شعرا و فیلسوف ها بودند؛ نه راهب ها... چه. احکام دین وجدانی و روحانی نبود. افعال ظاهری وظائف دینی شمرده می شد - یعنی تذکار خیر و قربانی

اسپارته: بعد از پیسه ن دتروا، اصل وثائق مدنیت یونانی در اسپارته و آتنه مشاهده می شود. چه. آثار عرفانی و انسانیت؛ هستی و مدنیت یونان را در سواحل (بحرجزائر بحرا گه) یعنی بطرف شرق نیم جزیرهٔ موره خوانده شود بجاست. خاصةً در اسپارته و آتنه.

اسپارته در عالم حربی و آتنه در عالم عرفانی امتیاز داشت هر اسپارتی به تربیهٔ بدنیه؛ حربیه و وطنیه مجبور بود. امّا

اهالی آتنه حریت فکریه، اجتماعیه و مدنیه را از وظائف انسانیه میدانستند .

اسپارته : در ساحل نهر (اورتس) و مرکز قطعه (لاقونیا) بود . از آنجا که اداره اسپارتی عسکری و تربیه او وطنی بود نه علمی نه اجتماعی . کشور (لاقونیا) که بمعنی "کم سخنی" بوده بواسطه کم گوئی و مختصرگپی اسپارتی‌ها این شهرت را گرفته .

خلاصه شهر اسپارته از هر جهت آثار قهرمانی و دفاع نشان میداد . چه، از یک طرف کوه و تپه‌ها شهر را کاملاً محفوظ میداشت . هجوم خارجی مشکل و دفاع اسپارتی از خود آسان بود . از طرف دیگر وادی حاصل خیز اورتس برای کشت و زرع روی حیات کفایت میکرد . برین وجه طبیعت و اقلیم، سارت بدن محافظه وطن اسپارتی را تقویه معاونت می نمود .

جمعیت اسپارتی اگرچه وقت هجرت شان از شمال باین طرف و تسخیر شهر (آخانه) قلیل بود . اما در سایه دلاوری و

سلاح داری بیشتر قطعه (پلهپونز) را باندک مدت تمثل و تملک کردند. علاوه برین برای ارائه حاکمیت و رفع تهلکه دشمن از هیچگونه فداکاری سیاسی و عسکری باز نمی ایستادند. طرز حیات، لاقونیا را عموماً و اسپارته را خصوصاً بحال سر باز خانه (چونی) و وضعیت مسلح اسپارتی ها اقلیت شان را بر سر اکثریت حاکم میداشت. اقوام قدیمه آنجا یعنی هلوطها را اسیر و خادم داشته بخدمت های شاقه مثل زراعت و حفر جوی و سنگر مجبور میکردند با این همه حقوق وطن داری نمی دادند. اما هلوطها را انخارج نمی فروختند.

از ساکنین لاقونیا تنها (پریوکها) نسبت باسپارتی هاے فاتح زیاد و به (هلوطها) نظراً کم بوده در سواحل اقامت داشتند. بزراعت، صنعت و کشتی رانی و تجارت آزاد بودند. اینها از سعی خود تصرف کرده می توانستند. اسپارتی هاے جدید در سیاست عسکری و جنگاوری کس مغلوب نمی شدند و این خاصه مثل سائر شده بود. چه. هر اسپارتی یونیه دو

ساعت تعلیم قواعد و تربیهٔ بدنیه میکرد . سفر بری و حال حرب شرط عسکری شان نبود . از هفت ساله الی هفتاد ساله فوجی شمرده می شد .

عسکر شان پیاده ، سلاح شان خنجر کوتاه و نیزهٔ دراز بود . مغفر و زره شان از مفرق بود . هجوم شان با صفهای منتظم خیلی دلاورانه اجرا می یافت . در عسکری تشکیلات دهگانه ، صدگانه ، هزارگانه داشتند .

گویند واضع قواعد عسکری و تربیهٔ وطنی اسپارتی ها لیکورغ نام شهزادهٔ حکیم و عالم بود که قریباً نه عصر قبل میلاد شهرت پیدا کرده سیاحت آسیای کوچک و مصر نموده بتجربهٔ خود افزوده برای اسپارتی ها که درین ایام خیلی ضعیف بودند ، قانون های اساسی ساخته تعهد اجرای او را از اسپارتی ها بقسم قبول کرده نه بقول . . لیکن اساس این قانون تأمین موقع اشراف و بواسطهٔ حیات عسکری تصرف و ادارهٔ مملکت نمودن بود .

امور حکومت از طرف دو مجلس بزرگ قانونی و اداری انتظام و اجرا می یافت . وکلای ملت حق تفتیش کار حکومت داشتند . بالاخیر طرز حکومت ده موقراسی شد . اگر چندے حکومت ظالمانهٔ (تیرانی) تشکل یافت استبداد جاری شد . اما دیر نکشید که حکومت جمهوری انام روی کار آمده دور اعتلا نمودار گردید .

تشکل و اصول تربیه : اطفال سلیم الاعضا قابل تربیه و لایق حیات بود . نه سقط و ناقص . بنابران دوم را تلف میکردند . تا هفت ساله گی از طرف والده بگرم و سرد و نرم و سخت تربیه داده سپس بحکومت می سپردند بچه ها ازین روز تعلیم عسکری ابتدائی میدیدند . سخن گفتن ، موسیقی دویدن ، جهیدن ، چوب سپر بازی ، بگرم و سردی . گرسنه گی و تشنگی میداشتند . بالای سنگ و نی میخوابیدند . غیر از ایام مخصوص دیگر شست و شو نمیکردند و خلاصه اطفال آن قدر باذیت و جفا متحمل می شدند که در امتحان ضرب آواز

ننهادند . چه هر سال پیش. (معبود عفت) تجربه چوب زنی می کردند . یعنی در زیر ضرب چوب اظهار تحمل و طاقت نموده مردی؛ به تعبیر دیگر اسپارتی بودن او را اثبات میکردند .

وقتیکه دختر و پسر اسپارتی بسن رشد - ۱۷ ساله - رسید عسکر و بسی سالگی اهل وطن و ازدواج می شد . دختر گشاده رو و لباس تعلیم او تا زانو بود . با این همه اسپارتی از ملک و اطاعت حکومت بیرون شده نمی توانست . بالباس مخصوص عسکری هر روزه مشغول تعلیم و قواعد میگردید . زن اسپارتی برای خدمت وطن فدای اولاد خود اشرف دانسته درصورتیکه فرزند ازین خدمت سر کشید تلف میکرد .

اسپارتیها مسابقه ها و مراسم (نان خوری عمومی) داشتند هر فرد درین ایام اشتراک میکرد . حتی حکمدار را درین جا بطعام عمومی احضار می نمودند . این نان عبارت از آب گوشت روغن خنزیر، سرکه و نمک بود . برین وجه همه اولاد اسپارتی ساده، صبور و متین میزیست .

آتنه و سولون : این شهر چنانچه در بالا گفته شد ؛ منبع مدنیت و عرفان یونان بود . چه ، موقع جغرافی بحری این قطعه مواسم لطیف و معتدل داشته بحیات آزادی مساعدت میکرد . آتنه مرکز آتیمه نام نیم جزیره بوده مدار فعالیت شرق - جنوب یونانستان را تشکیل می داد . فاتحان و مهاجران تازه قبایل (پلاسک) و (ایبونی) را درین جا مزج کرده خود را مشتهر ساخته اند . وضعیت این شهر تجارت و حرکات فکریه و مادیه را موجب می شد . شهر بندافر و پولیس درین وادی کفیزو بالائی تپه انشا شده ؛ اقامتگاه حکمدارها گردیده . زینت این حوالی را سبب میگشت .

اراضی این نیم جزیره تنگ و غیر منبت بوده اما میوه های خوب انجیر ، انگور ، زیتون داشته دارای معادن زمرد نقره نیز بود . اینک اهالی آتنه از بندر پیره که با شهر آتنه اند زیادی نداشت ؛ بحری و تجارتی شده به سیر و سفر دریا و

بمبادلهٔ تجارت متمول و ثروت دار گردیدند . بنابران صنف متمول و بی سرمایه تشکیل یافت . رقابت اقتصادی و اجتماعی بوجود آمد .

نفوس آتنه تا تکثر میکرد ؛ از حوالی شرق بحر سفید و مملکتهای خارجی استفاده را اندیشید و بقطعات دور و نزدیک گشت و گذار کرده افکار تازه و حسیات متنوع می آموخت . بنابران بشکل اداره و اصول حکومت داخله و تنقید نموده حکومت جمهوری انام تاسیس نمودند . چه . حکومت پدر شاهی . ریاست عائله در داخل خانوادهٔ خود دارای هر گونه نفوذ سیاسی و اجتماعی بود . برخلاف حریت خود بهر قبیله حتی بجگمدار نیز - بطرفداران خود تکیه کرده - مخالفت می ورزید . گذشته ازین چنانچه در بالا دیدید : دهقان بی سرمایه و کم نفوذها ، اسیر و زبون بودند . تصادمات افکار انقلاب های اداری و سیاسی تولید می نمود . خاصتاً اشخاص بزرگ و دانسته بوجود آمده حیات ایشان خالی از تاثیر

نماند . فکر انتظام و قوانین پیدا شد .

اینک سولون از آنجمله است که قوانین آتنه را تعهد و تاسیس کرد . شهزاده سولون مرد حکیم، قوماندان ، شاعر قانون شناس ، وطن پرور ، کریم و ثروت دار بوده خیلی محترم شمرده می شد . سولون در سایهٔ ثروت داری یا حسّ اقتصادی سیاحت ها کرده با اشخاص دانشهٔ مملکتهاے دیگر مصاحب و رابطه مند شده خاصتهً قانون شناسی و وطن پروری سولون انتظام و اصول ادارهٔ آتنه را خیلے تغییر داده حقوق و عدالت تلقین کرد . قرضداران و بے سرمایگان را از اسارت متمولان و زمینداران آزاد نمود . چه اهالی آتنه شرف هرکس را بمال و مکنت او اندازه کرده موقع احترام می دانستند . بتعبیر دیگر از بالا به پایان بے حقوق شده می رفتند . و کمتر کس بود که زمین مزروع داشت . این ظلم ها را نیز رفع کرد و اراضی را میان اهالی بقسم عدل تقسیم نمود . براے رفع قحط غیر از

زیتون اخراجات مملکت را منع نمود برای محافظه نسل حیوانات که در آتنه کم بود . گاو و بره کشی را نیز ممنوع ساخت . چه ، اسپ آنقدر نادر بود که برای زینت میداشتند.

خلاصه سولون موسس اداره قانونی و برین وجه مردم آتنه مقدم ترین حکومت جمهوری شمرده میشود .

حکومت جمهوری آتنه با مجلس اداره می شد و مجلس عبارت از وکلای چهار صدی که همه اهالی در یک بازارگاه جمع شده انتخاب میکردند ؛ تشکیل می یافت . علاوه برین حاکمها و رئیس های حکومت (ملکها) هر سال درین جا انتخاب می شد احتیاجات و آرزوی اهالی درین مجلس عرض و فیصله میگردید برای امور عدلیه محکمهٔ دیگری بود که (آر وباز) میگفتند . اعضای این محکمه از وکیل سابق مجلس مدت منتخب می شدند .

پس از چند مدت مجلس تکامل کرد . چه ، مجلس برای بدخواهان حکومت ده سال نفی میداد . اهالی درین باره نیز آزادی طلب شده رای عموم را موافق دانستند عموماً

در مسئله نفی اهل وطن و اسقاط حقوق مدنیهٔ اهالی راے خود را نوشته تقدیم مجلس میکردند و مجلس مذاکره نموده حکم می کرد .

چنانچه سولون در باب زراعت خیلی چیزها اندیشید . این چنین در باب ترقی صنعت و تجارت نیز صرف غیرت کرد . اهالی را از معادن نقره و مرمر مستفید ساخت . خاصتاً باجنبی‌ها امتیازات تجارتی و صناعی داده ، ایشان را وطن وار ثانوی ساخته بترقی تجارت و صنعت کوشید . برین وجه بسیار کارخانه های لوازم بینیهٔ سلاح ، قماش و سفال بوجود آوردند .

مستعمرات : اگرچه در باب مستعمرات یونان حکایات پیچیده بسیاری هست اما بوثوق آنست که بعد از جنگ ترددا - بیسهٔ

در یونانستان استیلاها و انقلابات زیادے پیش آمد . خاصتاً فکر اقتصاد و تجارت . تعمیم دین و تاسیس معبد . چه . در انتخاب مستعمرات یونانی ها برهبان مراجعت می نمودند . خاصتاً براهب مشهور (ونفی) که معتبر ترین رهبان معابد

بود .

اهالی یونان پی در پی بواسطهٔ این افکار بطرف شرق و غرب نیم جزیرهٔ یونان منتشر می شدند . غیر از اهالی آتنه و اسپارطه قسمی که بسواحل آسیای صغری می رفتند یعنی از از هلسپون - چناق قلعه گرفته تا از میر بکنار های شرق بحر سفید و جزائر آن هجرت کردند . اولاً (نه اولیبا) بعد ازان (ایونیها) بودند . حتی مهاجرین یونان تا قبرس و مصر سرایت کردند . قسم دیگر بسواحل بحر مرمره رفته تا استانبول - بیزانس و بوسفور فراگرفتند . برخی بکنار های جنوب ایتالیا و جزائر آن به سیسیلیا دست انداخته در مستعمرات شهرها و بندرها تاسیس می نمودند . . اما مستعمرات ایشان بستهٔ مرکز نبود بمثل جمهوریت های سائره یونانستان . تنها در عبادت و عادت . . چه ، راهب از وطن اصلی می آمد . چنانچه اهل مستعمرات بزیارت معابد وطن اصلی می رفتند . خاصتاً ببازیهای رسمی و دینی یونانستان حق شمول داشتند . چه ، این بازیها ـــــ

رسمی در تاریخ قدیم موقع بلندے دارد. مثلاً: المپیا مهم ترین این مراسم است که باسم معبود زوس (مشتری) در در جنوب الیس یعنی غرب جنوب اجرا می یافت. این بازے ۷۷۶ سال ق م تاسیس یافته. در هر چهار سال تکرار می شد و هر مرتبه را یک (اولمپیاد) گفته مبداء تاریخ یونان قرار دادند. چنانچه در مقدمه گذشت. همچنین در معبدهای دیگر که وقت - وقت مثل این مراسم جاری بوده سبب معارفه و ازدیاد اخوت شان می شد.

خلاصه: مستعمرات یونانیها ادارهاے ممتازه و ایالات جداگانه بود. چنانچه اراضی این مستعمرات از اصل یونانستان بزرگتر و نفوس شان زایدتر. با این همه چنانچه قبل گفته شد - روابط اصل وطن و مستعمرات آنقدر زیاد بود که اهلی هر دو طرف بوجود یک دیگر فخر میکردند و حقوق و منافع یکدیگر را مدافعه می نمودند. برین وجه میان خارجی و یونانی رقابت بود نه میان

حکومت مرکزی و مستعمراتی .

محاربات یونان و ایران : بعد از فتح شرق آسیای صغری قدم - قدم قشون ایران بساحل بحر سفید رسیده بعض مستعمرات یونانیان را نیز تابع خود ساخته راه او روپا را از تنگنای بوسفوروو اردانیل تصور عبور می نمود . گذشته ازین فرازیهای یونان برخلاف مرکز خود ایران را بشور میاوردند . بنابران دائرهٔ تجارت و تعمیم دین یونانیها بسکته میانجامید . با این همه یونانیها در مقابلهٔ ایران برنخواستند . لیکن اسپارطه و آتنه در ساحل شرق بحر سفید بتحریک هم نژادان مستعمراتی خود شان پرداختند . این بود که از زمان کیخسروانی زمان سرخس آتش فتنه درمیان یونان و ایران خاموش نگردیده . خاصتاً فکر جهانگیری بدماغ ایرانیان درین دورها روز افزون می گردید . اینک هجوم مشهور ایران را جنگ یونان و ایران یا وقایع میگویند .

ماراطون : بعد از کیخسرو ، دارا نیز این حالت روحیه (یعنی غلیان و تحریکات یونان) را یاد داشت . خاصتاً (اریستو قراس) نام شخص که حاکم میله و تابع یونان بود بحکمران سارد (ارطافرون) مطیع دارا بنابر قرضی که داده منازعه نمود . حریف مدیون اسباب سازی میکرد. درین اثنا پدر زن اریستو قراس (هستیه) در حبس دارا بود . یونانی هاے تابع ایران باغوای اریستو قرس عصیان کردند . دارا هستیه را رها نموده ناموریتکیل ساخت . هستیه پیش داماد خود آمده برخلاف دارا انگیز ابزون خواست لیکن رای حاکم سارد را نیز استمزاج کرد . ازو روی موافقت ندید همچنین اریستو قراس از اسپارطیها استمداد نموده ناامید گشت . اما آتینی ها معاونت کردند پیش از آنکه قوه دارالسیارد برسد ؛ قشون و افراد سفینه هاے یونان داخل شهر شدند. وقتیکه اردوی ایرانیها آمد ؛ یونانی ها و مستعمراتی ها سارد را آتش زده پس گشتند . دارا همه مظنون ها را جزای

سخت داد اریستو قراس و ہستیه کشته و منعدم شدند. بنابران مستعمرانیها بکین دارا سخت تر شدند. دارا مرکز و منبع این فتنه یعنی اصل یونانستان را ہدف ہجوم خود ساخت و زائد الوصف بتهور آمد. کم تنکیل یونانیان را بربست. یک صد و اند ہزار قشون حاضر نموده از راه بحر سفینه ہای حربی نیز سوق داد و در جنوب آتنه بصحراے (ماراتون) رسانید لیکن دارا قبل از جنگ، سفراے خود را به یونانستان فرستاده طلب تابعیت "و آب و خاك نمود. دیگر اقوام قبول کردند اما اسپارطیها و آتنی ہا متفقاً راه ستیز گرفته. ایلچی ہای دارا را "ازینجا آب و خاک بخواہید" گفته برخلاف حقوق انسانیه بچاه انداختند. درین اثنا سر عسکر یونانی (میلیتادس) با پانزده ہزار نفر خود بجنگ ایران میدان خوانی کرد. عساکر ایران باین جنگ ہجومی اگرچه در مرکز صف حرب غالب آمد امّا در جبههٔ چپ و راست مغلوباً فرار نموده مال و سفائن زیادے نیز بغنیمت سپرد. (۴۹۰ ق م)

این جنگ تدافعی، یونانیان را جسور و مغرور ساخت. بفکر استرداد جزائر (سیقلاد) که قبل برین زیر تصرف ایران آمده بود افتادند. امّا این مرتبه خاسر و پریشان گردید و میلتسیادس در جنگ اول مظفر شده مکافات های سنگین و یادگار های تاریخی گرفته بود؛ درین جا مغلوب گردیده و مجروح شد باین مغلوبی زیر محاکمه مجلس آتنه کشیده محبوس شده اگرچه بجزای نقدی خلاص یافت امّا بالاخیر بخود کشی مرد. دارا نیز باندک وقت از میان رفت.

ترموپیل

بعد ازان دور (تمیستوقلس) و سرخس رسید. تدارکات دارا وسائط بسیاری به سرخس گذاشته خود ترک حیات کرده بود. بنا بران سرخس بعد از رفع عصیان مصر بسر یونانی ها روان شد. گویند قشون سرخس بمیلیون ها بالغ بود. اسّ الحرکه قشون ایران

هلسپونت (چناق قلعه) بوده در هفت شب و هفت روز از اتصال کشتی ها پلی ساخته بقطعهٔ بالقان مرور کرده سرخس از راه بحر نیز بهزار ها سفینهٔ جنگ تقویهٔ حرکات اردوی خود می نمود . از برزخ (آینو روز) قنالی حفر کرده به تراکیا و مقدونیا یعنی بشمال شرق یونان رسید . آن حوالی بلا مقاومت تابع و مسخر گردیدند قشون سرخس وسط یونان را کاملاً ضبط نمود . لیکن عساکر یونان زیر امر (له لئونیداس) حکمران اسپارطه در تنگنای (ترموپیل) جمع شده منتظر مدافعه و مقابلهٔ ایران شدند .

پیش از محاربه مثل سابق سفیر ایران آمده از طرف سرخس طلب سلاح و تابعیّت نمود ، سرعسکر و حکمران اسپارطه « سرخس خود آمده بگیرد » گفته جواب داد . بنا بران هجوم ایران و مدافعهٔ یونان سر از نو شروع شد . یونانیان بقوت بزرگ ایران تاب آور

شده نتوانستند . مع مافیه لئونیداس با سه صد نفر سواری هرچه بادا باد گفته مأیوسانه ولی خیلی قهرمانی و مردی بکار برده ملت گردید . اینک جنگ ترموپیل بقرار فوق ختم گردید و درین جا نیز عسکر ایران کامیاب نشد تدبیر و شهرت تمیستوکلس دوبالا گردید .

درین محاربه یونانیها خیلی جان بازی کردند . خاصةً عسکر لئونیداس درین واقعه هلاک خود را با سارت وطن ترجیح داد . چنانکه خبر نزدیک شدن دشمن را برایش گفتند بالعکس ما بدشمن قریب شدیم فرمود . این چنین تهاجم تیر باران بالای بر سد ضیای آفتاب می کند گفتند . گفت : خیلی خوب است در سایه می جنگیم .. جوانانی که غیر از جنگ بدیگر کار می داشتند . ما این جا برای جنگ آمدیم نه برای سائر کار گفته رو می کردند .

این بود که یونانی ها با قوت کم خود بعساکر قوی دشمن میدان خواندند و در تاریخ حماست و شجاعت ملت خود

با عشرت رفتند . چنانچه برای یادگار این واقعه بالاے مجسمهٔ شیری که در آنجا وضع نموده اند : همین سه فقره نوشته شد : « ای رهگذر هرگاه به اسپارطه برسی در راه قانون و حیثیت وطن و وطن داران درینجا خوابیدن مارا خبر بده . »

سالامین :

تمیستوقلیس همهٔ اهالی آتیقه (قطعهٔ که آتنه معمورهٔ بزرگ آنست) را بجزیرهٔ سالامین فرستاد . چونکه قشون ایران همه این حوالی را پایمال نموده زیر تسلط گرفتند . سفائن یونان در اطراف سالامین تحشد ورزیدند . لیکن ادریباد سرعسکر قوماندان و خلف حکومت لهٔ ؤنیداس) میخواست : باطراف پله پونز برود . از یک طرف تمیستوقلیس رای نداد دید که برای او موافقت نشد . حیلهٔ حربی نموده قصد فرار سفائن خود را بقشون سرخس خبر داد که هجوم کند و برین وجه سفائن ایران را بگیر آورد . چه ، این تنگنا براے

کین خیلی مساعد بود . سرخس درینجا هجوم آورد . اسپارطیها
مجبور جنگ و دفاع شدند . درین آهنگ پست وتنگنای
نازک حرکت قشون ایران عاطل ماند . تلفات زیادی دادند.
سرخس مغلوب گردیده داماد خود (ماردیهونی) را باسی هزار
نفر گذاشته خویشتن را بساحل ابین آسیا گرفت .. بعد از
چندی باز این دو قومان دان (ماردیهونی تمیستوقلس) یکبار
دیگر طالع خود را درین حوالی در بالای شهر پلاته تجربه نمودند
ماردیهونی باین هم ناکام گردیده بایران رجعت کرده بصلح
راضی شد .

برین وجه استقلال یونان بقابلیت وتدبیر آتینی ها دو
بالاگشت . خاصةً تدبیر تمیستوقلیس بقوهٔ آتنه افزود و اعتبار
اسپارطه سقوط کرد . حرص جاه و ثروت قوماندان و شهریار
اسپارطه (پاوزانیاس) نیز بر مغلوبیت معنوی اسپارطی کمک
نمود . چه ، پاوزانیاس برای تأمین موقع خود ضمناً باحکمدار
ایران زبان دهی میکرد . خاصةً درین حربها بقوای بحری اعتنا

شده بود . حال آنکه اسپارطه ازین قوت محروم بود . گذشته ازین قوماندان های بحری آتنه در ساحل بحر سفید در (میقاله) مثلاً پدر پرنقلیس مشهور خیلی شجاعت ها و لیاقت ها ابراز کردند .

این است که تاج قوماندانی عسکر و سرداری عمدم بعد ازین بسر آتینی ها دور خورد . خاصتاً بعد از چندے پریقلس آتینی با درایت و لیاقت ظهور کرد . امور جمهور برایش محول شده بهیاست آتینه و کل منفرد گردید . مدنیت علم ، صنعت و اقتصاد آتنه درین دور باوج اقبال رسید .

مدنیت آتنه . بلده . اسرا .

چنانچه در بالا گفتیم : تمام یونانستان متحد یکپاره و معمورهٔ متسلسل نبود . هر ناحیه و سمت معمورهٔ جداگانه و باسم شهر آباد بود . این آبادی بصدها بالغ می شد . درین میان آتنه که عمران فوق العاده داشت ؛ نفوس او بمیلیونها میرسید . خاصتاً در زمان اتحاد آتنه با سائر وعهد

پریقلیس که نوابع او ۲۰-۲۵ میلیون بود .

امّا شهر آتنه در اوّل نسبت بشهرهای آثور و کلدان کمتر انتظام معماری داشت . چونکه دارای خانه ها و راهب های موازی و مستقیم نبود . هرکس بخواهش خود ، در اطراف افرد پولیس اقامتگاهی بوجود میآورد . امّا بعد از خرابی آتنه و خلاصی یونان از ایران ، متمولین و اشراف اقامتگاه های نو ، خیابان های تازه ، محله های ، درخت دار سبز ، موافق طبعیت و ذوق سلیم خود بنا نموده ، نقل مکان کردند و طبقهٔ متوسط در خرابه های قدیم اقامت می نمودند .

بعد از اتحاد آتنه با سائره خصوصًا سالیانه مالیات متحدین که بآتنه از یک و نیم میلیون فرانق متجاوز بود خیلی معمور شد .

با این همه خانه ها یک پوششه تنها بها مغاره دار از سنگ بوده در دامنه های افرو پولیس ساخته می شد . دیوار کوچه تخته و یا خشت ، داخل سفیده و رنگ روغنی میداشتند

دائرهٔ زنانه و مردانه جدا بود. هر دائره مفروشات و لوازم بیتیه مثل چوکی، آرام چوکی، میزچه های سه پایه، صندوق های لباس داشته، قالین های ظریف در زیر پا و دیوار برای زینت موجود بود. مخصوصاً بالا حصار قلعهٔ داخلی سرتاسر با معبد ها، بنا ها، هیکلها تزئین یافت. درین میان معبد (پارته نون) بزرگترین و نفیس تر مثل معبد (آتنه) بود.

تجارت شهر آتنه (در ۴ - ۵ عصرق م) خیلی ترقی پیدا کرد. چونکه اسرا کار فرموده اقمشه، سلاح ظروفات سفالی (گلی)، و سائره می ساختند. در مقابل گندم، روغن زیتون، ماهی، چوب، پوست می فروختند. چونکه اشیای خوراکه در خود اتیک کمتر بوجود می آمد. بنا بران از خارج می خواستند. از ساحل بحر سیاه تا جنوب ایطالیا بندر پیره موقع مبادلهٔ اموال تجارت میگردید.

چنانچه در بالا دیدید که اهل صنعت و اسرا اشیای تجاریه

بساختند . لیکن اسرا علاوه برین کار های سخت مثل حجاری،
خاک کشی ، آبیاری و سائر کاری های طاقت فرسا مینمودند.
اسرای حسب خریده اولاد آن ها در خانهٔ متمولین و اشراف
و متوسط فقیر بقدر امکان توده . توده موجود بودند و مال و
ملک خواجگان شمرده می شدند . غیر از قتل بهرگونه تصرف و
جزا مستحق بودند . تنها قتل شان قانونًا ممنوع بود . مع مافیه
در حق اسرا آتینی ها ملایم رفتار می کردند . در کار خانه ها و
هر جاکه مستخدم می شدند ؛ اجرت اندکی می گرفتند .
یونانی ها زراعت تجارت و سائر هنر ها را بواسطهٔ همین
اسیر ها پیش می بردند .

آبدات . صحنه های تمثیل ، جشن ها :

آتنه پریقلیس در زینت و عمران رشک سائر شهر
های یونانستان بود . چونکه سالیانه مالیات گزاف مملکت
را پریقلیس در آبادی مملکت صرف میکرد . معبد هاے
(رته ز . بحر محیط ساکن) ، وآتنه نه ، طاقهاے ظفر و

دروازهٔ محتشم میان بازار، تیاتر های (دیونیزوس [معبود تاک]) از همه بزرگتر بود که در دامنهٔ آکروپولیس و شهر [illegible] و توسی ساخته شده بود. خاصتاً معبدا پارته نون، آتنه (معبوده و حامیهٔ شهر آتن)

تیاتر دیونیزوس را غیر از صحنه و موسیقی خانه گنجائش سی هزار نفر بود. مثل سائر تیاتر وها در فضا و هوای گشاده واقع شده؛ بیشتر در صحنهٔ تمثیل وقائع المناک وگاهی مذاقی وضع میکردند. زنها در هائله و فاجعه اشتراک داشتند. نه در مضحکه ها و قومه دیها. محررین و ادبای این پیس ها (نوشته های تیاتر) بقبول دکف زدنهای تماشائیان نائل مکافات می گردیدند. گویا این جا میدان مسابقه شعرا و اُدبا بود. کیفیت ظهور تیاتر همین مراسم ذوق آور دینی است که سالیانه روز های مخصوص پی در پی هفته ها جاری بود. شاعران مشهور پیس نویس آن دور آشیل، سوفوکل واریستوفان بودند.

مراسم ذوق آور دینی یونان خیلی عجابت داشت. خاصتاً
در آتینی ها. این آئین از رقص و تغنی ها (این ها) عبارت
بود که بنام بعضی رب النوع ها در اطراف محراب مخصوص
معبود از طرف جوانان رقصان و غزل خوانان اجرا می یافت.
با وضعیت های ظریف و متنوع تمثیل رب النوع و رفقای
او را می نمودند. این اتنی ها را (کور) می گفتند.

کور ها بعضاً از میان خانواد های شریف و عالی بعد از تعلیم
و تربیه زیادے داخل این آئین دانی می شدند. مدح و
یا انتقاد وقائع یومیه و سیاسیه نموده، قلب و دماغ اهالی را
بران مجلوب میداشتند. بنا بران تراژدی (هئله) قومه دی
(مضحکه) ها بوجود آمده اینک آهسته آهسته بدرجهٔ کامل امروزه
رسیده.

این قدر را نیز باید در خاطر داشت که نطق و خطابت
درمیان یونانی ها در آتینی ها آن قدر ترقی کرده بود که یونانستان
را خطیب دور خود معرفی کرده بود. همچنین هیکل تراشی و

تجاری و رسم ..

پریقلیس و عصر آن :

مغلوبیت ایران در سالامین یونانی ها را جسورتر و فداکار تر ساخت . از خاندان قدیم حکومت ، (کسانتیت) نام معتبری قومان دانی بحری یک سمت را در عهده گرفت . در میقاله (در ساحل اناطولیست) ، رفته ایرانی ها را پریشان و آن جای ها را از زیر تحکم ایران خلاص نمود . بنا بران همه اعتبار بنام آتینی ها نشست و اتحاد و مرکزیت آتنه را همه قطعات یونان قبول کردند . اینک پسر کسانتیت که (پریقلیس) نام داشت ؛ روی کار آمد و رئیس حکومت مرکزیه اتحاد گردید .

از آن جاکه پریقلیس حیله با درایت ، خاصتاً خطیب متمول راست گوی و درست رفتار بود ؛ احترام اهالی ها را بخود جلب کرد . علاوه برین پریقلیس حسن خلق و صورت زیبا نیز داشت . آتینی های طراوت پسند و بلاغت دوست

ازین حیثیت نیز او را دوست می داشتند .

اگرچه جنگ های یونان - ایران بر طرف شد ؛ امّا مالیات سائر قطعات یونان بآتنه جمع می شد . پریقلیس این واردات را نسبت بمحبت و احترام خلق بخود در مصالح مملکت غیر مسئولانه صرف میکرد . مثلاً شهر را اعمار کرده معبد ها ترمیم و تأسیس نمود ؛ در عهد او ادبیات ، فلسفه (فلسفه سوفیستائیه) ، تجارت دریا خیلی توسیع و ترقی کرد . پریقلیس ایست گاه های بحری وجود آورد . همچنین در دوران او حکومت از طرف وکلای ملت یعنی منتخبین اداره میکردید . مجلس بزرگ ملت در تیاتر دی دیونیزوس خاصتاً در بازار جای شهر منعقد می شد . هرکس (شهری - روستائی) در بارۀ قانون رای می داد . دران جا حرف سخن ور ها زیاده تر مؤثر می افتاد . اینست که هرکس برای ناطقی و خطیبی سعی میکرد . نطق ها و خطابه ها حفظ می نمودند . چنانچه خطیب ها ، فیلسوف ها ، مورخ ها ، ادیب های مشهور

که یک قسم آنها در بالا ذکر یافت ؛ درین عصر بوجود آمده .

خلاصه یونانی ها ترقی عرفان و مدنیت آتنه را به پریقلیس مدیونند . اینست که عصر ترقی مدنی یونان را متاخرین به « دور پریقلیس » یاد می کنند .

انقراض آتنه :

اتحاد آتنه و اسپارطه موجب استقلال و اعتلای یونانستان خاصةً آتنه گردیده بود . عرفان و عمران بهم اظهار وجود می کرد اخراج قوای ایران از تراکیا جزیره ها و سواحل بسببیه وسائط بحریهٔ آتنه و کارروائی و نظامات میلیتادیس و فرزند او سیمون واقع گردیده بود . این حالت در آتینی ها غرور و خود کامی تولید کرد . اسپارطی های غیور باین منت و تحکم تاب آوری ننمودند .

بنا بران اسپارطی ها با همسایه های خود : یونان وسطی گفت و خواند های خلاف انگیزانهٔ مخفی ترتیب دادند .

برین وجه تمام یونانستان بدو هیئت متفقه منقسم گردید :
آتنه و آتیک جزیره ها و سواحل حاکمیت عامه (ده موقراسی)
پرست مثل کلدانی ها مدنیت خواه بودند . یونان وسطی و
جنوبی حاکمیت کبار (اریستوقراسی) مثل آثوری ها جنگوئی
میخواستند .

این دو قوت بهانه جوئی می کردند . بالاخیر وسط یونان نسبت
به آتنه و پریقلیس علم عصیان بلند نمودند . به پله پونزالتحاق
ورزیده کمک اسپارطی ها را گرفته در اطراف آتنه هجوم و
یغماگری کردند . بالمقابل آتینی ها بسواحل پله پونز ریختند .

این عصیان به محاربه های خونین انجامید . اگرچه پریقلیس
(در ۴۲۹ ق م) وفات کرد . ولی آتش جنگ خاموش
نگردید . دو سه روز مصالحه نموده باز آتینی ها در بالای
جزیرهٔ سجلیا همراه (سیراکوزیها) جنگیدند و مغلوب ساختند
لیکن در حال قوت اسپاطی ها بکمک سیراکوزی ها آمده
تا آتیک آتینی ها را رجعت داد . بعد از چندی اسپارطیها

قوه بحری حاصل کرده راه تراکیا را از بوسفور و دار دانیل بریده منبع ارزاق و تجارت آتینی ها را منقطع ساختند و در بحر نیز فائق شدند. آتنه را محاصره کردند. استحکام های بحری آتنه را منهدم نمودند قسم اعظم سفینه هاے آتینی ها را بدست آوردند و آتنه را باتفاق و حمایت مجبوری کشیدند.

درین محاربه ها حرکت های ببیرحمانه سر میزد، اسرا کشته می شد. خلاصه این جنگهاے داخلی قریبا بسی سال کشید شوکت آتنه را از میان برد. در آتنه بواسطهٔ سی نفر اشراف در زیر حمایهٔ اسپارطه ادارهٔ (تیرانی)۔حکومت جابرانه ـ تشکیل یافت (۴۰۴ ق م)

باز چندی بعد آتنه بدست ارکان حکومت سابق گذشت چونکه ظلم تیرانیها ازدیاد شد. و تیرانی ها از آتنه اخراج گردیدند. اگرچه عفو عمومی اعلان شده اصلاح حال نمود. و از دست وحشت خلاص شد. لیکن

یونانستان دو باره در زیر حاکمیت آتنه مذر آمد . سه حکومت : حکومت آتنه ، حکومت تب و حکومت اسپارطه تشکل یافت ؛ نیم عصر دیگر زد و خورد خانه جنگی - تا حاکمیت فلیب مقدونی دوام می کرد . سوقراتیس یعنی اوستاد اصول استجواب و تحلیل (سوقراط) درین عصر کشمکش شهرت پیدا کرده گذشت .

سقراط

سواقراتیس ابن (سوفروتسیق) ، اصلاً خراط و هیکل تراش زاده بود . (۴۷۰ ق م) در آتنه تولد یافته . بعد از وفات پدر بصنعت موروثی خود دوام کرد . لیکن تجسّس حقیقت بدماغش غالب گردید . با وجود سفالت و فقر بریاضات طاقت سوز تحمّل نموده پیشهٔ خود را ترک کرد . فضیلت ، ذکا ، عزم قوی ، رسوخ مشاهده از خصائل جبلی او بود . تنها صورت دلکش نداشت . با این همه محبوب دلها بود .

شهرت سقراط در زمانی واقع شد که گروهی باسم (سوفیست)

ظهور کرده در مقابل هر حقیقت اعتراض و انکار پیش می نمودند. حتی بر وجود و آثار خود نیز بشبهه می نگریستند و عالم را بو لولهٔ شک و بداهت فریبی میزدند. اینک سقراط با تمام موجودیت در اظهار خطای ایشان بر آمد. امّا بمنطق و عقل. آنهم از بسیط بمرکب شروع کرده آهسته آهسته بکمال اعتدال قدم زده مخاطب و مخالف خود را براه حق انداخت.

سقراط اولین کسی است که در یونانستان فکر وحدت ربوبیت، ابدیت روح، پاداش خانه اعمال نکوهیده و پسندیده یعنی روز جزا را تبلیغ و توعیظ نموده انحراف از جادهٔ اخلاق و قانون را - خواه درپیش وضیع و خواه در نزد شریف - تنقید و تلعین می کرد. یگانه باعث خلاصی از گمراهی را فقرهٔ « خود را شناس »، که بالای درب معبد آپولون نوشته بودند دستور خود نمود. بخلف خود علاوه برین محاوره، « همین قدر کوشش کردم در نتیجه جهل خود

را دانستم ،، را تکرار می کرد .

سوقراط تنها عالم اخلاق و فلسفه نبود . از شجاعت و وفا نیز بهرهٔ کامل داشت . در جنگ های وطنی نیز برای بقای آزادی و قانون وطن جانسپارانه کار ها کرده جسد مجروح (الصبیاد) نام دوست خود را از میدان کارزار دلیرانه بدر برد . درایت و مردانگی او را شنیده حکمدار مقدونیه فلیب بسرای خود برای تعلیم و تربیهٔ اولاد و استشارهٔ امور دولت دعوت کرد . او قبول ننمود . چونکه قناعت کار و مجاهد راه حق بود .

درس خانهٔ بے اجرتِ مخصوصِ سوقراط ، در هرکوچه عام بود . جوانان و مستعدان را گرد خواهد دیده بسوال و جواب تلقین فلسفهٔ حقیقت می نمود . بنا بران اعضای حکومت سی گانهٔ جبائره اتهام کفر و فساد کردند . بحکمه کشیدند و سوفیستائیه جرم او را تقویت نمودند . خلاف قانون معرفی کردند . بحکومیتش را تبلیغ نمودند . درین حکم رای

خود او را طلب کردند . « مستحق جائزه و افتخارم ،، گفت منغلبان باعدامش حکم کردند . لیکن تا موسم اجرا بحبسش داشتند در حبس خانه نیز باکمال اعتدال بعقیدهٔ خود دوام ورزید . شاگردانش راهِ فرار نشان دادند « مخالف قانون است ،، گفته رد کرد . بالاخیر بزهر نوشاندن مجبور ساختند[۱] . دوای زهر الود را با استراحت و جدان نوش جان کرده جان بجان آفرین سپرد . تماشاگران اشکها میریختند و دلها مے سوختند . (۳۹۹ ق م) اثر تحریری ازو نمانده تیسه نوفون و افلاطون مشهور از تلامیذ فلسفه و اخلاق همین اوستاد[۲] است .

---

(۱) از یونانی ها کسیکه محکوم باعدام شود بنوشیدن زهر مکلف میداشتند.

(۲) (ترجمهٔ حال او را از آئینهٔ عرفان تتبع کنید).

مقدونیه - فلیب

میان (ایلیریا) و (تسالیا) نیم صحرا و نیم کوهستان زمینی است که بنام مقدونیه یاد می شود. در شمال او دریاے (ایستریون) و در جنوب آب های بزرگ تسالیا که از کوهستان مقدونیه بنعان می کند؛ این کشور را سرسبز و مزروع داشته. باغهاے فراوان، جنگل هاے پر درخت، در هر طرف نمودار بود. بواسطۀ نیم جزیرۀ (خالکدیا) در بحر (اگه) راه داشت. امّا مقدونیها از بندر های متعدد خود استفاده نمیکردند.

اهالی اینجا تندرست، جنگجو، شکاری، عشرت دوست وحشی طبع بودند. از صنایع و تجارت بهره نداشتند. از کشمکش ها حظ می گرفتند. بیشتر مشغلۀ شان زراعت ابتدائی بود. گاهی با یونانی های همراه و گاهے سرکشی می نمودند. ادارۀ این قوم نیم یونانی را رؤساے قبائل می کردند. طوائف الملوکی داشتند. مرکز شان

(په للآ - بیډنا) بود. لسان شان قریب الهجا به یونانی و طبیعت شان با نژاد یونانی ها شبیه بوده این ست که خاندان حکومت و خود را یونانی و بعنوان هاے قدیم یونان مفتخر می شدند.

اینک از شهزادگان این ولا فلیب دوّم (فیلفوس) را جرنیل (تنب) بقسم گرو؛ لیکن به بهانهٔ تربیه و تعلیم در تنب میداشت. وقتیکه برادر زاده اش در مقدونیه حکمران می شد؛ فلیب بمقدونیه فراراً رسیده بالاخیر حکمران یونانستان گردید.

فلیب ۱۱ - ۱۲ ساله بود که به تنب آمد. قواعد عسکری بلاغت ذوق علم و بدیع پیدا کرد. هشت-نه سال بعد به مقدونیه برگشت. طبع سواری، تیر اندازی او انکشاف نمود. در ادارهٔ کشور با رجال بزرگ یونان مصاحبه ها و مناسبت ها کرده احوال یونانستان خیلی ماهر گشته بود. خاصتهً وضعیت

یونانستان را خیلی مغشوش دیده بود . چونکه درین اثنا
در یونانستان حس وطن پروری کم و فکر استراحت ،
سفاهت و بقایای رتبه و منصب خیلی زیاد شده یعنی
بسیاست ایران تابع گردیده بودند .

فلیپ در ۲۲ سالگی (۳۵۹ ق م) جالس تخت
سلطنت شد . در حال بفکر استیلای اطراف افتاد .
بعد از چندی تراکیا را برای کان طلای آن جا که سالیانه
ده هزار تالانت ایراد داشت حکمرانی او را تأمین و
تحکیم می نمود ؛ تصرّف کرد .

اوّلاً : از افراد بومی و شهری مقدونیه سواره و پیاده
شمشیر و نیزه دار تشکیل داده قشون زیادی جمع
کرد . گذشته پرسواره در صف پیش تیر انداز های
علیحده داشت . برین وجه قریبًا بیست هزار عسکر
جمع کرد . لیکن موفقیت خود را از حیلهٔ حربی خاصتًا
از صرف پول امید می کرد . فی الحقیقه از همین ره

کامیاب می شد. چنانچه فلیب می گفت: «درون شهریکه یک استر طلا رفت؛ ممکن نیست که فتح نگردد.» با این همه عسکر خود را آن چنان بسختی تربیه می داد که ابداً آسودگی را فراموش می کردند.

فلیب بعد از ضبط سواحل و زبردستی بر سر اقوام بالقان استیلای یونانستان را پیش گرفت. امّا از طرف یونانی ها مقاومت دید. چونکه دیموستن خطیب جسور وطن پرست مشهور درین عصر ظهور کرده بود.

دیموستن فتوحات فلیب را برای انقراض یونان فال بد گرفت و بکین او برخاست. احترام خلق را نسبت بخود فرصت دانسته، خطبه های بلیغ ایراد کرد. مردم را بغلیان آورد پیش روی فتوحات فلیب سد کردن خواستند. باوجود این که رئیس حکومت آتنه و (لیدر) فرقهٔ مسالمت پرور (فوسیون)، خود داری می کرد و اهالی را نظر بطاقت آن روزه از حرب باز میداشت.

دیموستن کوچه بکوچه بنطق های هیجان آور مردم را همراه طرفداران خویش بجنگ می شوراند . برین وجه مجموعهٔ نطقی باسم "فلیپیک" بوجود آورد . در نطق های خود چنین می گفت :

"ای یونانی ها وظیفهٔ خود را کی ایفا خواهید کرد ؟ یک مقدونی با آتنه غالب آمده حاکم یونانستان شود تعجب نمی کنید ؟ وقتی بود که یکی نفوذ خود را سوء استعمال کرده بسر دیگران ظلم کند ؛ همه یونان بمخالفت بر می خواستند. امروز یک بیحیای مقدونی ، یک وحشی ، مَشهُر مراسم آپوللون را ، آتنه را خراب کردنی شده و بر سر آتینی ها شما تحکم می نماید . خطوه ـ خطوه نزدیکی او را دیده می خوابید . ممالک سائره ازین حال پایمال خواهند شد ."

خلاصه دیموستن ۱۵ سال کوشش کرد و بالاخیره آتینی ها همراه تب اتفاق کرده در مقابل فلیپ جنگیدند . امّا پسپا شدند . مغلوب گردیدند . این سنت که فلیپ در ظرف ۲۱ سال آتنه ، تب و اسپارطه پله پونیز را یک پی دیگر زیر

حکم و حمایت گرفت . خود را سردار همهٔ یونانستان ساخت .
در بندر سلانیک ، پیره و تب قشون مقدونیه را جاگیر
کرد . بعد ازان فلیپ در صدد آن شد که اردوی
مکملی از یونانستان تشکیل یابد و بسر دشمن یونانستان
ایران سوق داده شود خیلی تدارکات سفر کرد . امّا در
مقدونیه در جشن عروسی دختر خود را از طرف یک منتظلم
سال بیست و پنجم حکمرانی و بعد از یک سال سرداری
همه یونان بقتل رسید . (۳۳۶ ق م)

اسکندر - فتح ایشیا

اسکندر - آلکساندر روس از حکمدار و مدبران بزرگ دنیا است . از طفلی آثار شجاعت ، درایت و بزرگی در سیمای او نمودار می شد . بنا بران پدرش فلیب در تربیهٔ او اغنای زیادی صرف میکرد .

ولادت اسکندر در سال سوم جلوس فلیب واقع شده از تولد این فرزند ، فلیب فال های خیر گرفت : ایلدریا (آلبانستان ، فتح گردید . در اسب دوانی اولیپیا اسپهای او سبقت کرد . فلیب ، بشارت ولادت نو زاد خود را به (ارسطو) داده بتربیه اش توجه او را جلب نمود . اینست که در سیزده سالگی اسکندر را باوستاد محترم ارسطو (ارستاطالیس) سپرد . تعلیم و تربیهٔ او را طلب نمود اوستاد در تربیهٔ او چهار سال مشغول گشت . و اسکندر نیز تعلیمات معلم خود را بگوش جان می شنید و قابلیت خود را ساعت بساعت اظهار می کرد . اسکندریه بسیار

خوش شکل بود. موی های مجعد خرمائی داشت. سرش دائما بطرف کتف چپ متمایل می ایستاد. با وفا کشاده پیشانی، فعال، صاحب عزم، سخی، جوانمرد، موقع شناس و از کار های بزرگ شاد بود. تن آسا و کم حوصله نبود. نا امیدی هیچ گاه با او غالب شده نمی توانست. ذکای خارقه داشت. لیکن بشرب شراب گرفتار بود. بنا بران در یک مجلس در حیات پدر مخالفت کرده ترک مقدونیه کرده بود.

گویند روزی (بوسه فالوس) نالم اسپی بخانه آوردند. هیچ کس جلو او را گرفته نتوانست. در حال با دو دست خود اسکندر او را نگاه کرد. فلیب و حاضران بحیرت افتادند. پدرش بلا درنگ گفت: "ای فرزند تو برای خود حکمداری دیگر طلب کن، حکومت من لائق تو بزرگ نیست." و بعد ازین همیشه در زیر پاے او بود.

فی الحقیقت اسکندر بجهانگیری و شهرت دیگران حتی
پدر خود حس رقابت داشت . وقتیکه از فتوحات پدر
اختلاط می شد . " آیا پدر من همه جهان را تسخیر خواهد
کرد ؟ برای ما و شما دیگر وظیفه نخواهد ماند ؟ " گفته کنایه
آمیزانه بمخاطبه های خود جواب می داد . همچنین در یک
مجلس شراب " پدرم ازین میز بآن میز طاقت رفتن
ندارد از آروپا بایشیا چگونه خواهد رفت " میگفت .
اینک هنگامیکه فلیپ کشته شد . در حال قسم
عسکری و کشوری او را انتخاب کرده به حکمداریش
مشتهر ساختند .
وقتیکه اسکندر جالس تخت مقدونیه شد . یونانی ها
از دور نا اندیشی بخبر قتل فلیپ خیلی شاد گردیدند .
حتی قریب بود که لوای عصیان بالا کنند . چنانچه یک
قسم عسکر مقدونیه را از یونانستان اخراج کردند .
مراسم شادی و جشن ها ترتیب دادند . دیموستن اخبار

قتل فلیب را شنیده از تعزیهٔ دختر خود بیرون شد .

خلاصه در هر طرف یونانستان امید خلاصی و آزادی می کردند . لیکن اگرچه فلیب رفته درایت ، شجاعت اسکندر لوازم و قوت فلیبی بجای خود قائم بود .

بنا بران اسکندر ، با ترتیب و سرعت ، قوای موجودهٔ خود را بمیان یونانستان انداخت . یونانی ها دو باره عرض اطاعت کردند . با این همه اسکندر مطمئن نشد . جای-جای قوهٔ محافظه انداخته بمقدونیه بر گشت . اطراف (طونه) را ضبط نمود . در سواحل او ریاتیق بسرکوبی سلت - کلتها رسید .

اسکندر بفتح اللریا مشغول بود که در یونانستان خبر قتل او شائع گردید . قوهٔ محافظهٔ اسکندر را در تب قتل کردند . در حال به تب آمده بیک زد و خورد تب را گرفته کاملاً تخریب و احراق کرد . برین وجه آتینی ها از جای خود شور خورده نتوانستند حتی از چاپلوسی تبریک

نمودند. بنا بران اسکندر بآتینی ها چیزے نکرد. امّا از ایشان چند نفر را فراری ساخت. دیموستنن درمیان منفی ها بود.

بعد از تأمین آسائش یونانستان، اسکندر بمقدونیه رفته تدارکات جنگ نموده تقریبًا بیست هزار مقدونی و همین قدر دیگر یونانی و سائره جمع نموده خزائن موجوده را با اهالی بخشیده از تنگنای دار دانیل با یک قلب پر از امید و عزم باناطولی رسید. مع مافیه چهار لک فرانق امروزه پس انداز داشت.

فتوحات ایشیا:

از آنجا که اسکندر سوانح عمری آشیل قهرمان را از (ایلیادای او(۱)میروس) خوانده مفتون شده بود؛ به تروا آمده قبر او را زیارت و مزیّن نمود و قربانی ها

(۱) اومیروس - هومر شاعر قدیم و بزرگ یونان است که ایلیادا از مجموعهٔ اشعار اوست.

ها داد . درین حوالی قریب دریای غرانیک - غور دیبون بعساکر دارای سوّم راست آمد . بنای جنگ ماندہ بمظفر شدن خود این بود .

احوال ایران از خانه جنگی نیز آسوده نشده و تاب مقاومت خارج نداشته تدبیر سر عسکر و کار فرمای مستملکات ایران در ساحل بحر سفید (ممنون) یونانی نیز کارگر نشده . مختصر قشون ایران در هجوم اوّل مغلوب شد (۳۳۴ ق م)

پسپائی عساکر خود و دلاوری اسکندر را دیده دو باره دارا در سرتا سر اناطولی و سوریه قشون جمع کرد . قریب پیشگاه خلیج اسکندرون در بالای (دایسوس) نام شهر که قشون مقدونیه و ایران جنگیدند . این جا نیز لشکر ایران منهزم گردید . خزینه و عائلهٔ او همراه اناطولی و سوریه کاملاً بدست اسکندر آمد . (بعد از یک سال غرانیک)

اسکندر از مقدونیه تا سوریه در هیچ جای از هیچ ملت

مقاومت ندید . تنها از (صور - تیر) از قوم فنیکه خیلی جان بازانه مدافعه دید و این مدافعه بماهها طول کشید بالاخیر بعد از هفت ماه میان ساحل و جزیرهٔ که صور در و واقع بود پر کرده بهجوم بسیار سخت تصرّف کرد . بنابران شهر را پایمال و اهالی را بر خلاف انسانیّت ولی موافق سیاست بقسم اسیر فروخت . چونکه هر جا بلا مقاومت پیدا آمد امان می داد . امّا بقدر دفاع رفتار سخت میکرد (چنانچه اسخر- پرسه پولیس بواسطهٔ مقاومت خود از دست اسکندر پایمال شده)

اسکندر از آنجا بمصر آمد . درین اثنا مصر زیر حمایهٔ ایران نیم مستقل بود . مصریها نیز باسکندر تسلیم شدند. چونکه فراعنهٔ نیم مستقل در مملکت بنا بر بی لیاقتی وظلم منفور اهالی بودند . از اسکندر خوش گردیده قبول نموده بعنوان (ابن الله) مخاطب ساختند . اسکندر در مصر بتأسیس اسکندریه فرمان داد و خود بایشیا و خاصتاً باستیلای ایران

بر آمد .

مغلوبیت ایران برای دارای سوم خیلی ناگوار بود . بنا بران دارا در اصل ایران بجمع قوت مشغول و مراجعت اسکندر را منتظر شد . اسکندر ازین حال واقف بوده متوجه ایرانستان شده اولاً بآثورستان رسید در طرف راست دجله در قرب داربیل - (اربلا) میدان جنگ کشاده شد. درین جنگ احوال دارا نسبت باوّل و دوّم سخت تر گردید. و کاملاً ترک امید کرده تا خراسان (بلخ) فرار نمود .

اسکندر پیش از دست گیر کردن دارا پس ببابل گشت پای تخت های قدیم ایران اصطخر ، سوش ، پاساغاد را یک یک فتح نمود . بعد ازان بمدیه رسید همدان را گرفت . بخاندان شاهی ایران حسن معامله کرد .

لیکن ثروت و شوکت و عیش دوستی کبر و غرور یک پی دیگر بطبع اسکندر جاگیر شد .

گویند یکی از خائنین دولت ایران بامید موقع دارا را

کشت و سرش را باسکندر آورد . اسکندر خیلی تاسف نموده بغضب آمد و حکم سر خائن را به عائلهٔ دارا گذاشت ونعش دارا باحترام تمام در سوش بقبرستان کیان از طرف اسکندر مدفون گشت .

اسکندر سمت حرکت خود را از هرات بقندهار و کابل گردانید . و تصرف تمام ایران را خواسته پس به باختریان و سغدیان متوجه شده در سمرقند و مرکز فرغانه خوقند سیر یاسه یکه شهرها بنا نمود .

در نظر اسکندر حالا فتح آسیا تمام نگردید چونکه دارا بعد از جنگ دوم از اسکندر مصالحه خواسته از آسیای صغری سوریه ، مصر دست بردار شده دوستی خود را معلوم کرده بود . امّا اسکندر دوستی و تسلیم این جاها کفایت نمی کند باید شاهنشاه ایشیا شناخت و من دشمن شخص تو نیستم گفته رد کرده بود . علاوه اسکندر از نام دولت دارای اوّل رشک می کرد . اینک اسکندر عنان خود

را بهند گردانید. حدود ملک خود را تامیان هند آرزوی توسیع کرد. به پنجاب آمد بملک راجه آنجا (پروس) با یک صد و سی هزار پیاده و سوار هجوم کرد. بعد از حرب خونینی او را مغلوب ساخته، مصالحهٔ تابعیّت او را حاصل نمود. گویند راجه وقتیکه اسیر شد. اسکندر پرسید که با تو چگونه رفتار کنم؟ گفت شاهانه. بنا بران اسکندر او را بخشید و ممالک او را با اضافه بخودش سپرد.

عساکر مقدونیه خیلی مانده و غرور تحکم اسکندر از حد گذشته بود. چه، همین افراد مقدونی هشت سال است که در کوه ها، دشت ها می گشتند گذشته، اسکندر متهور گردیده دل شکنی می نمود. اینست که عساکر بطرف تمانژنا رفته اسکندر را بمراجعت مجبور ساختند و سرتاسر منبع و منصب سند را فتح نمود چند قسم شده بعضی از بحر هند و عمان و بعضی از افغانستان و برخی از بلوچستان بهزار مشقت اولاً بشوش بعد ازان - بابل برگشتند.

اما در شوش چندے به نظم و نسق شاهنشاهی و توزیع رتب و احسانها، جشن ها پرداخته به بابل رسید. میخواست از آنجا بجنوب و عربستان حرکت کند، از تب شدید ده روزه وفات کرد. (۳۲۳ ق م)

عودت و اجراآت او:

اسکندر وقتیکه از هند بحراً و براً بشوش عودت کرد. دختر دارای سوم (استه تیر) را بعقد خود کشید و یکی را نیز بوزیر اعظم و دوست خود (هفتیون) تزویج کرد. همچنین بسیار شهزادهٔ خاندان سلطنت ایران را بسرکردگان خود بزوجیت سپرد. کذا سربازان مقدونی و یونانی را فرمان تزویج ایرانی داد. هزارها عسکر اسکندری از ایران تزوج کردند. دو صد هزار تالانت احسان فرمود. آن قدر اسرافات بخرج داد که از خزائن منصرفهٔ ایران متجاوز شد (چونکه اسکندر از تصرف خزائن شوش و اکتز یک و هفتاد هزار تالانت طلای مسکوک و مجوهرات بی

نها به بدست آورده بود.) جشن ها میله ها خاصهٔ مجلس های شراب ترتیب داده روزها و شب ها لا یعقل افتاد.

بعد از یک سال به بابل رسیده مرکز سلطنت ایشیائی خود را در این جا مستحکم تر ساخت و هفته ها بعشرت گذرانید و آنقدر شکوه و اجلال نمود که همهٔ مقدونی اعتراض های سخت به اخلاق و تغییر خصائل حمیده بر او عطف نمودند. عصبی مزاج و خودسری او زیاده شد. درباریها ضمناً روگردان شدند.

چون اساساً پیش از تصرف باختریان بهمدان (اکتابان) رسیده از یک طرف بمعابد و اعزهٔ ایرانی آئین دین اجرا فرمود و هرکس را باجرای مراسم مذهبی و ملی از اد داشت. از طرف دیگر تاج کیانیان را بر سر گذاشته بصفت (حکمدار بزرگ) ابراز شوکت نموده از معیت مقدونی و یونانی خود مراسم سجده فرسائی طلب کرده، خود را شاهنشاه ایشیا اعلان فرموده بود.

مختصر اسکندر در بابل بسال سی و سوم حیات از دنیا گذشت . سرکردگانش در حالت احتضار از جای نشین او استفسار نمودند . گفت : " هر که لائق تر است " برین وجه افسوس که نقشهٔ تزلزل سلطنت خود را خود کشیده رفت

جواب اسکندر شاید بسبب های ذیل مبنی باشد :
اولاً - فرزند بزرگ نداشت ثانیاً فتح ایشا که برایش میسر شد ؛ بعد ازین هرچه بادا باد . ثالثاً از غرور ، لیاقت خود را نه به برادرش (آرخیدوس) و نه بسرداران خود تصور می کرد . رابعاً برای فعالیت و مجادلهٔ حیات خلفای خود اشاره نمود . خامساً تحول مزاج از محاکمه محروم میداشت .

خلاصة الخلاصه آنکه : اسکندر بایشیا بواسطهٔ خلفای خود چند عصر روح یونانی داد . همچنین از صنائع و مدنیت شرقی یونان را مستفید ساخت . خاصتاً در حوضهٔ بحر

سفید و ایشیای غربی و وسطی ، بتعبیر دیگر مدنیت کهنهٔ آثور - کلدان ، مصر ، فنیکه را در قالب یونانی مشتهر ساخت . در ایران بصد ها عالم ، متفنن ، تاجر ، زبان و عادات یونانی آوردند . برای تدقیق نباتات ، حیوانات فلسفه ، ادبیات ، صنعت زحمت ها و پول ها صرف شد .

بعد از وفات اسکندر ، ممالک او بیست سال بنام خاندان اسکندر و بکام سرکرده های او اداره گردیده .
زن فرزند ، برادر ، همشیره و مادرش درین کش مکش قربان شدند . در کشور مفتوحه اسکندر بسیار حکمرانها بوجود آمد . مشهور آن ها سه است : بطلیموس در مصر ، سلفکوس در سوریه و ایران ، قاسا ندروس در مقدونیه .

چونکه بعد از وفات اسکندر ارکان دربار و عساکر مذاکره ها کردند . بعضی بحکمداری آرخیدوس (برادر اسکندر) و بعضی تا وضع حمل زن مقدونی اسکندر بصبر ، رای

داوند . اگرچه قول دوم چندی طبیق یافت . امّا کشمکش خیلی طول کشید و هرجا عصیان ها برخاست .

این اختلال ها ببیست سال بطول کشید و دولت اسکندر ببیست - سی پارچه شد و هر پارچه حکومت جداگانه تشکیل کرد در سر هر کدام ازین ها یک خانواده یا جنرال و سرکرده حکمرانی نمود . مشهوآنها بقرار آتی است .

۱- په طوله مه ئوس (بطلیموس ها) بعد از مجادلهٔ بسیاری کشور مصر را متصرف شدند و مرکز شان اسکندریه بود . بعضی از حکمداران اینها خیلی با درایت بودند . مخصوصاً یکم آن (په طوله مه ئوس) . این مرد برای جلب اهالی عادات و قوانین قدیم مصریان را محترم شناخت . اجراآت کشوری عسکری و روحانی مصر را تا باندازهٔ تطبیق نمود . اسکندریه در عصر او تجارت گاه عربستان و حبشستان گردید . حوضهٔ بحر سفید تلاطم اقتصاد حتے عزنان خود را درین شهر متوجه ساخت . علم و فن ،

ثروت و تمدن بدرجهٔ علیای عصر خود رسید. واردات سالیانه بکرورها بالغ گردید. دار العلوم فلسفه، تاریخ اخلاق خلاصه مرکزیت علوم و فنون پیدا کرد. اما در ایام فتوحات رومائیها بروما ملحق شد.

۲ـ سوله وقوس ها (سلفکوس ها) در ایشیای اسکندری (ایرانستان) حکومت کردند. سوریه، بین النهرین واصل ایران در زیر تابعیت اینها بود. بتعبیر دیگر بزرگترین حکومتها های بعد اسکندر همین سلفکوس ها بودند. حکمدار اول این خاندان سلوقوس در قرب بابل باسم خود شهری بنا کرده پایه تخت اتخاذ نمود. خلف او انطیوکوس انطاکیه را تأسیس کرده مرکز خود را بآنجا نقل داد و بسائر بلاد ادارا های ملی و اجتماعی اهالی محلی را ترویج داد. با این همه ایران باغتشاش حقوق خود را طلب می کرد. فی الحقیقة ایران کامیاب شد. چونکه ایشیائی های وطن پرست یعنی اشکانیان ملک خود را از دست سلفکوس ها کشیدند و باقی

مملکت سلفکوس ها ، بعد از دونیم عصر بدست رومائی ها تسلیم شد .

(در باختر زمین نیز از بقایای اسکندر یعنی از سرداران سلفکوس ها یکی عصیان نموده حکومت تأسیس کرد . غیر از مسکوکات او چیز مهم دیگر حالا بدست نیست . ولی این هم مثل سائر ملک ایران بدست اشکانیان درآمد)

۳ - انتی غونوس ها - ماساند و روس ها در مقدونیه دارو پای اسکندری دونیم عصر ماندند . گاهی یونانستان را کاملاً گاهی قسماً اداره می کردند . بالآخره برومائی ها ملحق شدند . (۱۴۷ ق م)

ایتالیا - اتروسکها - لاتین ها

نیم جزیرهٔ ایتالیا را سلسلهٔ آپنین تشکیل کرده و خود این سلسله ریشه دوانی های کوهساران آلپ است. عمود فقری این نیم جزیره همین رشته است که از شمال بجنوب کشال شده تا مرکز بحر سفید می رسد. همچنین ازین سلسله شاخهای زیادی بشرق و غرب مثل تبورغه ها متفرع گردیده؛ مملکت را نیم کوهستانی ساخته. لیکن در مائله شرق وادی های وسیع وسطح های هموار سودمند بوجود نیاورده غیر از دمنهای صحرای (پو) که آن هم قابل سکونت نیست؛ دیگر اراضی صحی مفید هموار بزرگ کمتر دارد. امّا مائله غرب دارای خیلی صحرا ها دتلها بوده. چه کوه آپنین در هر طرف غرب خیلی مائل و خفیف و برای زراعت و استفاده از بهر سفید نسبت بشرق مساعد تر است. صحرای (لومباردیا) و دنتاميانيا)

از اراضی مزروعهٔ بزرگ این ملک بوده نهر های حاصل آور نیز در همین مائله است . برف های آپنین چنانچه همین نهر ها را بوجود می آرد ؛ این چنین منبع هاے گوارا میدهد .

اقلیم ایتالیا لطیف بوده زمستانش کم و تابستانش خشک طبیعت است . امّا بهار خصوصاً نیمه ماه خیلے بارانی است . باران فصل خریف بماه ها دوام می کند . حاصل مهم این مملکت گندم ، زیتون و انگور بوده .

گویند : اهالی قدیم یک قسم این جا بگاو عبادت می کردند . این زمین را باو نسبت نموده «مملکت گاو-ایتالیا» و خود را ایتالیائی خوانده . بنا بران کلمهٔ ایتالیا اولا در یک جزء اینجا و آهسته-آهسته در تاریخ های مختلف همین جزیره نما عنوان شده بالآخره تمام کشور حاکمیت رومائیها را «ایتالیا» گفته اند .

از اقوام قدیمه ایتالیا و از ساکنین مدنی این جا اتروسکها
و لاتین ها می باشند که نسبت بدیگر اقوام این جائی مثلاً
رومیهای قدیم در مدنیت ، تاریخ مهمی دارند .

اتروسکها :

از شمال ایتالیا ، از حوالی آلپ ها بهزاران سال قبل از
میلاد آمده ساکنین قبل خود را از صحرای " پو " بجنوب
و شمال رانده و آن جا ها را خود اشتغال نموده اند . گویند
این قوم تورانی نژادند . اتروسکها تنومند ، میانه قد .
خوش شکل ، کشاده پیشانی و گندم گون و طبیعتهً تاجر وهنر
مند بودند . در زراعت و صنعت از گذشتگان این مملکت
بدرجات فائق بودند . درین جا جاگیر شده آهسته - آهسته
بتکثر نفوس چون فنیکه ها در فکر تجارت و استفاده افتاده
از شمال بشمال غربی حتیٰ بجنوبی نیز توسع یافتند . قریباً
ماشلهٔ غرب آپنین را از شمال تا (تبر) اشغال نمودند .
در زراعت خیلی ترقی کردند . جدول ها (قنال ها)

زیادی بوجود آوردند . در کان کنی اثر های مفرق ، طلا، نقره ،مس بسیاری از ایشان بیادکار است . از کتان قوماش های لازمه می بافتند . در تجارت بحری با فنیکه قارطاجه ، یونانستان و مصر مبادله هاے تجارتی کرده مصنوعات آن ها را مقلد شده خیلی ارزان می برآوردند در صحرای پو و حوالی ناپولی ۱۰ - ۱۲ شهر معمور د با سور آباد کردند . خانه ها منفرد و از همدیگر جدا ساخته میشد. سرکهای پخته پیاده و سواره رو جدا داشت . دیندار بودند . معبود های سه گانه داشتند . از روح اموات امید و بیم می کردند . گاهی انسان د گاهی حیوان قربان می نمودند . فکر آخرت بدماغ شان جای داشت .

راهبان انزوسکها از مرغان هوا . آزرود های قربانیها استدلال خیر و شر و استخراج رضا و عدم رضای معبود ها می نمودند . (ویس) از شهر های مشهور ایشان بود. داخل قبرستان خود را آن قدر مزین و معمور میداشتند

که گویا یک خانواده جای خیلی مهمی بیساختند . میان قبر اتروسکها مجوهرات ، عطریات ، معمولات دندان فیل ، فرش های ظریف ، رسمهای خیالی و حقیقی دیواری در چهار حد زمین و سقف دیده می شد . به جن های زیر زمین نیز قائل بودند .

خلاصه مدنیت رومائی ها خواه در افعال خواه درذهنیت از اتروسکها استفاده کرده حتی دین عیسویت نیز بعضا عادتا ممزوج گردیده .

لاتین ها :

لاتین ها نسبت به اتروسکها و یونانی های ساکن ایتالیا که درجنوب اقامت داشتند ؛ در بدو احوال نیم مدنی بودند . زراعت و شبانی میکردند . اما از یک طرف بنا بر اختلاط اتروسکها و یونانی ها در اندک مدت کسب مدنیت کردند . و از طرف دیگر میان اتروسکها و یونانی ها فصل مشترک بودند و اساساً لسان و طبیعت

شان بیک دیگر شبیه بود. جولانگاه اقامت شان در جنوب نهرتبر دکه در مائله غرب آپنین جریان داشته و همین مائله را قریبًا دو تقسیم می کند)، ولی تنگ افتاده، اراضی دوتقانی و رطوبت دار واقع شده قابل اعمار و دارای هوای صحی و لطیف نبود. بیشتر ایام منشار سب و لرزه می شد. برای رفع تب بمعبودهٔ تب عبادت می کردند. و باسم او آیین ها اجرا می داشتند. و آتش ها می سوختند.

لاتین ها از مدنیت همسایه های خود بهره ور شده در بالای پشته ها، شهر ها و قلعه ها تاسیس و تزئین میکردند در شهر ها اهالی محلی، حکومت کوچکی داشت که باسم بلده - شهر می خواندند. کان کنی را نیز می دانستند.

مرکز روحانی (عبادت گاه عمومی) ایشان در کوه آلپه ی بود که درآنجا باسم (دیوپتیر) باجتماع تمایده های همه قبائل خود اجرای آئین می نمودند. درین آئین گاو قربانی می کردند.

روایات روما:

معلومات راجع بشهر و دولت رومای قدیم خیلی پیچیده و بافسانه های غریب ممزوج است که تاریخ او را اساطیر و افسانه میخواند. چنانچه گویند هفت و نیم عصر قبل میلاد دریکی از شهر های لاتین (آلبه لونغه) حکمدار عادلی باسم (نومیتور) حکمرانی می کرد. برادرش (آمولیتوس) عصیان کرده حکومت را غصب و پسر آن را قتل و دخترش (ره اسلیویا) را نیز- برای این که بی ذریت گذارد- درمعبد وستا (معبود فضائل بیتیه) راهبه بسازد.

این دختر با مارس (معبود حرب و طوفان رومائی های قدیم است) مناسبت مخفی می کند و ازو (رومولوس) و (رموس) نام بچه ها بوجود می آیند. راهبان خبر می یابند. بسبب همین جرم، موافق قانون عصر خود مادر بچه ها را زنده در گور و بچه ها را دریک سبد گذاشته به (تیبر) میاندازند. سبد درین آب زیر پته می رسد و بدرخت انجیری بد میماند.

گرگی ماده شیر می دهد. سپس دهقانی برده بخانهٔ خود تربیت می کند.

بچها بزرگ می شوند. به یغما گری و داره گری مشغول شده شقاوت می نمایند. جمعیت شان زیاد می شود. تاریخ خود را می فهمند. بسر غاصب حکومت جد خود رفته آمولیوس را از تخت میاندازند و جد خود را از حبس برآورده به تختش می نشانند. بخدمت جد خود (نومیتور) نمی ایستند. بشقاوت خود دوام می کنند. بالاخیر پشیمان می شوند. راه صلاح پیش می گیرند. همراه رفقای خود بهمان پته که (پالاتین) نام داشته سبب نجات شان در سبد گردیده بود؛ می رسند.

در آنجا مربعی می کشند امّا چیزی از چهار طرف او خالی می گذارند و آن ها را دروازه میخوانند. در اطراف او خندقی کنده او را از خاک سائر جای ها که رفقای شان آورده پر می کنند. باسم معبد جائی مشخص می نمایند.

در بارهٔ تاسیس شهر هردو برادر نزاع می کنند و ریموس مقتول می گردد. و در آنجا رومولوس حکومت می کند.

(۷۵۳ ق م)

اینک اساس شهر روما همین پتهٔ پالاتین بود که ۱۸۰۰ مترهٔ مربع سطح داشت. معبد و سر پناه رؤسای حکومت همین جا در داخل یک حصار مختصری تاسیس یافته. درین حوالی بطرف راست و چپ نه بتره پته بود که هر یک ازین تپه ها اقامتگاه یک قوم مثل سابین و اتروسک و سائره بوده شهر های مختصری را احتوا می کرد. رفته رفته ساکنین همهٔ این تپه ها، شهر ها یکجا شدند. برین وجه از هر دو طرف ساحل نهر تبر خیلی اراضی ملحق به همین معموره گردیده بمحیط ترئین از ۴۰-۵۰ کیلومتره مسافه زیاده تر باقی نمانده در اندک مدت خیلی آباد شد.

اینست روایات رومائیها که ابتدای شهر و حکومت خود را از همین تاریخ اعتبار می کردند. برین وجه شهر

را از هر گونه مردم آباد ساختند . و هر بیست و یکم نیسان فرنگی را تکرر سال شهر و حکومت شمرده آئین ا رجشن ها گرفتند

رومائیها دو نیم عصر حکومت قرالی (حکمداری) داشتند .

اول این حکمدار ها (رومولوس) و آخر آن (تارکن عالی) بود که تا (۵۰۹ ق م)، حکومت بهمین قرار دوام کرده . اگرچه تاریخ اسم و اثر این حکمدار ها ر گاهی از لاتین، گاهی از سابین و گاهی از اتروسکها نشان می دهد . امّا خصوصیّت آثار این ها که یک قسم آن تا حال موجود است؛ بحد وثوق نمی رسد . لیکن بعد ازین تاریخ روما از روایات بر آمده شکل حقیقت می گردد .

ادارهٔ حکومت ازین روز یعنی از زوال حکمداری الی دو عصر دیگر جمهوری (امور عامه) بوده حکومت جمهوری قدیم رومائی ها عبارت از یک مجلس (سنالو) که از دعوت سعدا بزرگ زاده و اغنیا تشکل بوده و رئیس حکومت باسم (قونسول) منتخب می شد . امّا قونسولها دو نفر بودند .

یکی امور عسکری دیگری ریاست مجلس و کار های کشوری را ایفا می کرد. در معیت او دوازده نفر لیکتور یعنی محافظ می بود. وقت حرب در عوض قونسول ها یک نفر دیکتاتور (حاکم مطلق) منتخب می شد که او نیز همراه خود بیست و چهار نفر لیکتور داشتند در مقام قوهٔ جزائیه قائم می شد. دیکتاتور با نفوذ و صلاحیت کامل اجرای حکم و قصاص می کرد. معاون او را قوماندان سواری میگفتند. قونسول ها برای یک سال و دیکتاتور برای شش ماه منتخب می گردید. (ادارهٔ دیکتاتوری همین ادارهٔ عرفی عصر ما بحساب میرود) لیکتور ها همراه خود یک دسته چوب و یک دانه تبر می داشتند. مجرمان را تأدیب و یا اعدام می نمودند.

از دور حکمداری سرکرده اهالی دو صنف بودند: زادگان (پاترها) وعوام (پلهب ها)، صنف های مخالف یکدیگر محسوب می شدند. پاترها حقوق زیادی داشتند.

گویا این حقوق را برای شان آداب دین داده بود.

قونسولی دیکتاتوری و مالکانه داری، عضویت مجلس و سائره مخصوص همین صنف بود. عوام ازین حقوق محروم بودند. از خاندان خواص ازدواج نیز کرده نمی توانستند. دارائے کمتر زمین مزروعه بودند. از پول خود یا بقرض عسکری می کردند. در صورتیکه ادا نه کردند؛ چاکر وار در زیر امر داین خود می افتادند.

حیات محقرانهٔ عوام ناسازی ها بوقوع می آورد زد و خورد های سخت پیدا شد. این زد و خورد خیلی بطول کشید. دو عصر دوام کرد. عوام آهسته - آهسته از جمع ثروت و تکثر نفوس بقوت خود افزوده یک - یک بحقوق مساوات نائل گردیدند. وطندار، قونسول، دیکتاتور عضو مجلس و راهب شدند. مختصر در (۳۰۰ ق م) فرق صنفی کمتر ماند. همهٔ آنها اهالی و رومائی گردیدند. حتیٰ قیل و قال فقیر و بازارگان نیز بواسطهٔ قانونی که اصلاح یافته بود برداشته

شد و معنی حقیقی جمهوریت و مساوات تطبیق یافت .

دین :

اساس دین رومائی ها تقدیس ارواح نیاگان و پرستش قوای طبعیت است . چنانکه مایهٔ حیات در نظر ایشان وجود عائله بود . ارواح اجداد را در محرابیکه حتماً در هر خانه موجود بود ؛ تقدیس می کردند . درین محراب چراغی افروخته رئیس عائله اندکی شراب ، شیر و نان پیش روی محراب میگذاشتند چنانچه برای امید رضای . گذشتگان هر سال در شب های ماه اپریل فرنگی اوائل حمل در کوچه ها بقله های سیاه می انداختند . روز ولادت و عروسی (علامت شکر و سادت عائله) آئین مخصوصی برای شرف پدران اجرا می نمودند . علاوه برین پنجاه - شصت پری تصور میکردند که حمایت و رونق کار های خانواده ، سبزیت و کمال افراد عائله از آنها مأمول بود . برای آن آئین هدیهٔ شیر ، شراب ، نان و سائره داشتند .

اصل معبود عمومی و بزرگ رومائیها خیلی تعدد داشت. مثل معبود های یونانیان در سیاست، حرب، زراعت، علم، صنعت تجارت، شکار و سائره رب النوع جداگانه بود. تمثال قهرمانها و تمثال چیز های معنوی نیز محل احترام و تقدیس شمرده می شد. (پانته ئون) که معبد عمومی بزرگ روما است همراه معبود اقوام مغلوبه که بعد از فتح آنجا با خود می آوردند، از سه صد متجاوز تمثال معبود را احتوا داشت. معبد ها بسیط و مختصر وسعت بود. امّا بنام معبود های بزرگ مثل یونانیه معبد جدا می ساختند. هیکل معبود ها را در آنجا می گذاشتند. در مقابل اکرو پولیس یونان معبد یوپتیر در قاپتیولیه بود که این تپه یکی از تپه های هفت گانهٔ شهر روما است. بلکه آن وقت عقیدهٔ شان صاف بود. رفته رفته مغشوش گردید. وگرنه در نظر آنها همه این رب النوع ها مظاهر قوهٔ مجهوله بودند. بنا بران معبود را در اوائل از شکل ازدواج و افتراق معرا می دانستند.

خلاصه باین تعدد، رب النّوع مشهور و مهم آن ها همین بودند:

رب النوع سما و طوفان (یوپیتر - مشتری)؛ ضیا و نور (یوتون)؛ علم و ذکا (منیه روا)؛ بحر - محیط (پیتون) آتش مقدس (وستا)؛ حرب و جدال (مارس)؛ کان - معدن (ولقان)؛ قلبه کشی - تخم پاشی (ساتورن)؛ باغچه (ونوس)؛ خانه - منزل (دیان)؛ تجارت (مرکور)؛ حجاب و عدم (درکوس)؛ علاوه برین معبود های درجهٔ دوم برای جوانی، امتزاج و سائره نیز تصوّر میکردند.

همچنین معبود ولادت، معبود تکلم، معبود خوردن و نوشیدن وهکذا جدا - جدا بودند. لیکن تمثال را در اوائل نمیدانستند آهسته - آهسته از یونان انروسکها یاد گرفتند.

برین وجه بهر کاریکه احتیاج افتد؛ بهمان معبود مراجعت نموده تقاضای آمال میکردند. نه از معبود دیگر. گویا درمیان [illegible] تقسیم اعمال جاری بود. معبود های حامی هر خانه،

محله ، قصبه ، کوه و نهر و سائره جدا - جدا بودند .

این قدر را نیز باید در خاطر داشت که عبادت رومائی ها دعا و قربان بود ، نه از واق معنوی . معنی دعا و قربان نیز قرار داد متقابله بین رومائی و معبود بود ؛ نه استحصال الهامات و مقامات عالیهٔ روحانی .. برین وجه تکلیف هائیکه سبب عروج ملکونیت گردد ؛ در عقیدهٔ رومائی ها موقع نداشت گویا برای تسکین غضب و یا جلب لطف معبودها دعا و قربان لازم می شد . لیکن اسم معبود ، دعای صحیح بنام معبود ها را باید بگفتهٔ راهب پوره از بر نمود وگرنه قربانی قبول نخواهد شد . علاوه برین برای ضیافت او شراب ، شیر، میوه تقدیم کردن ؛ خانه ها و تیاترو ها تاسیس نمودن بکار بود .

خلاصه برای خوشی معبود خیلی فداکاری لزوم داشت . نظافت لباس و پوشیده مفاخر . : در هنگام دعا دست ها بطرف سما بودن شرط بود .

گاهی معبود گویا خود طلب دعا و قربان می نمود. رومائی اجابت می کرد و منتظر مهربانی می شد. اگر معبود ایفای وعده نکند رومائی ازان معبود رو گردان میگردید.

برای هر معبود قربان مخصوص باید کرد: چنانچه بنام معبود طوفان و سما حیوان سفید و بنام دیگران موافق عرف خود رنگ رنگ حیوان باید قربان بشود. همچنین بعضی معبود را قوچ؛ بعضی را گاو؛ بعضی را نیز خنزیر باید قربان کرد و هکذا؛ هرگاه این سه حیوان را یکجا قربان کنند؛ این مراسم فوق العاده شمرده می شد. وقت قربانی حاضرین لباسهای شادی در بر و صاحب قربانی ردا بر سر میداشت. بعضی از گوشت روغن و استخوان قربانی را سوخته بقیهٔ گوشتش را بحاضرین تقسیم می نمودند. قبول قربانی را بنا بر علامات که در رودهٔ قربانی راهب مشاهده می کرد؛ استدلال نموده خبر میداد.

چهار - پنج راهب معروف بود؛ بعضی باستخراج ساعات خیر و شر و نگرانی عبادات و عزل و نصب سائر

رهبان ؛ بعضی بحفظ آتش مقدس و در دادن او ؛ بعضی باجرای عبادت حرب و صلح ؛ برخی بآئین استغفار-توبه ؛ وقسمی بدعا وقسمی بمحافظهٔ اشیای مقدس مامور می بود. قسم اوّل از همه ممتاز بود.

عموماً صنف رهبان شرف مخصوص داشت. با این همه آنها در امور وجدانی مداخله نمی کردند. تنها وظیفهٔ ایشان درکار آئین و اجرای عبادت مقتضیه. رهبان باوجود صفت رهبانی مامور حکومت و موظف دیگر کارها نیز شده می توانست. هر سال رهبان بصحرایکه در جوار روما بود جمع شده دعا و تغنی می کردند و رقص روحانی می نمودند و برای گل نشدن - افسرده نشدن آتش که در هر محراب عامه و محراب های معابد سوخته می شد ؛ رهبان و مامور های مخصوص می بود که همیشه شب و روز مشغول او می شدند..

تفاول نیز در امور روحانی رومائی ها موقع مهمی داشت.

گویا خواهش معبود ها از تفاول دانسته می شد. مثلاً صلح و حرب که از حالات اهمیت ناک ملت است ؛ از فال استخراج می کردند. اگر معبود بحرب راضی بود ؛ اعلان جنگ وگرنه صلح .. از کیفیت پریدن مرغها و رعد تفاول میگرفتند. لیکن فال را باید از رهبان (ادگور) پرسید و ازو رضای معبود راجویا باید شد. چه، او از علامات مخصوص موافقت و عدم موافقت معبود می فهمید. علاوه برین فال بین های غیر رسمی دیگر نیز بودند که از رودهٔ قربانی وکیفیت هواپریدن مرغ درمیان مربع های که در فضا اشارت میکردانیدهٔ مردم را استدال می نمود و بآنها خبر میداد. کار های یومیه راموافق گفته همین فال بین ها بعمل می آوردند.

اردو، انضباط، قرارگاه :

عسکری درمیان رومائیها شرف داشت و آن هم بانتخاب بود. داخل [illegible] شدن بشرطها های آتی موقوف بود: متمول و اهل وطن بودن. اجنبی حق عسکری نداشت. علاوه برین

افسری و قوماندانی بعد از بسیار سفر ها بدست می آمد. برین وجه فقیر ها بپایهٔ سربازی نمیرسیدند. چونکه سلاح، خوراک و پوشاک از مال خود عسکر تهیه می شد. معلوم می شود که در اوائل جمهوریت عسکر تنخواه نیز نداشت. سلاح آن ها زره ـ مغفر و سپر بود؛ امّا در اوائل نیزه و شمشیر داشتند. خدمت عسکری از سن رشد الی چهل و پنج سال دوام می کرد. بنا بران قشون رومائی بیشتر اوقات آزموده و متحمّل بودند. عساکر و افسر قبل از اشتراک با مراسم دینی سوگند میخوردند: زیر اطاعت مافوق خود بهر جاکه روان دارد. قبول داشته، تا مدت معین از زیر لوای عسکری بیرون نمی رفتند. جنگ هجوم پیاده بود که از کندکهای یک صد و بیست نفری تشکیل مییافت. برین وجه دسته های پنجهزاری تشکیل می دادند. زیر امر هر جرنیل دو دسته از همین عسکر و یکهزار دیگر از رعایای روما موجود بود.

قواعد عسکری خیلی سخت و دائمی بود. خواه در حرب و خواه در صلح .. همراه همه لوازم حربیهٔ خود دویدن، جهیدن شنا و نمائشات از قواعد تعلیم شمرده می شد. خاصتاً از نهر ستبر وقت پس آمدن از تعلیمگاه باید شناکنان بیایند.

انضباط سخت بود. قوماندان صلاحیت کامل داشت. حکم اعدام عسکر در صورتیکه فرار یا تغییر وضعیت کند؛ بدست قوماندان بود. یا بچوب زده می کشتند و یا بعد از چوب زدن بسیاری اگر نمرد سرش را ازتن جدا می کردند. این وظیفه بواسطه لیکتور ها اجرا می یافت. مجرم در صورتیکه همه یک قطعه عسکری باشد. ده-ده تفرق نموده بنام یکی از آن ها قرعه میزدند. اوّلاً او را اعدام یا تجزیه می نمودند و دیگر آن را بموقع های تهلکه ناک مثل خارج قرارگاه مے نشاندند. اسیر شدن را نیز ازجملهٔ جرم های عسکری شمرده یا نفی و یا خود باذیت های سخت می داشتند.

معسکر رومائیها از یک مربع که اطرافش با خندق محاط
بود و خیمه های عساکر در چهار دور و خیمهٔ قوماندان درمیانه
نهاده می شد. گویا یک چونی سوقت مسلح می گردید. علاوه
بر اسبابی که یک عسکر همراه خود داشت؛ حتماً خوراک چند
روزه را نیز در بر میگرفت.

مراسم ظفر:

رومائیها مراسم اجتماعی و روحانی زیادی داشتند. هرکدام
این مراسم و آئین از تظاهر یک حالت زندگانی این ها
بوده رسوخ همان عقیده و عرف را در دماغ رومائے
تقویت میکرد.

ازانجمله هر صاحب منصب نظامی روما در صورتیکه
محاربه را بغالبیت انجام داده جرنیل، حکمدار ویا قریباً
پنج هزار دشمن را بقوهٔ خود در میدان محاربه اسیر ومقتول
ساخته باشد؛ در روز مخصوص نائل مکافات یعنی مفتخر به
پذیرائی بازگشت می گردید. این شرف از طرف مجلس ملت

برای او مساعده می شد .

کیفیت این مراسم همین بود که سر عسکر مظفر وقتیکه به روما عودت نماید ؛ همراه عساکر زیر دست خود بیرون شهر با همه غنائم و زینت و سلاح می ایستاد . پس از قرار و اجازت مجلس بهمین احتشام داخل شهر می شد . ترتیب نظام ظفری ها خیلی منتظم بود : دستهٔ احکام ، اعضای مجلس ملّت ، گادی های غنیمت ، یکی پی هم با کمال شادی و شغف بطرف داخل شهر قدم می زدند . اسرا درمیان ایشان زنجیر ها و زولانه ها در پا میرفتند واز اهالی دستهای خود را کشاده استرحام می نمودند . از همه پس تر جرنیل مظفر، بالای گادی مزین چهار اسپه روی تخت مرصع نشسته با لباس های فاخر می آمد . چهرهٔ خود را برنگ سُرخ ملون می ساخت . گویا این رنگ نشان همرنگی معبود ها بود . چنانکه معبود ها را بهمین رنگ می ساختند و می شناختند .

در سر این قوماندان از گلها اکلیل و در برش یک عبای ارغوانیٔ زر دار و بدست های او (کره) دستپانه می بود. هر عسکر نیز بدست خود یک دسته ازین گلها داشته نشیدهٔ ظفر گویان از میان شهر و رسته و بازار های مزین تا معبد تا پیتولیه می رفتند. جرنیل اکلیل خود را برده باکمال احترام سر زانوی مجسمهٔ معبود (آپولیه ر) میگذاشت. چونکه این مراسم دینی شمرده می شد و این ظفر را از الطاف همین معبود حرب دانستهٔ شکر گذاری می کرد. بعضی از اسرای حرب را درینجا، خفه کرده یا سر بریده یا خود از گرسنگی می کشتند. گردش ظفر، گاه یک روز - نسبت به بزرگی غلبه - دگاهی سه روز دوام می کرد.

فتوحات، پیروس؛

وقتیکه جمعیت رومائی منتظم و تشکیلات عسکری او منضبط و قوت مقاومتش خاطرخواه شند؛ بفکر مطیع ساختن همسایه

های داخلی و آهسته - آهسته بفتح و " ایتالیا" وساختن این نیم جزیره افتاده پی درپی باکمال اعتدال از جنوب و شمال قدم - قدم لاتین ها، انروسکها و اقوام کوچک را مطیع ساختند . از هجوم "غولهای این طرف آلپ" که در حوضهٔ (پو) اقامت داشتند؛ گریبان خود را خلاص کرده ساحهٔ نفوذ و حکمرانی روما بزرگ شد . باسابینها که سه جنگ بزرگ واقع شده بسال های دراز کشید . رومائی ها در جنگ اول کاملاً مغلوب گردیدند . امّا در جنگ دوم باوجود این که لاتین ، اتروسک و غول ها با سابینها متفق بودند ؛ ایشان را یک یک مغلوب ساختند و جنرال مشهور رومائیها (دچیوس) فدا شد .

از اقسام این نیم جزیره تنها "تارانیتها (یونانی های این نیم جزیره) ماند که بروما تابع نشده . چه ، درین اثنا حکومت (تارنیتها) برخلاف رومائیها بمال و ثروت خود مغرور بود اگرچه قوهٔ حربی نداشت ؛ امّا سفائن خود را در مقابل روما حاضر نموده گاهی تعرض هم میکرد . بنا بران روما به "تارانت اعلان

حرب داد. در حال تارانیتها از پیروس حکمدار اپیر- آلبانستان - استمداد خواستند و بسر روما فرستادند. پیروس با ۲۰ - ۲۵ هزار فوج و خیلی فیل که از مصر گرفته بود؛ رومائیها هجوم کرده ایشان را مغلوب ساخت.

گویند: رومائیها تا حال فیل ندیده بودند. از خوف پس گشتند. مغلوب شدند. پیروس خود را وکیل تارانت نشان داده خواست روما را بمصالحه سیاسیۀ مجبور کند. چه، غلبه بنام پیروس می نشست، امّا بسیار تلف داده بود. چونکه رومائیها خیلی جانفشانانه محاربه کردند خواه در بالای (هراکله) و خواه در حوالی (اسکولوم) گویند از دو طرف بیست و پنج هزار نفر کشته شد که قسم کلی آن از فوج پیروس بود. ازین رومائی ها بشرائط صلحیۀ پیروس راضی شدند. و پیروس را در اضطراب انداختند. چه، رومائیها می دانستند که پیروس از تارانت نیست. مداخلۀ پیروس را در بارۀ تارانت قبول نه نمودند. حتی «مصالحه را در (اپیر) می کنم» گفته کنایۀ رد کردند. پیروس زیاده تر وارخطا شد.

چه ، بعد ازین جمع آوری عسکر تازه برای پیروس ممکن نبود .
برعکس برای رومائیان بود اینست که پیروس « چینه حاس »
خطیب و فیلسوس مشهور را بایلچی گری فرستاد . مجلس ملّت
روما جواب داد که " پیروس تا در خاک ایتالیاست مذاکره
نخواهیم کرد ." سفیر باوجود این که خیلی رشوت صرف کرد
ناکام پس گشت . بنا بران پیروس به " اصول تحکیم "
سجلیای مشترک بین روما و قرطچه را ضبط نمود . امّا وقت
بازگشت در خاک ایتالیا مغلوب گردیده برگشت و به
یکی از محاربه ها بیوه زنی از بام خانه سنگی بسرش انداخته
مجروح ساخت و پیروس وفات کرد . اینک روما از
تهلکهٔ تارانت خاصتاً پیروس خلاص شد . نیم جزیرهٔ
ایتالیا تماماً زیر نفوذ روما آمد همه یکجا ایتالیا نام گرفت .
ازین روز اعتباراً روما از دول بزرگ بحر سفید گردید .

محاربات پون

البته در خاطر دارید که در وسطِ شمالی افریقا یک دولت انگلیز مانند آن وقت در اندک زمان خیلی ترقی کرده باسم قرتجه یاد شده دران حوالی کسی را چشم واز کردن نمیماند، حاکمیت اقتصادی بحر سفید را در طرف غرب کاملاً او میکرد. در همه سواحل و جزائر غربی بحر سفید مستعمرات تجارتی این جمهوریت خواص کوچک موجود بود. قوه بحری او در هیچکس نبود، لیکن شجاعت وطن پروری و قوه بری مهم نداشتند، شجاعت ملی او عبارت از تصرف منابع اقتصادی و قوه بریش عبارت از عسکرهای اجیرتی بود که در وقت لزوم زیاده بر چهل هزار نمیشد، و آنهم بیشتر اجنبی بود. سر عسکر هر کدام سمت که باشد صلاحیت زیاد داشت و انتخاب سرِ عسکری مثلِ رئیس حکومت یک ساله نبود خیلی طول میکشید. گاهی رئیس حکومت نیز شده میتوانست مجلس پیران، اشراف و

مجلس محاکم جدا بود. مجلس اول از بیست و هشت
عضو و دو رئیس، و مجلس دوّم از یک صد و چهار
نفر عبارت بود. مجلس محاکم در حق هر کس قرار قطعی
میداد. حتی رئیس حکومت نیز از همین مجلس محکوم میشد.
قرطجه در امور زراعت نیز خیلی ترقی داشتند کتابهای
فن زراعت قرطجی را رومائیها و یونانیها به لسان خود ترجمه
نموده استفاده میکردند. اصول مالیات را ایشان بروماییها
تعلیم نموده اند. قرطجی ها کتبخانه های زیادی داشتند. خاصه
بزراعت و جغرافیا دائر خیلی اثرها نوشته بودند.

با اینهمه برای ممالک مفتوحه هیچ حق نمیدادند. حق
امتیاز و حقوق تجارت بدست خود قرطجه ها بود. نه بتابعان
توابع قرطجی عادةً اسیر شمرده میشد. و همه کارهای
سخت را بآنها تحمیل میکردند. خاصه عسکری و فوجی لیکن
قرطجه مزیتی که داشت همین قوه بحری او بود. کشتیهای
سه قات راش بیلک دار را همین ها اختراع نمودند. در

جنگ فیل را درین حوالی همین قرطجی ها استعمال میکردند.
روما درین وقت اتحاد ایتالیائی به وجود آورده از هرج و مرج داخلی در ظرف ۴½ ـ ۵ عصر آسوده شده در میدان فتوحات همین قرطجه را بخود رقیب یافته. برخلاف او توسیع اراضی و تنفید حکم میخواست.
اگرچه در اوائل همراه قرطجه معاهده و مناسبات اقتصادی و سیاسی داشتند. قرطجی ها بروماییها گاهی معاونت مالی و عسکری نیز مینمودند. اما رومائیها وقتی که مستعمرات یونان را یک یک درین حوالی بدست آوردند؛ بسجلیا می مشترک نیز به بهانهٔ حمایت قومی دست اندازی کردند. قرطجه طرف دیگری را التزام نمود. در سال دو صد و شصت و چهار ق م اعلان حرب کردند. قونسول (دوئیلوس) به تدارکات بحری کوشید. خیلی کشتی به تقلید قرطجی ها را در (میل) مغلوب ساخت. و بافریقا نیز عبور نموده سواحل قرطجه را ضبط نمود ولی کاملاً موفق نشد.

باز چندی بعد محاربه در بالای سجلیا شروع شد. از طرفین خیلی ضایعات جانی و مالی خاصتهً در بحریه وقوع آمد، لیکن سرعسکر مشهور و پدر آنیبال (هامیلقار) قرطجی در ساحل اینجا مدافعه کرد. بالآخره محصور و مغلوب گردیده قرطجی‌ها به صلح راضی شدند. سالیانه غرامات گویان یک مقدار پول (۲۳۰۰ تالانت) داده از سجلیا دست کشیدند اینک جنگ اوّل پون برین وجه باختتام رسید (۲۴۱ ق م)

جنگ دوم پون:-

رومن‌ها (رومائیها) در اثنای این معاهدهٔ موقت (متارکه بلیست و دو ساله) از یک طرف در بحر ادریاتیق بندر های لیبادی ضبط نموده گولهای این طرف آلپ (گول سیزآلپین) را بخوف انداختند و از طرف دیگر جزیره (فورسیقا) و (ساردونیا) را بر خلافِ معاهده قرطجی ضبط کردند. قرطجه از بسکه مانده و زیر عصیان عسکری افتاده قوه مالیه اش خیلی

سقوط کرد و در فکر تدارک آتیه بود صدای خود را بلند نکرد.
امّا سیزالپین ها بهجوم فوق العاده سر برداشتند و خیلی اراضی ایتالیا را ضبط نمودند. رومائیها با کمال اهمیت در مقابل آنها قوت زیادی جمع کرده، سیزآلپینی ها را مغلوب ساخته، طرف چپ نهر پوراتیز تا دامنه الپ ضمیمهٔ ملک خویش نمودند (۲۲۲ ق م).

درین اثنا قرطجه را عصیانها و اختلال های عسکر اجرتی خیلی پریشان میداشت و در جنگ خارجی فرصت نمییافت یک قسم رؤسای دولت موقع خود را غنیمت میشمردند. گذشته ازین امور اقتصادی خیلی بسکته انجامیده از تنخواه عساکر نیز عاجز آمدند. بالاخیر تدبیر (هامیلقار) نام سرکرده کارگر گردید. اختلالهای داخلی را برطرف کرد. آتش بغی و فساد را خواموش نمود. سه سال متمادیاً یا چشم قرطجه از زیر پای خود کنده نشد. درین اثنا حکومت بر علیه روما بر نخاست. حرب را موافق ندید. این بود که

هامیلقار خود به تشبث افتاده با سپانیا رفت. قسم مهم اسپانیا را بدست آورد. حکومت مخصوص تشکیل داد. درین قطعه جدید بقصد روما نقشه کشید. فقط عمرش وفا نکرده از دنیا رفت. در حال عساکر و ارکانش به سرداری فرزند بزرگ او آنیبال برخاستند.

آنیبال

سردار نو. قهرمان زادهٔ باندبیر، به مسلک خود عاشق و بشخص خود خیلی بی تقاضا فتاده، امّا در اسباب و پیلان جنگ مشکل پسند واقع شده حمیت پرور. عاقبت اندیش بود. از حرب و جدال لذت می برد. همراه پدر در بسیار جنگها درآمده مظفّر برآمده. چونکه پیش از همه در میدان او حاضر می شد. و پس از همه او عقب می آمد. ازین وجه در نظر فوج خیلی محبوب بود.

بعد از وفات هامیلقار وقتی که این قوماندان جوان، با زمرهٔ هم مسلکان خود جمع آمد. در حال به (ساغونت)

نام شهری که در اسپانیا خراج گذار روما بود، هجوم آورده ضبط کرد. معاهده ننگین قرطجه را با روما شکست آیا همیلقار از آنیبال در پیش معبودها بدشمنی روما عهد نگرفته بود. مگر این کیفیت را رومائیها نمیدانستند؟ خوف و اندیشه نداشتند.

بلی! اساساً رومائیها از کاروائی همیلقار و فوج مطیع او دائما می اندیشیدند. این بود که خبر سقوط ساغونت روما را به تلاش انداخت. مع مافیه درین اثنا رومائیها به قرطجه یک هیئت سفارت فوق العاده فرستادند. "یا حرب قطعی یا صلح دائمی" طلب نمودند. قرطجه نیز به آنیبال تکیه کرده "خود روما مختار است گفت. رومائیها اعلان حرب دادند. چونکه آنیبال رومائیها را درمقابل امر واقع انداخت. و پیلان آنیبال امروز صورت تطبیق گرفت این بود که آنیبال پنجاه هزار سرباز پیاده و سواره را با همه سامان جنگ و فیلها از راه اسپانیا و گول به (آلپ)

رسانید. اگرچه کوهها‌ے آنطرف الپ به انیبال همراهی کردند. لیکن سیزالپینی ها شور نخورده منتظر ورود آنیبال شدند +

آنیبال از میان کوتلهای صعب المرور و دره های تنگ و عمیق قدم قدم برف ها، یخها و جنگلها را کشاده باین حوالی رسیده از گوهای جنوبی نیز موافقت دید. درین سفر باوجود اینکه عساکر آنیبال به نصف تنزل کرد، ولی امید عزم او هر ساعت تزاید میکرد و بسر روما ضربهٔ خود را حاضر می نمود.

اقوام جوار نیز از رومائیها به تنگ بوده دسته دسته به آنیبال ملحق میشدند. خلاصه آنیبال بمجرای (ایبزر) جاگیر شد. درین جا سرعسکر روما (سیپیون) دو میدان حرب داده موفق بر آمد.

حال که شدتِ هوا از ورود بهار تخفیف یافته آنیبال اُردوی خود را حرکت داده به اتروسکستان رسید. لیکن

باریک مقدار عسکر خود را در گلها و زمین های چمنی این ضائع ساخت مع مافیه قونسول (فلامینوس) سرعسکر رومائی را در میدان (ترازیمن) پریشان کرد. سی هزار نفر رومائی تلف شد. سرعسکرهای دیگر رومائیها با عناد و جسارت مفرطانه در مقابل آنیبال بر آمدند. ایشان را نیز درمیان (کان) مغلوب ساخت.

چونکه آنیبال به پیلان درست تدابیر دشمن را تماماً سنجیده بواسطهٔ سواری و پیادهٔ خود دشمن را درمیانه می گرفت. با این همه قوت آنیبال درین صحراء (کان) که در شرقی ایتالیا ست. به پنجاه هزار رسیده. ردبرومی رومائیها جانگیر شده بود ترتیبات او برای شکار عساکر روما دام گیرا میشد. این بود که هفتاد هزار فوج روما را درین محاربه نابود گردانید.

بعد ازین همقدمانش به ضبط روما سعی کردند. ولی آنیبال از دور اندیشی خود باز نه ایستاده بسر روما حمله

تیاوروه بطرف جنوب ایتالیا توجه نمود. لیکن فوج خود را بحال استراحت داشت. چونکه عساکر خیلی مانده بودند راحت پرست شدند. برعکس رومائیها باکمال عزم و تجربه دوباره در صدد جمع اسباب و عسکر شدند. از یک طرف باسپانیا و از طرف دیگر حمله را بقرطجه توجیه دادند. و این کشمکش بسالها کشید. فتوحات ۱۵ ساله آنیبال معطل ماند. نه از راه اسپانیا و گول و نه از راه بحر و دریا امداد گرفته نتوانست. اگرچه برادرش با فوج بسیار از راه خشکی آمد. امّا درمیان راه در صحرای پو تلف شد. مرکز آنیبال نیز به فتوحات او حسد برده تقویت نه کرد. خاصتهً وقتی که فوج رومائی بسرکردگی فرزند (سبپیون) به افریقا رفته قرطجه زیر فشار گرفت! قرطجه آنیبال را پس خواست. و او برگشته از فتوحات اوروپائی خود بی ثمر ماند غالبیت چندین ساله خود را به افریقا آمده درحرب (زاما) از دست داده به مصالحه

مجبور گردید.

شرائط مصالحه خیلی سخت بود. قرطجه در ظرف پنجاه سال هر سال یک صد تالانت طلاء میداد. همه سفائن خود را بروما تسلیم می کرد. از مستعمرات خود دست بردار میشد، و یک صد نفر قرطجی را رهن میگذاشت. استقلال (نومیدیا) را قبول مینمود. (۲۰۰ ق م).

در نتیجه جنگ دوم پون، روما فاتح و قرطجه مغلوب گردید. آهسته آهسته از اسپانیا تا شرق آلپ باطاعت و تصرف روما در امداد قرطجی ها نیز بدون موافقت روما باهیچکس نه جنگ و نه دوستی آشکار کرده میتوانستند بسیار سالها قوه حربی و اقتصادی قرطجه بحال آمده نه توانست رومائیها درباره قرطجه نه اخلاقاً و نه سیاستةً مردانگی نورزیدند همیشه تضیق می کردند. درین اثنا آنیبال سالهای دراز برای اصلاح و خلاص قرطجه کوشید ولی موفق نشد. بالاخر از بیم دستگیری بسوریه و ازانجا نیز بجوالی (مرمریس)

انتجا برو باز هم از تعقیب رومائیها خلاص نشده ممات زهر آگین را باسارت ترجیح داده بخود کشی مرد (۱۸۳ ق م)

جنگ دوم چون یک قوماندانِ قرطجه و یک عالم بزرگ سبراکوزه بلکه خادم بشریت (از شمید) را نیز محو ساخت.

روما وقتی که بفتوحات شرقی بحر سفید مشغول بود، آهسته، آهسته باز تجارت قرطجه زنده شد. قوه اقتصادی او رو بترقی آورد. درین اثنا خراج گذارهای روما (قرطجه) راحت میکروند. و اعادهٔ قوت مینمودند. هنگامی که (فاطون) نام قوماندانِ روما از افریقا بایتالیا پس گشته، حرص و طمع سناتوی روما را به جنبش انداخت. همیشه بر علیه قرطجه نطق هائے بلیغ خواند. خاصتاً قرطجه وقتی که بسرکوبی نومیدیا برخواست، فرصت حرب پیدا شد. قرطجه نقض عهد نمود گفته سناتوی روما بر محو قطعی قرطجه قوه زیادی به افریقا فرستاد. همه سلاح و

لوازم قرطجه را از دستش کشیدند. سفائن تجارتی قرطجه را نیز نامردانه ضبط نمودند. قرطجی‌ها یا مرگ یا نجات گفته برخواستند. چوبهای خانه و بناها را خراب کرده کشتی ساختند. گذشته ازین روما از اراضی اصلی نیز قرطجه را محروم می‌گذشت. این بود که پیرو جوان، زن و مرد قرطجه بدفاع مملکت کمر بستند. مردها چوب خانه‌ها و ملکها زنها موهای خود را بریده در جای کشتی و طناب صرف کردند. رومائیها نیز خونریزانه بحرب در آمدند. از خشکی و دریا قرطجه را درمیان چیز گرفتند. بالآخره با هجوم سخت داخل شهر شدند. از هفت صد هزار اهالی قرطجه تقریباً پنجاه هزار امان دیدند. سرعسکر قرطجه (آذر و بعل) وقتی که با پنجاه هزار نفر خود تسلیم می شد؛ زوجه او با دو فرزند خود آذر و بعل را از بالای بام معبد ایستاده (لعنت باد بر وجدان تو که قرطجه را محو جستی و مظفریت (امیلیوس سیپیو) را در روما آباد ساختی" گفته معبد را آتش داد و

خویش را همراه فرزندان خود درمیان آتش انداخت .

گفته میشود که قرطجی‌ها خاک خود را وجب وجب مدافعه کرده شش روز همراه رومائیها درمیان کوچه‌ها مرد و زن این مملکت جنگیدند و ناموسکارانه از قرطجه دست بردار شدند .

برین وجه روما تقریباً یک صد و بیست سال همراه قرطجه زدو خورد کرده بالاخیر در (۱۴۶ ق م) قرطجه احراق و تخریب یافت و جزء ایتالیا گردید: (ولایت ممتاز افریقه شد) .

خلاصه بعد از مظفریت آفریقا طمع جهانگیری روما زیاد شد. اسپانیا جزائر غربی بحر سفید، همه ممالک گولهای جنوبی و حوضهٔ رون ماکیدونیا و یونستان سوریه و مصر یک، یک تدریجاً بدائره فتوحات روما درآمد، همه این ملکها در اطرافِ بحرِ سفید جمع شد. حتی بحر سفید شکل حوضی گرفت که درمیان خانهٔ رومائی شمرده می شد .

صورت گذران

اساس زندگانی رومائیها - چنانچه ذکرش رفت - دهقانی بود این بود که ماموریت دولت مانع زراعت رومائی نمی شد . چونکه جمع ثروت یگانه از روی این قوم بود دارائی فضیلت و ناداری نقص شمرده می شد . در نظر رومائی نخستین واسطهٔ دارائی همین زراعت بود . رؤسا و رجال دولت بعد از فراغ کار حکومت ، در بالای زمین کشت اولاً خود بعد از فتوحات همراه سراکار می کردند . اگر کار دولت نباشد ؛ به طرف شهر هیچ رجوع نمی کردند . "هر کس مشغول تر است بلطف معبود قریب تر است" محاوره مشهور بود . حتی یکی از رجالِ دولت (فاتو) همین فقره را همیشه یاد میکرد . امّا صنعت . فن و تجارت را بعد از فتوحات قرطجه و یونان یاد گرفتند . چونکه در اول هنر و کسب را لائق اسرا میدانستند . همچنین پیش از مناسب با خارج خاصةً با یونان از اصول

معماری تزئینات و انتظام تشکیل شهر و خانه نیز بیخبر بودند.

مسکن :-

خانه قدیم رومائی عبارت از یک کلبه بود که غیر از در و روشندان سقف خانه، از دیگر جا ضیا و هوا نمی گرفت. درمیان این کلبه حوضی برای آب باران و برف میداشتند. محراب دعا و مطبخ درینجا بود. درینجا طعام پخته و خورده، درینجا خفته و کار کرده می شد. خوابگاه اسرا و خدمه نیز در همین کلبه بود. این بنای گلی و سقف تخته رفته رفته از سنگ ساخته شد. از مناسبت شرق - یونان بناها و خانه‌ها، مفصل و مرکب گردید. درمیان باغچه‌ها انشا یافت. روی خانه درمیان صحن و باغچه متوجه شد. برنده‌های کمر دار یونان را تقلید کردند. او طاق مساعی صاحب خانه، یا خود سراچه را تفریق دادند با رسمها و هیکل‌های مشاهیر و قهرمانها تزئین نمودند. حمام،

مطبخ و خانه اسرا و خدمه جدا شد. پس خانه را دکان ساخته به کرایه می گذاشتند. چنانچه در اوایل غیر از ملکهای خانواده بناهای عمومی، انشا نموده باجاره میدادند.

در بدایت حال کوچها و بازارهای روما آن قدر تنگ تاریک، رطوبت دار و غیر منتظم بود که از ازدهام گذر کردن و بگادی عبور نمودن و ازانجا استفاده کردن ممکن نبود. رومائی هیچ گاه در خانه نمی نشست میدانهای ورزش، مشورت و مقام تماشا و عبادت بسیاری داشت. تنگی خانه و کوچه را در نظر نمی آورد دائره حکومت (فوروم) میدان نظام (شن دو مارس) عبادت گاه عمومی (قاپیتولیوم) میدان تماشا (سیرق) برای حیات، تسلی و ساعت تیری محلهای خوبی بودند. این میدانها و مقامها پر از مجسمه های فخر آور فتوحات و عبادت بوده غرور و ذوق روحانی رومائی را تزئید می نمود.

لباس :-

کالای رومائی خیلی ساده ولی عظمت بخش بود. مردها پطلون و پیراهن آستین می پوشیدند. این لباسها نسبت بگرم و سرد - از پشم و نخ معمول بود. قوماش اورا زنها در خانه نشسته می یافتند. لیکن پیراهن اعضای مجلس درکنار خود نشان مخصوصی داشت. علاوه برین اهل وطن بشانه خود کیش می گرفتند که تقریباً چهار و نیم گز طول و سه گز عرض داشته بیضی الشکل بود. پیچانیدن و چین دادن کیش نیز هنر شمرده می شد. این کیش (پوش) از کرباس بود اجنبی ازین پوشش محروم بود. آهسته - آهسته از زیر پیراهن و ازکت نیز ساخته می پوشیدند.

زنها در اوائل حال خیلی بی حقوق بودند. شوهر زن خود را لت وحتی اعدام کرده میتوانست. زن در خانه می نشست تکه می بافت. رفته رفته کوچه برانز شد.

زنها علاوه بر پیراهن بی آستین پیراهن دیگری - که دارای آستین بود. بکمر تنگ کشیده میشد. می پوشیدند. امّا وقت کوچه برآمدن شالی می پیچانیدند و بگادی نیز سوار میشدند. بسیرق و تیاتر و میرفتند. پیراهن درازی در بر میکردند. و کمربند چرمی می بستند. بتوالت (مشط و زینتِ خود خیلی اعتنا داشتند. مویهای ساخته خود را زرد میکردند. و بلباسهای خود به قدر ثروت الماس می دوختند. با اینهمه زنها جاهل و بی هنر زندگی مینمودند. این زنها آنقدر پو در صرف میکردند. که از بعضی زنهاے ایتالیای امروزه فرق نداشتند. جراب نداشتند. در پای زن و مرد رومائی همین بوت دراز - موزه بود. امّا انگشت برای هوا و زینت کشاده می ایستاد.

زن رومائی در دوران شوکت روما خیلی احترام،

ختم شد

احمدشاه خان رئیس نمائشات عرفانی افغانستان

طبع شد .